۲۴۰۴

مجلس شورای اسلامی
مرکز پژوهشها

چشم‌انداز اقتصاد جهان

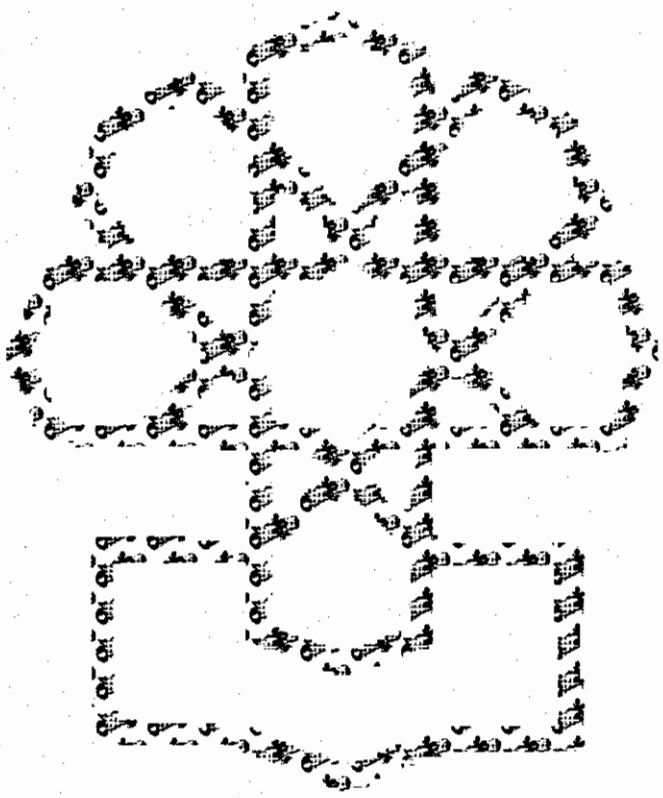

منبع: World Economic Outlook, (International Monetary Fund, 1997)

برگردان از: دفتر بررسی‌های سیاسی واجتماعی

معاونت پژوهشی
آبان ۱۳۷۶

کد گزارش: ۲۴۰۲۴۰۴

بسمه تعالی

چشم‌انداز اقتصاد جهان*

کد گزارش: ۲۴۰۲۴۰۴

نکات برجسته

* رشد اقتصاد جهانی طی سال ۱۹۹۶ درپی رکود فراگیر فعالیت‌ها درسال ۱۹۹۵ بیشتر شد. وضعیت اقتصادی و مالی به‌طور عمده برای تداوم توسعه جهانی در سال ۱۹۹۷ مساعد است.

* در بسیاری از کشورها، اصلاحات ساختاری، نقش نیروهای بازار را بارزتر کرده‌اند و درنتیجه، اساسی برای رشد پایدار و گسترده فراهم آورده است.

* تغییر نقش دولت از طریق خصوصی‌سازی و تغییر مقررات و قوانین، کارایی، بهره‌وری و بازده را افزایش داده است و به فعالیت بخش خصوصی درشمار رو به تزایدی از اقتصادهای موفق در همه مناطق شتاب داده است.

* وضعیت اقتصاد جهانی مطلوب بارشد قابل قبول مداوم و تورم اندک در ایالات‌متحده و انگلستان، رشد زیاد اقتصادی ژاپن درسال ۱۹۹۶ و چشم‌انداز بهبود اوضاع در زمینه اصلاحات اقتصادی نیرومند در اروپا و کانادا بارزتر شده است.

* در زمینه سیاست‌های مالی، اولویت اول همچنان نیاز به کاستن از ناموازنه بودجه‌ای است. این نیاز اصلی‌ترین عامل برای رسیدن به نرخ‌های بالا و پایدار رشد اقتصادی درمیان مدت است.

* همچنان که اقتصادها پیشرفته‌تر می‌شوند، به نظر می‌رسد که سهم اشتغال صنعتی بازهم تنزل می‌یابد و درمقابل، اهمیت خدمات روز به روز افزون می‌گردد.

* سال ۱۹۹۷ به‌خصوص برای اروپا مهم است، زیرا از آغاز سال ۱۹۹۷ تا بهار سال ۱۹۹۸ زمان آزمودن برنامه‌ای است که به موجب آن اعضای اتحادیه اروپا به معیار یکپارچگی ابتدایی برطبق طرح «اتحادپولی و اقتصادی» خواهند رسید.

* بهبود وضع اقتصادی در ژاپن از سال ۱۹۹۶ شتاب گرفت و وضع اقتصادی براثر سیاست‌های پولی و مالی حمایتی و اصلاح قدرت اضافی «ین» در برابر سایر ارزها از بهار سال ۱۹۹۵ بهتر شده است.

* انتظار می‌رود رشد اقتصادی پرشتاب انگلستان، که ۵ سال است ادامه دارد همچنان در سال ۱۹۹۷ نیز تداوم یابد که منجر به تقویت مصرف و رشد

---

* World Economic Outlook ,May 1997, (International Monetary Fund)

سرمایه‌گذاری بازرگانی خواهد شد.

* در کشورهای درحال توسعه، رشد اقتصادی از ۶ درصد درسال ۱۹۹۵ به ۶/۵درصد رسیده است.

* رشد اقتصادی منطقه خاورمیانه واروپا درسال ۱۹۹۶، با ۴/۵ درصد بیش از انتظار بود، که بیشتر به اصلاحات اقتصادی سال‌های اخیر و افزایش بیش از انتظار قیمت نفت نسبت داده می‌شود.

* درخاورمیانه، دشواری‌های زودگذری که این اواخر در بازارهای نفت بروز می‌کند، نیاز به اصلاحات ساختاری برای قطع وابستگی به درآمدهای نفتی و بهتر کردن وضع رشد اقتصادی بلندمدت را نشان می‌دهد.

* درآمدهای کلان نفتی و هزینه‌های بسیار زیاد دولت مانع بهتر شدن اوضاع اقتصادی عربستان سعودی درسال گذشته شد و انتظار می‌رود این وضع در سال ۱۹۹۷ ادامه یابد.

* اردن مثال بارز پیشرفت در منطقه است که نتیجه ثبات اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های اصلاحی می‌باشد و کاهش ناموازنه‌های اقتصادی داخلی و خارجی، تورم اندک و شتاب‌گرفتن آهنگ رشد اقتصادی، رشد آن را تشدید می‌کند.

* چشم‌انداز اقتصادی ترکیه هنوز ناامیدکننده است، که نتیجه سیاست‌های پولی و مالی بی‌ثبات و سست و تورم عنان گسیخته و به اصطلاح تورم چهار نعل در آن کشور است.

* بعضی از کشورها، نظیر شیلی و مالزی از سیاست‌های کلان اقتصادی، سیاست‌های برون‌نگری اقتصادی و اصلاحات مبتنی بر بازار، سودهای سرشاری برده‌اند، که به آنها امکان می‌دهد به سرعت درنظام مالی و اقتصادی جهانی ادغام شوند.

* رشد سطح زندگی در بسیاری از کشورهای درحال توسعه تعریفی ندارد و نسبت به اقتصادهای پیشرفته روز به روز ضعیف‌تر می‌شود. برای مثال در بخش فروقاره‌ای هند و خیلی از ممالک خاورمیانه و امریکای لاتین هنوز این چنین است.

* انتظار می‌رود در سال ۱۹۹۷ رشد بازده جهانی افزایش بیشتری داشته باشد (نزدیک به ۴/۵ درصد) و درسال ۱۹۹۸ نیز با همین آهنگ ادامه یابد.

* در اسرائیل (فلسطین اشغالی) شش سال رشد اقتصادی سریع باافزایش کسری بودجه همراه بوده است که طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ کسری حساب جاری را به‌اوج رساند، درحالی که تورم نزدیک ۱۰درصد است.

* جهانی شدن اقتصاد، همراه با توانا کردن یک بخش از کار در مقیاس بین‌المللی وسیع‌تر و کارامدتر کردن پس‌اندازها بازدهی و تولید و سطح زندگی را ارتقا می‌دهد

و مصرف‌کننده می‌تواند به کالاها و خدمات وسیع‌تری با قیمت کمتر دسترسی داشته باشد.

* از ابتدای دهه ۱۹۷۰ نیروی کار صنعتی به عنوان سهمی از کل نیروی کار، همواره در بیشتر اقتصادهای پیشرفته تنزل داشته است.

* جریان ناخالص سرمایه‌گذاری مالی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در اقتصادهای پیشرفته از نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ تا نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ سه برابر شده است.

* بازارهای مالی به طور فزاینده‌ای ادغام می‌شوند، اما هنوز با تشکیل یک بازار جهانی واحد فاصله دارند.

* انتظار می‌رود جهانی شدن به طور فزاینده دولت‌ها را درانتخاب ساختارهای مالیاتی و نرخ مالیات، به خصوص درکشورهای کوچک محدود کند.

* آهنگ جهانی شدن در اقتصاد جهانی از اواسط دهه ۱۹۸۰ شتاب گرفته است.

* هنگ‌کنگ، کره، سنگاپور و استان تایوان‌چین (همراه با اسرائیل) از جرگه کشورهای درحال توسعه به گروه کشورهای با اقتصاد نوینِ پیشرفته پیوسته‌اند.

* کشورهای درحال توسعهٔ بسیار موفق، نظیر شیلی، مالزی و تایلند به سرعت سطح درآمد سرانه خود را به سطح درآمد سرانه کشورهای پیشرفته نزدیک می‌کنند، اما ممالک فقیر روز به روز بیشتر از نفس می‌افتند و عقب می‌مانند.

* گسترش، تنوع و ژرف‌تر شدن پیوندهای بازرگانی کشورهای درحال توسعه تا اندازه زیادی نتیجه تغییر رژیم‌های بازرگانی و مبادله است. سیاست‌های ساکن و درون‌نگر حمایت از تولیدات داخلی و محافظه‌کارانه و سیاست‌های جایگزینی واردات تا اندازه زیادی به نفع سیاست‌های باز و برون‌نگر کنار گذاشته شده‌اند.

* کشورهای درحال توسعه همچنین به طور فزاینده‌ای در نظام مالی جهانی بیشتر ادغام می‌شوند.

* جریان‌های سرمایه خصوصی خالص به کشورهای درحال توسعه (غیر از کشورهای درحال توسعه صنعتی شده آسیایی) طی سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۶ حدود ۱۵۰میلیارد دلار در سال بوده است و در سال ۱۹۹۶ به بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار بالغ شده که نشانگر ۶ برابر شدن میانگین جریان سرمایه طی سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۹ است.

* برخلاف سال‌های دهه ۱۹۷۰ و اوایل سال‌های دهه ۱۹۸۰، یعنی زمانی که بیشتر جریان‌های سرمایه را وام‌های بانکی تشکیل می‌داد، بیشتر حجم جریان‌های سرمایه در سال‌های اخیر شامل سرمایه‌گذاری‌های مالی و عادلانه بوده است.

* درسال ۱۹۹۰، نزدیک به ۱۲۰ میلیون نفر در کشورهایی زندگی می‌کردند که

زادگاه‌شان نبوده است، درحالی که این رقم در سال ۱۹۶۵، ۷۵ میلیون نفر بود.

* درحالی که داستان‌های موفقیت نشانگر امکان پیشرفت‌های شگرف سطح زندگی است، بعضی از کشورها در درک و شناخت قابلیت‌های خود غافل مانده‌اند و به‌طور نسبی، بیشتر کشورهای درحال توسعه در بالا بردن درآمدهای سرانه خود نسبت به کشورهای صنعتی ناکام بوده‌اند.

* رشد اقتصادی نتیجه انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی، نیروی‌کار و پیشرفت فن‌آوری تولید است.

* دخالت بسیار زیاد دولت دراقتصاد نقش بخش خصوصی را در فعالیت اقتصادی تنزل می‌دهد و کنترل‌های اجرایی و اداری برتولید و بازارهای مالی، تخصیص منابع مالی را نابهنجار می‌کند. نتیجه این امر رشد و سرمایه‌گذاری کم و از آن بدتر کیفیت ضعیف سرمایه‌گذاری است.

* درمیان بسیاری از کشورهای فقیرتر، نرخ زیاد رشد جمعیت، تلاش‌های افزایش سطح آموزش و بهداشت را بی‌اثر می‌کند.

* حدود $\frac{۱}{۵}$ همه کشورهای درحال توسعه، اقتصادهای بسته‌ای دارند، ثبات اقتصاد کلان آنها ضعیف است و صاحب دولت‌های بزرگ و پرشماری هستند و سیاست‌های آنها بدترین و نامناسب‌ترین سیاست‌هاست.

* کشورهایی با موقعیت بازرگانی آزاد، اقتصاد کلان پایدار و بادولت به نسبت کوچک، نسبت به کشورهای کمتر آزاد و ناپایدار و بادولت بزرگ رشد بهتری دارند.

* مهم‌ترین درسی که از یافته‌ها می‌گیریم آن است که هیچ سیاستی به تنهایی برای رشد سریع کافی نیست و دست‌کم یک حد متوسطی از موفقیت سیاست‌ها در چند زمینه برای رسیدن به رشد سریع لازم است.

* همان‌طور که تحلیل تکمیل‌کنندگی سیاست‌ها نشان می‌دهد، استراتژی موفق برای رشد مستلزم آزادی در برابر تجارت بین‌الملل، ثبات اقتصاد کلان و دخالت محدود دولت در اقتصاد است.

* به تقریب همه کشورهای درحال گذر اقتصادی در ابتدا به دنبال سقوط برنامه‌ریزی متمرکز باکاهش شدید ارزش ارزهای خود مواجه می‌شوند و سپس با آغاز ثبات اقتصاد کلان، ارزش ارزهای آنها به طور واقعی افزایش می‌یابد.

اشاره مترجم

متن حاضر خلاصه آخرین گزارش صندوق بین‌المللی پول زیر عنوان «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» است. این گزارش که سالانه دوبار در ماه می و اکتبر چاپ می‌شود حاوی تحلیل‌های کارشناسانه پژوهشگران صندوق‌بین‌المللی پول در مورد اقتصاد جهانی و بررسی وضعیت اقتصاد کلان کشورهای جهان است. مطالب منتشره در گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول افزون بر به هنگام بودن، پایه استفاده بسیاری از سازمان‌ها و مؤسسات در سراسر جهان است و به عنوان مرجع معتبری در تصمیم‌گیری‌ها و مطالعات محسوب می‌شود و به عنوان مرجع معتبری در تصمیم‌گیری‌ها و مطالعات محسوب می‌شود.

گزارش حاضر که متن اصلی آن در ۲۰۸ صفحه منتشر شده است، شامل پنج فصل به شرح زیر است:

فصل ۱- سیاست‌ها و چشم‌انداز اقتصاد جهانی

فصل ۲- وضعیت اقتصاد جهانی و چشم‌انداز آن در کوتاه مدت

فصل ۳- چالش‌های جهانی شدن در اقتصادهای پیشرفته

فصل ۴- جهانی شدن و فرصت‌ها برای کشورهای در حال توسعه

فصل ۵- سازگاری کشورهای در حال گذر اقتصادی با اقتصاد جهانی

در سراسر گزارش مطالب ضمیمه‌ای نیز گنجانده شده است که پاره‌ای از آنها به این شرح است:

۱- بازنگری طبقه‌بندی کشورها

۲- فرضیه‌های سیاسی پیش‌رو

۳- افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۹۶ و روند آن

۴- مشکلات اندازه گیری برون‌داد (Out Put) در کشورهای در حال گذر اقتصادی

۵- تأثیر افزایش تحقیق و توسعه "R & D" بر روند برون‌داد و مصرف

۶- مقایسه بین کشورهای در حال توسعه شرق آسیا که از برنامه‌ریزی متمرکز جدا شده‌اند و بعضی از کشورهای در حال گذر اقتصادی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق.

همچنین افزون بر تحلیل‌ها و بررسی‌های کارشناسانه در سراسر این گزارش، نزدیک به هشتاد صفحه پایانی این گزارش شامل جدول‌ها و ضمایم آماری متعدد است که توصیف واقعیت‌ها را شفاف‌تر می‌سازد و امکان مقایسه‌های گوناگون را آسان‌تر می‌کند.

چکیده فصل‌های گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی»

فصل اول - سیاست‌ها و چشم‌انداز اقتصاد جهانی

نخستین فصل از گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» به بررسی اقتصاد کشورهای پیشرفته، اقتصاد کشورهای در حال توسعه و وضعیت آنها و وضعیت اقتصادی کشورهای در حال گذر اقتصادی اختصاص دارد.

نخستین سطر این فصل با بیان واقعیت تحرک در رشد اقتصاد جهانی طی سال ۱۹۹۶ و ادامه این روند در سال ۱۹۹۷ آغاز می‌شود. در این فصل تأکید گردیده است که در بسیاری از کشورها، اصلاحات ساختاری

نقش نیروهای بازار را بارزتر کرده است و پایه‌ای برای رشد و توسعه پایدار به وجود آورده است.

فصل دوم - وضعیت اقتصاد جهانی و چشم‌انداز آن در کوتاه مدت

در این فصل فعالیت، تورم و سیاست‌های اقتصادی در اقتصادهای پیشرفته، وضعیت اقتصادی و چشم‌انداز آن در کشورهای در حال توسعه، توسعه و چشم‌انداز آن در کشورهای در حال گذر اقتصادی، بازارهای ارزی و مالی، پرداخت‌های خارجی، پشتیبانی و بدهی‌ها مطرح گردیده است.

این فصل با بحث در مورد افزایش رشد بیشتر برون‌داد جهانی حدود ۴/۵ درصد در سال ۱۹۹۷ و باقی‌ماندن بر همین آهنگ در سال ۱۹۹۸ آغاز می‌شود و بحث در مورد وضعیت سایر پارامترهای اقتصادی در دیگر قسمت‌های جهان ادامه می‌یابد.

فصل سوم - چالش‌های جهانی‌شدن در اقتصادهای پیشرفته

فصل سوم به عوارض جهانی شدن نوین، دلایل و توجیهات صنعت زدایی، تجارت و دستمزدها و تلفیق بازار سرمایه و سیاست‌ها می‌پردازد.

جهانی شدن به ارتباط درونی فزاینده کشورها در سراسر جهان از طریق معاملات گسترده کالا و خدمات فرامرزی از نظر حجم و تنوع و جریان مبادلات سرمایه در سطح بین‌المللی و نیز از طریق توسعه سریع‌تر و گسترده‌تر فن‌آوری اطلاق می‌شود که سیاست‌سازان و سیاستگذاران را با فرصت‌ها و چالش‌های جدیدی روبه‌رو می‌سازد، که این فصل به بررسی ابعاد گوناگون این فرصت‌ها و چالش‌ها می‌پردازد.

فصل چهارم - جهانی شدن و فرصت‌ها برای کشورهای در حال توسعه

چهارمین فصل گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» به بررسی نیروهای تلفیق کننده، دلایل الگوهای درآمد وابسته و همگرایی، سیاست‌های ترغیب کننده رشد و توسعه همگرایی، همگرایی اقتصادی و اهمیت مکمل‌های سیاست و دستاوردهای حاصل از جهانی شدن و اجتناب از انزواگرایی می‌پردازد.

در این فصل تأکید گردیده است که از میانه دهه ۱۹۸۰ آهنگ جهانی شدن اقتصاد جهانی به طور شگفت‌انگیزی افزایش یافته است، تجارت جهانی نزدیک به دو برابر درآمد ناخالص ملی جهانی افزایش یافته است، بازارهای مالی در بسیاری از کشورها به سرعت آزاد شده‌اند و جریان‌های سرمایه به بسیاری از کشورهای در حال توسعه شتاب گرفته است.

فصل پنجم - سازگاری کشورهای در حال گذر اقتصادی با اقتصاد جهانی

فصل پایانی این گزارش به بررسی موضوعات آزادسازی تجارت و پرداخت‌ها. آزادسازی تجارت، احیا و جهت‌دهی دوباره به تجارت، پیشرفت با تلفیق مالی و ابتکار عمل های تلفیق منطقه‌ای اختصاص دارد و در

این فصل به این موضوع اشاره شده است که سازگاری کشورهای در حال‌گذر با اقتصاد جهانی یک عامل ضروری در فرایند تکامل آنهاست.

فرض طبقه‌بندی کشورها (در گزارش چشم‌انداز اقتصاد جهانی)

در این گزارش کشورهای جهان به سه گروه اصلی شامل کشورهای پیشرفته، کشورهای در حال توسعه و کشورهای در حال گذر اقتصاد طبقه‌بندی شده‌اند که ویژگی‌های آنها به شرح زیر است.

اقتصادهای پیشرفته

ترکیب اقتصادهای پیشرفته شامل ۲۸ کشور است. هفت کشور در این گروه که از نظر تولید ناخالص داخلی بالاترین میزان را دارند – ایالات متحده، ژاپن، آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان و کانادا – زیر گروهی را تشکیل می‌دهد که کشورهای بزرگ صنعتی خوانده می‌شود و اغلب به کشورهای گروه ۷ موسوم هستند. اعضای کنونی اتحادیه اروپا (۱۵ کشور) و اقتصادهای آسیایی تازه صنعتی شده نیز زیرگروه‌های دیگری را تشکیل می‌دهند.

کشورهای در حال توسعه

گروه کشورهای در حال توسعه (۱۲۷ کشور) شامل کشورهایی است که در زمره کشورهای پیشرفته یا کشورهای در حال گذر اقتصادی طبقه‌بندی نمی‌شوند. بعضی از مناطق وابسته نیز که آمارهای کافی در مورد آنها وجود دارد نیز از جمله ممالک در حال توسعه به شمار می‌آیند.

تفکیک منطقه‌ای کشورهای در حال توسعه در گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» بر طبقه‌بندی گزارش آمار بین‌المللی مالی صندوق بین‌المللی پول مبتنی است. آفریقا، آسیا، اروپا، خاورمیانه و نیمکره غربی که یک استثنای مهم دارد. نظر به این که همه کشورهای در حال توسعه اروپا غیر از قبرس، مالتا و ترکیه از جمله کشورهای در حال گذر اقتصادی هستند، در گزارش اقتصاد جهانی این سه کشور از جمله منطقه اروپا و خاورمیانه به شمار می‌آیند. همچنین باید اشاره کرد که در هر دو طبقه‌بندی، مصر و جمهوری عربی لیبی در این منطقه منظور گردیده‌اند و نه به عنوان یک کشور آفریقایی.

کشورهای در حال گذر اقتصادی

گروه کشورهای در حال گذر اقتصادی (۲۸ کشور) شامل کشورهای اروپای مرکزی و شرقی و (جمهوری‌های بالتیک) روسیه، سایر کشورهای اتحاد شوروی سابق و مغولستان است. گروه کشورهای در حال گذر اقتصادی به سه زیر گروه منطقه‌ای تقسیم می‌شود: اروپای شرقی و مرکزی، روسیه و ماورای قفقاز و آسیای مرکزی.

مقدمه

تحلیل‌ها و بررسی‌های گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» بخش لاینفک برنامه مطالعات و نظارت بر توسعه‌های اقتصادی و سیاست‌های کشورهای جهان و نیز کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول در این سازمان است. صندوق بین‌المللی پول گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» را در سال ۱۹۸۳ یک بار و از سال ۱۹۸۴ سالانه دو بار چاپ می‌کند.

بررسی دورنمای اقتصادی و سیاست‌های کشورها محصول بررسی جامع و بین سازمانی توسعه‌های اقتصاد جهانی است و بر اساس اطلاعات گروه‌های تخصصی صندوق بین‌المللی پول که با کشورهای عضو مشورت کرده‌اند تهیه شده است. این مشورت‌ها به خصوص از طریق دفاتر منطقه‌ای صندوق بین‌المللی پول، بخش سیاست، بخش بررسی‌های اقتصادی و بخش امور مالی انجام شده است.

بررسی کشورها در بخش‌های دفاتر منطقه‌ای صندوق بین‌المللی پول بر اساس فرضیه‌های پایدار بین‌المللی در مورد فعالیت‌های جهانی، نرخ‌های مبادله و وضعیت بازارهای کالا و بازارهای مالی بین‌المللی تهیه شده است. برای نزدیک به ۵۰ کشور با اقتصادهای برتر جهانی که ۹۰ درصد برون‌داد جهان را دارند بررسی‌ها در هر گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» سالانه تجدید می‌شود. برای کشورهای ضعیف‌تر، این بررسی‌ها بر اساس گزارش خود کشورهای عضو در زمان مشورت‌های منظم طبق بند ۴ اساسنامه صندوق بین‌المللی پول با کشورهای عضو یا با استفاده از منابع صندوق‌بین‌المللی پول تهیه شده است؛ برای این کشورها، بررسی‌های موجود در گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» به نحوی تهیه شده‌اند که تغییرات فرضیه‌ها و وضعیت اقتصاد جهانی را نشان دهند.

تحلیل‌های گزارش اقتصاد جهانی، به طور عمده بر اساس مطالعات دفاتر منطقه‌ای و گروه‌های تخصصی صندوق‌بین‌المللی پول تهیه شده و در واحد تحقیقات زیر نظر «مایکل موسی» مشاور اقتصادی و مدیر تحقیقات هماهنگ شده است. پروژه «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» زیر نظر «فلمینگ لارسن» معاون واحد تحقیقات، با همکاری «گراهام هاشه» رئیس بخش مطالعات اقتصاد جهانی اجرا می‌شود.

فصل اول - چشم‌اندازها و سیاست‌های اقتصاد جهانی

رشد اقتصاد جهانی طی سال ۱۹۹۶ در پی رکود فراگیر فعالیت‌ها در سال ۱۹۹۵ بیشتر شد. وضعیت اقتصادی و مالی به طور عمده برای تداوم توسعه جهانی در سال ۱۹۹۷ مساعد است و نرخ‌ها در میان مدت و دست‌کم طی سه سال گذشته هماهنگ بوده‌اند. نشانه‌های اندکی از تنش و عدم موازنه دیده می‌شود و از رکود اقتصادی توان فرسا در چرخه اقتصادی خبری نیست، تورم جهانی هنوز مهار است و التزام نسبت به ثبات معقول قیمت‌ها شاید از هر زمانی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بیشتر است؛ عدم موازنه مالی با تصمیمی قطعی در بسیاری از کشورها کاهش یافته است که به حفظ نرخ‌های بهره واقعی در بلند مدت کمک می‌کند و سرمایه گذاری بیشتر را تقویت می‌نماید و نرخ‌های مبادله در میان ارزهای عمده به طور کلی ثابت است و هدف‌های سیاسی فراگیرتری دیده می‌شود.

در بسیاری از کشورها، اصلاحات ساختاری نقش نیروهای بازار را بارزتر کرده‌اند و در نتیجه اساسی

برای رشد پایدار و گسترده فراهم آورده‌اند. فرایند یکپارچه کردن تجارت همچنان ادامه دارد و آزادسازی فزاینده پرداخت‌های خارجی از آن پشتیبانی می‌کند. افزون بر این، تغییر نقش دولت از طریق خصوصی‌سازی و تغییر مقررات و قوانین، کارایی و بهره‌وری را افزایش داده است و به فعالیت بخش خصوصی در شمار روبه‌تزایدی از اقتصادهای موفق در همه مناطق شتاب داده است. وضعیت اقتصاد جهانی مطلوب با رشد قابل قبول مداوم و تورم اندک در ایالات متحده و انگلستان، رشد زیاد اقتصادی ژاپن در سال ۱۹۹۶ و چشم‌انداز بهبود اوضاع در زمینه اصلاحات اقتصادی نیرومند در اروپا و کانادا بارزتر شده است. در بسیاری از کشورهای با اقتصاد بازار فعال نوظهور، آهنگ رشد و تورم در سال ۱۹۹۶ معقول بود که امکان توسعه آنها را در سال‌های بعد آسان‌تر می‌کند. کشورهای در حال توسعه نیمکره غربی نظیر مکزیک در سال ۱۹۹۵ رشد اقتصادی مناسبی داشتند، در حالی که در سال‌های پیش از آن در بحران مالی غم‌انگیزی گرفتار بودند. فعالیت‌های اقتصادی در خاورمیانه و آفریقا نیز رونق گرفته است و انتظار می‌رود کشورهای در حال گذر اقتصادی به عنوان یک گروه مستقل، در سال ۱۹۹۷ برای نخستین بار پس از اضمحلال برنامه‌ریزی متمرکز (دولتی) رشد مثبت داشته باشند.

با این همه، علی‌رغم این خوش‌بینی‌ها، باید اذعان داشت که تمایز عملکرد اقتصادی کشورهای جهان در سال‌های اخیر بارزتر شده است. خطرات متعددی در مقابله با برنامه‌ریزی متمرکز نیز وجود دارد. که عبارت‌اند از بیکاری و بازارهای سهام و رشد جریان سرمایه به کشورهای با اقتصاد بازار. در اغلب کشورهای اتحادیه اروپا (EU)، بیشتر شده است و به بالاترین میزان در دوران پس از جنگ می‌رسد و هیچ چشم‌انداز امیدوار کننده‌ای برای رشد دیده نمی‌شود و پیشرفت در اصلاحات بازار کار، ناامید کننده است؛ به همین دلیل به نظر نمی‌آید که از میزان بیکاری در آینده نزدیک کاسته شود.

نرخ بیکاری بالا و رشد اندک در این زمینه اعضای اتحادیه اروپا را در رسیدن به هدف‌های برنامه مقابله با کسر بودجه که برای برنامه وحدت پولی تدوین شده است با دشواری مواجه می‌سازد و بر انتظارات احتمال ادامه کار و وحدت نهایی در زمان مقرر تأثیر می‌گذارد و در نهایت به آشفتگی در بازارهای مالی می‌انجامد.

دوم، بازارهای سهام. دوام برابری قیمت‌ها در ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر در دوره پیش از ماه مارس نشان می‌دهد که ارزیابی سرمایه گذاران از چشم‌انداز و آینده تجارت مثبت است. اما کاهش اخیر نرخ‌های برابری خطر یک اصلاح مهم‌تر را بارزتر کرده است، به خصوص اگر انتظارات درآمدها برآورده نشود یا یک فشار تورمی جدید برای افزایش دادن نرخ‌های بهره لازم شود.

سوم، جریان‌های سرمایه به کشورهای با اقتصاد بازار روبه‌رشد. سرازیر شدن چنین جریان‌هایی در سال‌های اخیر نشانگر جابه‌جایی فزاینده به سوی نظام مالی جهانی بازتر و سیاست‌های اقتصادی موفق بسیاری از کشورهای دریافت کننده جریان‌های سرمایه است.

اما باید احتیاط کرد، چراکه هر دو عامل در دسترس بودن جهانی چنین جریان‌هایی و هزینه آنها نسبت به نرخ‌های بهره جهانی بالاتر و توسعه‌های ناسازگار که کشورهای عمده وارد کننده سرمایه را مؤثر می‌سازد آسیب‌پذیر است.

در حالی که به نظر نمی‌رسد جریان‌های جهانی انبوه، زیاد باشد. اتکای بعضی کشورها به جریان‌های سرمایه و کاستن از نرخ‌های بهره شاید دیری نپاید.

سرانجام، نظام‌های بانکی شکننده و نا استوار در بسیاری از کشورها نگران کننده است. این مشکلات اغلب از توسعه بی حد و مرز اعتبارات در گذشته و بدون مشورت کافی ریشه می‌گیرد. در بعضی از کشورها با اقتصاد بازار نوظهور، مشکلات نظام بانکداری همراه با خطرات اتکای بی‌حد ومرز به ارزهای خارجی در ادامه معکوس شدن جریان‌های سرمایه از خارج آشکارتر شده است. در میان کشورهای در حال گذر اقتصادی، وام‌های بانکی اغلب به سازمان‌هایی پرداخت شده است که در تجدید ساختار خود تأخیر کرده‌اند و در نتیجه بسیاری از آنها نمی‌توانند بدهی خود را بپردازند. تعداد بی‌شماری از موارد عدم بازپرداخت وام، از بین رفتن زیربنایی سرمایه بانک‌ها و بحران بانکی آشکار می‌تواند با ایجاد مانع در برابر توان و خواست وام دادن بانک‌ها به اقتصاد کشورها ضربه بزند و با محدود کردن عملکرد نظام پولی اقتصاد کشورها را به بحران بکشاند و به دلیل هزینه‌های بودجه‌ای خلاصی از این وضع و بازسازی، سازمان‌های مالی را نابود کند.

***

به طور فزاینده‌ای مشخص گردیده است که مزایای محیط اقتصاد جهانی مطلوب خود به خود شامل همه کشورها نمی‌شود. در واقع، تفاوت‌های قابل توجهی در میزان بهره‌مندی هر کشور و سود بردن از فرصت‌های تقویت عملکرد اقتصادی آنها وجود دارد.

● در بین اقتصادهای پیشرفته، توسعه‌ها با هم آمیخته است و وضعیت مرتب تغییر می‌کند. چشم‌اندازهای بهبود اوضاع در ادامه نومیدی‌های سال ۱۹۹۵ و باز هم بیشتر در سال ۱۹۹۶ در اروپای غربی نوید بخش است.اما انتظار می‌رود که نرخ بیکاری در فرانسه، آلمان، ایتالیا و چند کشور دیگر همچنان ثابت باشد یا نزدیک به بالاترین مقادیر باقی بماند. در ژاپن، رشد اقتصادی بیش از مقدار مورد انتظار در سال ۱۹۹۶ بود و توان بالقوه بالایی برای فعالیت‌های اقتصادی در سال ۱۹۹۷ دیده می‌شود، هر چند یک عدم قطعیت همیشگی در بازارهای مالی وجود دارد، به خصوص آن که معلوم نیست آیا نیروی جنبشی اصلاحات در ژاپن در سال‌های پیش‌رو نیز باقی خواهد بود یا نه؟ چشم‌اندازهای نامطمئن و فقدان اطمینان نسبت به ویژگی‌های این اقتصادها در سال‌های اخیر با عملکرد مطلوب ایالات متحده و انگلستان و نیز شماری از کشورهای کوچک‌تر شامل استرالیا، دانمارک، ایرلند، نیوزیلند و هلند تناقض دارد. این تناقضات آشکار نشان دهنده عوامل دوره‌ای و ساختاری از جمله سیاست‌هاست.

● شمار فزاینده‌ای از کشورهای در حال توسعه در همه مناطق از مزایای پیگیری آرام و مداوم سیاست‌های اقتصادی سالم و جهت‌گیری روبه‌بیرون و اصلاحات ساختاری مبتنی بر بازار بهره‌مند شده‌اند. این بهره‌مندی در جریان‌های بزرگ سرمایه گذاری مستقیم خارجی،توسعه سریع صادرات و واردات و نوید رشد پایدار تجلی می‌یابد. اما بعضی از کشورها ناکام و شکست‌خورده شده‌اند و بعضی‌ها در تغییر احساسات سرمایه گذاران آسیب‌پذیر شده‌اند. در حالی که وضعیت اقتصادی آشکارا در شمار فزاینده‌ای از کشورهای کم‌درآمد بهتر می‌شود، بسیاری از فقیرترین کشورها همچنان ناکام و بینوا باقی مانده‌اند و با خطر انزوا در جریان پیشرفت اقتصادی در سراسر جهان روبه‌رو هستند.

● در میان کشورهای در حال گذر اقتصادی، اختلاف‌های عملکرد اقتصادی روز به روز بیشتر می‌شود و کشورهایی که برنامه گذر اقتصادی خود را زودتر از همه آغاز کردند اصلاح‌طلبان به نسبت موفق هستند و کشورهایی که تعدیل و اصلاح اقتصادی را بعدها آغاز کردند و عزم و قطعیت سست‌تری داشتند.

تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. در این گستره که به طور حتم، نشانگر اختلاف فاحش در شرایط آغاز کار است، گستره وسیعی از سیاست‌ها و کامیابی‌های اقتصادی دیده می‌شود.

«کمیته موقت» تا اندازه‌ای تهییج شده از این تمایزها و اختلافات، در اعلامیه «مشارکت برای رشد پایدار جهانی» خود در سپتامبر سال ۱۹۹۶ یک سری اصول سیاسی گسترده برای توسعه مشارکت تمام عیار همه اقتصادها در اقتصاد جهانی تعیین کرد. این اصول بر نیاز به اجرای سیاست‌های کلان اقتصادی سالم تأکید دارد سیاست‌هایی که موفقیت برنامه‌های کاهش تورم را تضمین می‌کند، نظم مالی را تقویت می‌نمایند. شفافیت بودجه و تخصیص آن را بیشتر می‌کند و کیفیت تعدیل مالی را بهبود می‌بخشد. برای تقویت مالی و ثبات نرخ مبادله و اجتناب از ناسازگاری باید به این سیاست‌ها متوسل شد و همچنین برای حفظ انگیزه نسبت به آزادسازی بازرگانی و تبدیل‌پذیری حساب جاری، انجام دلیرانه اصلاحات در بازار کالا و کار و همچنین تضمین سلامت نظام بانکی و توسعه حاکمیت و کنترل مطلوب در همه زمینه‌ها اتکا به این سیاست‌ها لازم است. به نقش مکمل و دوجانبه تقویتی سیاست‌های ساختاری و اقتصادکلان نیز بی‌اندازه تأکید شده است.

عملکرد نامناسب در کشورها و توزیع نامناسب امتیاز بین آنها گاهی با پدیده جهانی شدن پیوند خورده است- یعنی با پدیده ادغام سریع اقتصادها در سراسر جهان از طریق جریان‌های بازرگانی، مالی، انتقال تکنولوژی، شبکه‌های اطلاعاتی و جریان‌های بین فرهنگ‌ها- تردیدی وجود ندارد که جهانی شدن بی‌اندازه به کامیابی و سعادت جهانی می‌انجامد. اما در عین‌حال، بحث‌های فراگیری اغلب در مورد جنبه‌های منفی جهانی شدن، از جمله تأثیرات آن بر اشتغال و دستمزدهای واقعی، به خصوص در ارتباط با افراد غیرحرفه‌ای در اقتصادهای پیشرفته وجود دارد.

جهانی شدن مانند هر تغییر ساختاری یا فنی ممکن است تأثیرات معکوسی در سطح زندگی بعضی از مردم در کوتاه‌مدت داشته باشد. اما به نظر نمی‌رسد که در ورای توسعه‌های نامطلوب اشتغال و توزیع درآمد که در بعضی اقتصادهای پیشرفته دیده می‌شود، گریزی اصولی وجود داشته باشد.

برداشت فراگیر دیگر آن است که جهانی شدن می‌تواند، تا اندازه‌ای و با هزینه‌ای، خودمختاری سیاست‌سازان را در سطح ملی محدود کند. در این گزارش استدلال می‌شود که هرچند جهانی شدن هزینه انحرافات اقتصادی و عدم توازن و فرایند مرتبط با سیاست را افزایش می‌دهد، اما به وضوح امتیاز سیاست‌های سالم را بیشتر می‌کند. در این زمینه، جهانی شدن می‌تواند به قطبی شدن آشکار بین کشورهای موفق و کشورهای ناکام و درمانده وابسته به آنها و گاهی حتی به اوضاع درآمد سرانه کمک کند. اما، جهانی شدن یک بازی بی‌حاصل نیست که بعضی از اقتصادهابه بهای سطح زندگی و اشتغال دیگران به نان و نوایی برسند و دست آخر پیروز گردند. اگر سیاست‌ها طوری تدوین شود که نیازهای بازارهای جهانی رقابتی و جامع را برآورده سازد، همه کشورها می‌توانند مزایای نسبی خود را بهتر توسعه دهند، توان بالقوه رشد بلندمدت خود را ارتقا دهند و در اقتصاد جهانی کامیابی فزاینده‌ای به دست آورند.

جهانی شدن، پدیده جدیدی نیست. بازارهای پیشرفته در رشد سریع تجارت و برون‌داد طی دوره مبتنی بر استاندارد طلا پیش از جنگ جهانی اول مشارکت داشتند. اما دو جنگ جهانی، رکود بزرگ، تدوین برنامه‌ریزی متمرکز در بخش بزرگی از اقتصاد جهانی و پیگیری سیاست‌های حمایت از تجارت داخلی و مداخله‌گرایی در بعضی از کشورها، برهم‌کنش‌های مالی و اقتصادی بین‌المللی را به طور جدی تحت تأثیر

قرار داد. آزادسازی جریان‌های تجاری و مالی در پنجاه سال گذشته رفته رفته به سطحی از ائتلاف و تکامل رسید که از بعضی جنبه‌ها شبیه دوران آغاز همین سده است- که با چشم‌اندازی از همکاری‌های بیشتر در سپیده‌دم سده بعد ادامه دارد- این شماره از گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» به خصوص به فرصت‌های به‌دست آمده از جهانی شدن و این که چگونه کشورها به بهترین شکل با تغییرات سریع و جذب در اقتصاد جهانی بسیار پیشرفته روبه‌رو شوند تأکید دارد.

اقتصادهای پیشرفته

شاخص‌های اخیر نشانگر تثبیت رشد برون‌داد در اقتصادهای پیشرفته در سال ۱۹۹۷-۱۹۹۸ است که پس از تنزل این شاخص‌ها در شماری از کشورها، به خصوص در اروپا به سال ۱۹۹۶ حاصل شده است. نرخ‌های بهره بلندمدت تا اندازه زیادی در بسیاری از کشورها پایین آمده است و تورم در این کشورها مهار شده است و خطر برافروختن اقتصادی در اقتصادهای تازه صنعتی شده آسیا در ادامه پیگیری و سخت‌گیری در سیاست‌ها فروکش کرده است. طبق برنامه قرار است ناموازنه‌های خارجی به نسبت مهار شود، هرچند شاید بعضی موقعیت‌های کسر و مازاد تجاری و مالی بزرگ قابل تحمل نباشد و نرخ‌های مبادله ارزهای عمده به طور معقولی با بنیادها عجین شده است و شرایط دوره‌ای نیز گاه در نظر گرفته می‌شود.

تفاوت‌ها و اختلاف‌های ریشه‌دار در توانایی اقتصادهای پیشرفته در رسیدن به و حفظ سطح بالای اشتغال در سال‌های اخیر باز هم بیشتر می‌شود. در بیشتر کشورهای اروپایی، نرخ بیکاری در سال‌های اخیر تا اندازه سطح سال‌های پس از جنگ جهانی دوم افزایش یافته است و اتکای گسترده به کار پاره‌وقت و بازنشستگی پیش از موعد نه تنها به استفاده نامناسب از نیروی انسانی می‌انجامد، بلکه از بعضی جنبه‌ها هزینه‌های بازرگانی و مخارج جاری را افزایش می‌دهد.

عدم توازن فزاینده بین جمعیت غیرفعال و شاغلان شاید نیازمند افزایش بیشتر بارهای مالیاتی بسیار سنگین باشد. این مسئله رشد اقتصادی آتی و سطح زندگی را تحلیل می‌برد و امکان ادامه بقا با نظام‌های حقوق بازنشستگی را تهدید می‌کند. این وضعیت به خصوص در مقایسه با توان فوق‌العاده ایالات متحده در ایجاد شغل برای توسعه سریع نیروی کار و پیشرفت‌های به دست آمده در انگلستان و شماری از کشورهای کوچک‌تر در معکوس کردن افزایش اولیه روند بیکاری زیان‌بار است. با توجه به عملکرد بد بازارهای کار بدیهی بود که سیاست اقتصادی پرفشاری در اواخر دهه ۹۰ در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته اتخاذ گردد.

سیاست‌های ساختاری و اقتصاد کلان نیازمند پشتیبانی از بهتر شدن رشد و عملکرد بازار کار است. همان‌طور که در ادامه بحث خواهد شد، برای سیاست‌های مالی، اولویت اول همچنان نیاز به کاستن از ناموازنه بودجه‌ای است، که هنوز در بسیاری موارد زیاد است. این نیاز اصلی‌ترین عامل برای رسیدن به نرخ‌های بالا و پایدار رشد اقتصادی در میان‌مدت است. همان‌طور که در شماره ماه می سال ۱۹۹۶ «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» بحث شد، تأثیرات کوتاه‌مدت بر برون‌داد و اشتغال در مسائل مالی تا اندازه‌ای به ترکیب معیارهای تعدیل مالی بستگی دارد. همچنین، در کشورهایی با عدم تعادل مالی ناپایدار گام‌های معتبری که برای بهبود چشم‌انداز مالی برداشته شده می‌تواند تأثیرات سریع و مثبتی بر فعالیت‌ها داشته باشد. به طور معمول، هزینه‌های ناشی از کسری بودجه بیشتر گرایش به پیوستگی با مستحکم‌سازی بودجه‌ای دارد، اما پیشرفت به سوی استحکام مالی و دستیابی به ثبات قیمت معقول چشم‌انداز جدیدی در برابر

سیاست پولی برای پشتیبانی از فعالیت‌ها در کشورهایی که در آستانه رکود قرار دارند می‌گشاید. این نکته را مقامات پولی به خوبی دریافته‌اند. هنگامی که ثبات قیمت خطرناک به نظر نمی‌رسد، آزاد کردن مناسب نرخ‌های بهره رسمی سبب تقویت تقاضا می‌شود. حتی نرخ‌های بهره رسمی در سال‌های اخیر در بعضی از کشورهای اروپایی به سرعت تعدیل شده است، که واکنشی در برابر شیوع نشانه‌هایی از ضعف دوره‌ای. بدون حصول نتیجه مطمئن از سیاست پولی بوده است. این عمل به برداشتن قدم‌های مطمئن‌تر کمک کرده است.

مهم‌ترین نیاز برای سیاست‌گذاری به منظور تقویت عملکرد اقتصادی اروپا در زمینه ساختاری است (که درمورد ژاپن نیز صدق می‌کند).

در اصلاح شبکه پیچیده و کلاف سردرگم قوانین، مزایا و مالیات‌ها که ایجاد شغل و جستجو برای شغل را تسهیل می‌کند پیشرفت‌هایی انجام شده است، اما این پیشرفت‌ها تا به امروز در بسیاری از زمینه‌ها تدریجی و ناکافی بوده است. مخالفت با اصلاحات جامع‌تر از ترس‌هایی که نظام رفاه اجتماعی اروپا را تغییر می‌دهد و از امنیت شغلی می‌کاهد و اختلاف دستمزدها را بیشتر می‌کند و سطح زندگی را تهدید می‌کند ریشه می‌گیرد.

با توجه به شواهدی که نشان می‌دهد قوانین بازار کار و سطح بالای مزایا نقش بسیار زیادی در ازدیاد بیکاری و باقی ماندن آن دارد، فشارهای مالیات زیاد، ناموازنه مالی و فقدان تحرک و پویایی اقتصادی اغلب فراموش می‌شود.

به همین دلیل لازم است که درک عمومی از نیروهای اقتصادی مشغول به کار تقویت گردد. در عین حال، نیاز مداومی به حفظ اصلاحات جامع برای کاستن از سطح سخاوتمندانه حقوق بیکاری، سخت‌تر کردن معیار شایستگی برای دریافت حقوق بیکاری، کاستن از مالیات اشتغال و ایجاد تسهیل کاریابی و آموزش و نیز بازسازی و کاستن از ساعات کار- و در نتیجه استخدام پاره‌وقت- وجود دارد. چنین اصلاحاتی به نیروهای بازار نقش مهم‌تری در کمک به کاستن از سطح بیکاری می‌دهد. نظام‌های مالیاتی و انتقال نیز باید اصلاح شوند تا بهتر بتوان هدف‌های برابری را تعیین کرد و سطح معقول حمایت اجتماعی را حفظ کرد، البته بدون تبعات منفی برای اشتغال و فعالیت‌هایی که آشکارا با وضع کنونی همراه است. کاستن از بیکاری به نوبه خود منبع عمده نابرابری درآمدها و محدودیت‌های اجتماعی را از بین می‌برد.

تا چه گستره‌ای می‌توان از مشکلات بازار کار در اقتصادهای پیشرفته- خواه به شکل بیکاری یا به شکل نابرابری فاحش دستمزدها- با استفاده از فشار جهانی شدن کاست؟ همان‌طور که در این گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» بحث می‌شود، شاخص کمی در دست است که نشان‌دهد کشورهای با تجارت فعال و کم‌هزینه، به طور جدی به فکر افزایش سهم رو به نزول خود در اشتغال در بخش تولید صنعتی هستند. که بخش اصلی کالاهای قابل تجارت است. دستمزدهای افراد غیرماهر نیز روزبه‌روز کمتر می‌شود. برای این ادعا که این پدیده از جهانی شدن ریشه می‌گیرد و می‌توان آن را با حمایت‌های تجاری از محصولات داخلی و سیاست‌های حمایت از فعالیت‌های داخلی تخفیف داد هیچ مدرکی وجود ندارد. کاهش نسبی اشتغال در بخش تولید به جای ثبات نسبی در توزیع هزینه‌ها بین تولید و خدمات با قیمتهای ثابت در این کشورها وجود دارد؛ به نظر می‌رسد که می‌توان این وضع را به رشد سریع نسبی بازده کار در بخش تولید، در نتیجه پیشرفت فنی و فرایند عادی افزایش سرمایه نسبت داد.

هرچند سهم اشتغال در بخش تولید صنعتی در این کشورها رو به کاستی است- فرایندی که به صنعتی‌زدایی موسوم است- روند بازده صنعتی همچنان در بیشتر این کشورها رشد مثبت دارد.

همچنان که اقتصادها پیشرفته‌تر می‌شوند، به نظر می‌رسد که سهم اشتغال صنعتی باز هم تنزل یابد، درحالی که اهمیت خدمات روزبه روز افزون‌تر می‌گردد. به هرحال، هرچند بسیاری از صنایع خدماتی نیروهای کار ماهر را با دستمزدهای بالا جذب می‌کنند، بعضی از مشاغل خدماتی شامل فعالیت‌هایی با ارزش افزوده اندک و دستمزدهای به نسبت کمتر است. این از جمله دلایلی است که تغییر تکنولوژیک نیز از اختلاف دستمزدها تأثیر می‌پذیرد. اما ترکیب دقیقی که مشاغل خدماتی ایجاد کرده‌اند احتمالاً به کیفیت نیروی کار موجود بستگی دارد. به همین دلیل آموزش و تعلیم بهتر باید در صدر برنامه‌های مقابله با مشکل بیکاری و گسترش اختلاف دستمزدها قرار گیرد، چراکه پیشرفت‌های فنی مستلزم مهارت‌های جدیدی است. در بعضی از کشورها دولت‌ها به طور شایسته‌ای سیاست‌هایی را پیگیری می‌کنند که از طریق آن کسانی که از این توسعه‌ها بیشترین سود را می‌برند در کمک به این فرصت‌های شغلی دست پایین مشارکت نمایند. اما، در طراحی چنین سیاست‌هایی اجتناب از ایجاد دام‌های فقر و در عین حال توسعه انگیزه‌ها برای ارتقای مهارت‌ها و یافتن بهترین فرصت‌های شغلی مهم است.

نیاز به استحکام مالی سیاست کلیدی و مهم دیگری در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته است. پیشرفت‌های قابل توجهی در بسیاری از زمینه‌ها به دست آمده است و ناموازنهٔ مالی ساختاری کاهش یافته است، به طوری که از ۳/۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) در سال ۱۹۹۰ به حدود ۲ درصد در سال ۱۹۹۶ رسیده است. با این وجود، ناموازنه‌های مالی هنوز در شمار زیادی از کشورها زیاد است که با توجه به بالا رفتن سن جمعیت و فشار زیاد به سلامت و بهداشت مردم لزوم اصلاحات مالی بیشتر احساس می‌شود.

نیاز به اصلاح و پشتیبانی از مسائل مالی دولتی شماری از کشورها را بر آن داشت تا مقرراتی برای شفاف کردن مسائل مالی وضع نمایند، که «پیمان مسئولیت مالی نیوزلند» و «منشور صداقت بودجه» که انتظار می‌رود در استرالیا به تصویب رسد از آن جمله‌اند. نگرانی‌های این چنین منجر به وضع قوانینی برای تدوین سیاست مالی شده است، که در «پیمان رشد و ثبات» بازتاب می‌یابد و اعضای اتحادیه اروپا آن را پذیرفته‌اند و بحث‌های زیادی برای تصویب اصلاحیه‌های قانونی در زمینهٔ موازنه بودجه در ایالت متحده و سوئیس به وجود آورده است.

تدوین قوانین مالی یکی از راه‌های رسیدن به نظم مالی بیشتر و اجتناب از «انحرافات کسر بودجه» است، که از سیاست حساب نشده یا پیامدهای ناخواسته برنامه‌های بیمه اجتماعی که تحت شرایط اقتصادی مطلوب‌تر تدوین شده‌اند ریشه می‌گیرد. تلاش‌های پایدار و متحدانه برای رفع ناموازنه‌های مالی از طریق اقدامات موردی نیز می‌تواند به همین نتایج منجر شود. مخالفان قوانین مالی استدلال می‌کنند که آنها بی‌جهت عملکرد سیاست مالی را در شرایط نامطلوب محدود می‌کنند. اما، این استدلال در این مورد مصداق ندارد. در واقع، نظم بیشتر در هواخواهی از چنین قوانینی می‌تواند نقش تثبیت کننده بیشتری برای سیاست مالی در اکثر کشورها در بلندمدت داشته باشد. البته قوانین مالی باید خوب طراحی شوند و فضای تحرک مناسبی برای برخورد با نوسانات دوره‌ای داشته باشند. نیاز به ایجاد توازن بین درآمدها و هزینه‌ها در هر سال، تعدیل فوری سطح هزینه‌ها یا مالیات‌هارا - در واکنش نسبت به تغییرات دوره‌ای درآمدها و هزینه- ایجاب می‌کند، که نه شدنی است و نه مطلوب. افزون بر این، برای آن که قوانین مالی مؤثر باشند، باید تمام

معاملات خارج از بودجه، بدهی‌های بازنشستگی فاقد تأمین و دیگر تعهدات آتی شفاف‌تر باشند.

سال ۱۹۹۷ به خصوص برای اروپا مهم است- زیرا از آغاز سال ۱۹۹۷ تا بهار سال ۱۹۹۸ زمان آزمودن برنامه‌ای است که به موجب آن اعضای اتحادیه اروپا به معیار یکپارچگی ابتدایی بر طبق طرح «اتحاد پولی و اقتصادی» (EMU) خواهند رسید. این موضوع البته پیشتر نیز اتفاق افتاده است، به طور قابل ملاحظه در حمایت از کاهش پایدار تورم انجام می‌شود و آغاز احساسات برانگیز ادغام مالی است. کسری‌های بخش عمومی (دولتی) که درسال ۱۹۹۳ به ۶/۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) بالغ می‌شد تا پایان سال گذشته به ۴/۴ درصد رسید، یعنی زمانی‌که ۶ کشور از ۱۵ عضو از لحاظ رعایت ۳درصد ارزش مرجع برای کسر بودجه که بخشی از معیار شایستگی پیوستن به «اتحاد پولی و اقتصادی» (EMU) است پذیرفته شدند. در واقع، اگر شکاف عمیق ستانده یا بازده نبود، فرض براین می‌بود که همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا غیر از ۴ کشور سال گذشته به معیار ارزش مرجع می‌رسیدند. همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا علی‌رغم تداوم عمیق‌تر شدن شکاف ستانده (out put) در نظر دارند معیار کسری را در سال ۱۹۹۷ بهبود بخشند و درسال ۱۹۹۸ و پس از آن به سطح مطلوب برسند. پیشرفت‌های مثبت که در سیاست‌گذاری به انجام رسیده است امکان عملکرد اقتصادی نیرومندتری را در آینده فراهم آورده است. اما رسیدن به «اتحاد پولی و اقتصادی» فقط تدبیری به جای وضع مالیات نیست، که دلیل آن پیامدهای کوتاه‌مدت ادغام مالی و نیز عدم قطعیت و تردید در زمینه‌های تجاری و کالاهای مصرفی است که از عرضه و فعالیت‌های بازرگانی ریشه می‌گیرد. رسیدن به این اتحاد در دوره زمانی معین و طبق تقویم زمانی پیش‌بینی شده دشوار است. پس تا رسیدن به اتحاد کامل، دولت‌ها باید تعهدات سیاسی و هدف‌های خود را در زمینه‌های مالی و ساختاری پیگیری کنند. بنیاد قدرتمندی پایه گذاری شده است و اکنون زمان بهره‌برداری و چشیدن شهد وحدت فرا رسیده است.

طرح «اتحاد پولی و اقتصادی» (EMU) بازتاب سیاست‌هایی است که به روابط نزدیک‌تر کشورهای عضو اتحادیه اروپا خواهد انجامید. از دیدگاه اقتصادی، جذابیت وحدت پولی شامل چشم‌انداز ثبات مالی و اقتصادی بیشتر در میان اعضا، توافق و تعهد جمعی نیرومند نسبت به ثبات قیمت‌ها، پیگیری عملیات اقتصادی از طریق یک بانک مرکزی مستقل و تلاش فزاینده برای رسیدن و پاسداری از موازنه مالی خواهد بود. این روند باید به مهار نرخ‌های بهره واقعی کمک کند، به خصوص درکشورهایی که احتمال خطر زیاد است. افزون براین، وحدت پولی ادغام بازار سرمایه را در اروپا بهتر تقویت می‌کند و به افزایش بازده بازارهای مالی می‌انجامد. ظهور یک ارز واحد نیز توان بالقوه تنش در میان ارزهای اعضا را از بین می‌برد. مشکلی که در گذشته منجر به تشدید تأثیرات آشوب‌های مالی و اقتصادی متقارن شده بود.

البته چنین آشوب‌هایی همچنان کشورهای عضو راکم و بیش متأثر می‌سازد و نیاز به توسعه تعدیل مناسب در برخورد با چنین مشکلاتی هنوز وجود دارد.

نظر به این که سیاست پولی با تکیه و توجهات منطقه‌ای تدوین یافته‌اند، سیاست‌های مالی نیز باید در نظر گرفته شوند که در چارچوب «پیمان رشد و ثبات» به آن تأکید شده است. در بعضی موارد، کمک مالی را از بودجه اتحادیه اروپا می‌توان اختصاص داد، چنانکه در «پیمان ماستریخت» نیز آورده شده است، تا به یک کشور در حل مشکلاتی که براثر رویدادهای استثنایی غیرقابل کنترل پدید آمده کمک شود. مهم‌ترین عامل برای موفقیت طرح «وحدت پولی و اقتصادی» و برای پویایی اقتصادهای اروپایی، نیاز به بهبود عملکرد بازارهای کار اروپاست. از این دیدگاه، بیشتر کشورهای عضو اتحادیه اروپا باید پیشرفت‌های زیادی بدون

توجه به طرح‌هایشان برای پیوستن به «وحدت» به دست آورند. تغییرات نرخ ارز در بین ارزهای عمده طی ۱۸ ماه گذشته همواره وجود داشته است، که به اصول و موقعیت‌های دوره‌ای مربوط می‌شود و به تصحیح بنیادی سوء تدبیرهای بهار ۱۹۹۵ انجامیده است. این تغییرات نرخ ارز بازتاب اوضاع سیاسی است و آن را تقویت می‌کند. اوضاع سیاسی نیز از دیدگاه مسائل کلی لازم به نظر می‌رسد، در ایالات متحده و انگلستان برای مهار کردن فشارهای تورمی و در ژاپن، آلمان و فرانسه برای پشتیبانی از اصلاحات شکننده. به هرحال، نباید تصور کرد که این تغییرات فقط نتیجه تعدیل سیاست‌های پولی است که به دلایل داخلی لازم است. در میان مدت، شاید قدرت گرفتن دلار و ضعیف شدن ین با کاهش بیشتر ناموازنه‌های خارجی سازگار نباشد و شاید حتی نرخ تبدیل این ارزها با توجه به آشفتگی اوضاع برعکس شود.

***

○ با توجه به چشم‌اندازها و سیاست‌ها در کشورهای منفرد، ایالات متحده در حفظ سطح بالای اشتغال موفق بوده است و در عین حال از کسری مالی خود کاسته است و توانسته میزان تورم را پایین نگه دارد. اقتصاد ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ به میزان ۲/۵ درصد رشد داشته است و فشار قیمت‌ها علی‌رغم به کارگیری از منابع، شامل بازار کار بسته‌تر مهار شده است. انتظار می‌رود که در سال ۱۹۹۷ تولید ناخالص داخلی (GDP) تا ۳ درصد افزایش یابد که اندکی از مقدار پیش‌بینی شده در گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» اکتبر ۱۹۹۶ بیشتر است. بانک «فدرال رزرو» برای کاستن از خطر افزایش تورم، نرخ‌های کوتاه‌مدت را اندکی در ماه مارس افزایش داد. با توجه به میزان رشد، شاید تثبیت بیشتر شرایط پولی لازم باشد و در پیش‌بینی‌ها ملحوظ گردد. تلاش‌های مستمری نیز باید برای موازنه کردن بودجه در میان مدت و مهار افزایش کسری در بلندمدت، که از رشد سریع هزینه‌ها در بخش حقوق بازنشستگی، مستمری‌ها و مراقبت‌های بهداشتی سالخوردگان ناشی می‌شود، انجام گیرد. افزایش پس‌انداز ملی از طریق تقویت وضع مالی می‌تواند به رشد پایدار در آینده کمک کند. مقابله با کسری خارجی شدید نیز از دیدگاه داخلی و جهانی نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

○ در کانادا، پس از عملکرد نومید کننده سال ۱۹۹۵ و ابتدای ۱۹۹۶، فعالیت اقتصادی در نیمه دوم سال گذشته شتاب گرفت؛ روند نزولی بیکاری آغاز شد و آهنگ رشد اقتصادی مثبت در سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ تثبیت شد. کسری مالی عمومی دولت، که در سال ۱۹۹۲ به ۷/۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) رسیده بود، که روزبه‌روز کمتر شده است و انتظار می‌رود که در سال آینده به صفر برسد. این روند به اطمینان بازار مالی می‌انجامد که همراه با مهار تورم امکان کاهش نرخ‌های بهره رسمی را حتی به اندازه کمتر از نرخ‌های بازار پولی ایالات متحده فراهم می‌آورد، به طوری که به تعهدات مقامات کانادایی برای ثبات قیمت‌ها یا تضعیف نرخ ارز لطمه‌ای وارد نشود.

○ بهبود وضع اقتصادی در ژاپن از سال ۱۹۹۶ شتاب گرفته است و وضع اقتصادی بر اثر سیاست‌های پولی و مالی حمایتی و اصلاح قدرت اضافی ین در برابر سایر ارزها از بهار سال ۱۹۹۵ بهتر شده است. رشد تولید ناخالص داخلی در سه ماهه چهارم نشانگر تقاضای داخلی بیشتر و نیز تأثیرات کاهش ارزش «ین» در صادرات خالص است. انتظار می‌رود شرایط مناسب پولی و بهتر شدن وضع بازار کار به اصلاح اقتصادی پیوسته در سال ۱۹۹۷ نیز کمک کند. هر چند توان بالقوه رشد بیشتر و فراتر از پیش‌بینی‌ها آشکارا دیده می‌شود، نگرانی‌هایی در مورد تأثیر معیارهای ادغام مالی و تأثیرات نامطلوب در نظام مالی نیز وجود دارد. به

همین دلیل، سیاست پولی تا زمانی‌که اصلاح مستقلی پایه گذاری شود باید همچنان ساده و آسان باقی بماند. ادغام مالی باید بدون هر گونه ضربه و زیان به اصلاح مستمر صورت گیرد.

○ عملکرد آهسته اقتصاد ژاپن در سال‌های اخیر نشانگر نه تنها تقاضای ضعیف ناشی از مشکلات بخش مالی است بلکه عدم پیشرفت در بسیاری از زمینه‌های اصلاح ساختاری را نشان می‌دهد. تناقض‌های آشکاری بین عملکرد بخش‌های کالاهای قابل تجارت و غیر قابل تجارت دیده می‌شود. بخش کالاهای غیرقابل تجارت بیش از اندازه قانونمند است، که به رقابت‌کم نسبت داده می‌شود و به نسبت ناکارآمد است و با هزینه و سطح قیمت‌های بسیار بالا شناخته می‌شود. اما مثل دیگر اقتصادهای پیشرفته، بخش کالاهای قابل‌تجارت سهم رو به نزولی از اشتغال دارد، چنانکه سطح زندگی و مشاغل به طور فزاینده باید از سوی بخش خدماتی پویاتر و فعال‌تر پشتیبانی شود. به همین دلیل اصلاحات جامع‌تری باید در زمینه نیاز به قانون‌گذاری دوباره و تغییر بعضی مقررات انجام گیرد.

○ در هر دو کشور آلمان و فرانسه، نرخ رشد حدود ۱/۵ درصد در سال ۱۹۹۶ بود و انتظار می‌رود که در سال۱۹۹۷ به ۲ تا ۲/۵ درصد برسد. در آلمان صادرات گسترده باید در نهایت به بازار داخلی سرزیر شود که از نرخ‌های بهره پایین‌تر بهره‌مند است. بانک مرکزی جمهوری فدرال آلمان همواره M3 را بررسی می‌کند(M3 عبارت‌است از یکی از معیارهای اندازه‌گیری پول و شبه‌پول موجود در یک کشور) و این بررسی‌ها نشانگر افزایش بسیار زیاد آن است. به هر حال، شاخص‌های اطمینان بخش هنوز شفاف نیستند. بیکاری تاسطح پس از جنگ جهانی دوم افزایش یافته و آهنگ ادغام مالی در سال ۱۹۹۷ تندتر خواهد شد. آلمان در عرصه ساختاری با نیاز به ارتقای انعطاف‌پذیری بازارهای کار و کالا و نیز تلاش خاص که از سوی وابستگی به مبادلات پولی و یارانه‌ها اعمال می‌شود روبه روست. در فرانسه وضع کسب و کار اندکی بهبود یافته است، اما اطمینان مصرفی (Consumer Confidence) هنوز ضعیف است و رشد پیش‌بینی شده در سرمایه گذاری تجاری شکننده به نظر می‌رسد. افزون بر این، اصلاحات بیشتری هنوز در زمینه بازار کار، مالیات و بخش دولتی به منظور ایجاد اشتغال بیشتر و ایجاد کارگاه‌ها و کارخانه‌های جدید لازم است.

نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت به طور قابل توجهی در هر دو کشور آلمان و فرانسه برای کمک به تدابیر مقابله با فشار ناشی از رکود اقتصادی کاهش داده شدند. همگام با نبود فشارهای تورمی و کاهش ارزش مارک آلمان و فرانک در برابر دلار امریکا و بعضی از ارزهای اروپایی، آسان کردن شرایط پولی برای مهار نرخ بهره بلندمدت علی‌رغم بازده سهام در ایالات متحده مفید خواهد بود. همه این رویدادها و توسعه‌ها دلایل خوبی برای پیش‌بینی اصلاح اقتصادی و رشد اقتصادی است. در حالی‌که توان بالقوه رو به رشد وجود دارد. خطرات کسادی و نزول اقتصادی نیز به کمال از بین رفته است و هنوز خیلی زود است که نتیجه بگیریم آیا فرایند تسهیل پولی درست طبق برنامه پیش خواهد رفت؟

○ در ایتالیا، پس از رشد نیرومند نسبی در سال ۱۹۹۵، اصلاح اقتصادی در سال ۱۹۹۶ از حرکت باز ایستاد و اکنون انتظار می‌رود فعالیت‌های اقتصادی در سال ۱۹۹۷ کندتر شود، که اصولاً به گام‌های پرشتاب ادغام مالی و تأثیرات کند تقویت ارزش «لیر» نسبت می‌دهند. پیشرفت‌های بسیار زیادی در کاستن از تورم تا سطح شرکای ایتالیا در اتحادیه اروپا به دست آمده است و تعهدات مقامات ایتالیایی در مورد کاستن از کسری بودجه عملی شده است. این روند در سال ۱۹۹۶ به کاستن از نرخ‌های بهره بلندمدت مثل آلمان و اصلاح افت ارزش «لیر» می‌انجامد که امکان پیوستن به مکانیزم نرخ مبادلات ارزی اروپا را در ماه نوامبر

فراهم می‌آورد. انتظار می‌رود که هزینه‌های کمتر بازپرداخت بدهی و تقویت برنامه‌های مالی، از جمله کمک‌های مالی اخیر کسر بودجه مالی را به ارزش مرجع «ماستریخت» در سال ۱۹۹۷ نزدیک کند. مقامات رسمی اعلام کرده‌اند که بررسی جامع و بازنگری حقوق بازنشستگی و هزینه‌های رفاه عمومی را آغاز کرده‌اند، که باید متضمن ادامه میزان رشد فعلی در سال ۱۹۹۸ و پس از آن باشد.

○ انتظار می‌رود رشد اقتصادی پرشتاب در انگلستان، که ۵ سال است ادامه دارد همچنان در سال ۱۹۹۷ نیز تداوم یابد که منجر به تقویت مصرف و رشد سرمایه‌گذاری بازرگانی خواهد شد. افزایش ارزش «پونداسترلینگ» به کاستن از فشارهای تورمی انجامیده است و به نظر می‌رسد که هیچ تهدیدی در برابر رشد اقتصادی وجود ندارد، اما نیروهای پشتیبانی‌کننده رشد اقتصادی ممکن است بیش از اندازه به سوی تقاضای داخلی متمایل گردند. همچنان‌که کاهش میزان بیکاری ادامه دارد، دستمزدها نیز افزایش می‌یابند و این خطر وجود دارد که افزایش تورم از میزان مورد نظر مقامات اقتصادی (۲/۵ درصد یا کمتر) در سال ۱۹۹۸ فراتر رود، مگر آن‌که تدابیر جدیدی اتخاذ گردد. به نظر می‌رسد که در وحلهٔ اول می‌باید سیاست پولی سخت‌تری اتخاذ گردد.

در حالی که کسری مالی انگلستان در سال‌های اخیر به طور چشمگیری کاسته شده است، بودجه ماه نوامبر وضع مالی را فقط اندکی در کوتاه مدت بهتر کرده است و تدابیر مالی بیشتری برای کمک به مهار تقاضا و کاستن از فشار بر سیاست پولی لازم است.

بسیاری از اقتصادهای پیشرفته کوچک‌تر در سال‌های اخیر شاهد رشد بسیار زیادی بوده‌اند و بعضی از آنها گام‌هایی برای کاستن از مشکلات اقتصادی جدی و فقر برداشته‌اند و موفقیت‌های بسیار زیادی نیز به‌دست آورده‌اند. در واقع، نرخ بهره رسمی در استرالیا به تازگی در پی کاستن از تورم کاهش یافته است.

○ کره و سنگاپور رشد متوسطی را در سال ۱۹۹۶ تجربه کردند که نتیجه کاهش یافتن صادرات درکره و برخی محدودیت‌های سیاست‌های اجرایی است. با انتقال حق حاکمیت هنگ‌کنگ به چین به شکلی آرام و جدا از تأثیرات کوتاه‌مدت آشفتگی بازار کار در کره، چشم‌انداز اقتصادهای تازه صنعتی شده در آسیا روشن‌تر می‌شود، حتی علی‌رغم این که رشد آنها شاید در آینده کندتر شود و نسبت به گام‌های سریعی که در گذشته برداشته‌اند کندتر رشد کنند. در فلسطین اشغالی (اسرائیل) که با بحران اقتصادی خفته‌ای دست‌به گریبان بوده است، برای کاستن از فشار ناشی از سیاست پولی، کاهش دادن کسری خارجی به سطحی پایدارتر و کمک به کاستن از تورم تا رسیدن به عدد یک رقمی تاسطح تورم اقتصادهای پیشرفته، اصلاحات مالی جدی لازم است. در اروپا انتظار می‌رود ایرلند و نروژ همچنان رشد اقتصادی سریعی داشته باشند. در هر دو کشور برای جلوگیری از مشکلات اقتصادی باید احتیاط کرد. سرمایه‌گذاری خارجی از طریق «صندوق نفت» نروژ باید به کاهش فشارهای فزاینده بر «کرون» باکسب درآمدهای کلان نفتی کمک کند. در دانمارک و هلند نیز برای مهار تقاضاهای داخلی شناور اقداماتی باید صورت گیرد؛ چراکه با توجه به هشدار در مورد وضعیت پولی ناپایدار مداوم در آلمان، باید سیاست مالی به آستانه لازم مهار شده در این کشورهای «مکانیزم نرخ مبادله» منتهی شود.

در دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا، جایی‌که هنوز آستانه آرامش اقتصادی اهمیت دارد، ادغام مالی به کاستن از بار سیاست پولی کمک می‌کند و چشم‌انداز اقتصادی را بهبود می‌بخشد. در اسپانیا، به مدد کاهش شدید تورم، نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت و بلندمدت به شدت کاهش یافته است. در سوئد و فنلاند، اصلاحات

پایدار ناشی از برنامه‌های مقابله با رکود اقتصادی در سال‌های نخست این دهه همچنان ادامه دارد و کاستن از تورم، بهبود وضعیت مالی و کاستن از اختلاف بهره در مقابل آلمان این روند را شتاب بخشیده است. در اتریش، بلژیک و پرتغال نیز تلاش‌هایی در جریان است. در کشورهای غیر عضو اتحادیه اروپا، از جمله در سوئیس هنوز هیچ نشانه‌ای از اصلاح رکود اقتصادی دیرپا که در سال ۱۹۹۶ برای ششمین سال متوالی اقتصاد را از حرکت باز داشته است دیده نمی‌شود. به هر حال، وضعیت سهل‌تر مالی و اصلاح افزایش ارزش بیش از اندازه فرانک سوئیس، چشم‌اندازهای چرخش به سوی اقتصادی نیرومند فعال را بهتر خواهد کرد.

کشورهای در حال توسعه

درکشورهای در حال توسعه به عنوان یک گروه، رشد اقتصادی از ۶ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۶/۵ درصد رسیده است و تلاش‌های جدی‌تری در آفریقا، امریکای لاتین انجام گرفته است و تلاش‌های خاورمیانه برای شتاب دادن به اقتصاد نه چندان خوشایند در بخش‌هایی از آسیا همگی اثر داشته‌اند. آمارهای مربوط به شاخص‌های تولید صنعتی و بازرگانی نشان می‌دهد که فعالیت‌های عمده در سال ۱۹۹۵ به رکود گراییده‌اند، اما دوباره در سال ۱۹۹۶ شتاب گرفته‌اند. همگامی آشکار چرخه بازرگانی کشورهای در حال توسعه در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ با کشورهای پیشرفته با تجربه سال‌های نخست دهۀ ۱۹۹۰ - زمانی که رشد شناور کشورهای در حال توسعه به مهار توسعه اقتصادی جهانی در حالی‌که بسیاری از اقتصادهای پیشرفته دچار رکود اقتصادی بودند - بارزتر شد.

کاهش فشارهای اقتصادی در بسیاری از موفق‌ترین کشورهای در حال توسعه شانس رشد اقتصادی آنان را بیشتر و پایدارتر کرد و میزان رشد کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۷ به ۶/۵ درصد رسید.

اقتصاد مکزیک پس از بحران سال ۱۹۹۵ همچنان روبه رشد است و بازگشت اطمینان بازار مالی به مکزیک امکان داده است تا بخش عمده وام‌های اضطراری که برای پشتیبانی برنامه‌های تعدیل خود دریافت کرده بود بازپرداخت کند. انتظار می‌رود که رشد اقتصادی مکزیک در سال ۱۹۹۷ همچنان ادامه یابد و سیاست‌های مالی و اصلاحات ساختاری همچنان دنبال شود. انتظار می‌رود که اصلاح اقتصادی در آرژانتین نیز در سال ۱۹۹۷ تداوم یابد. در حالی‌که نرخ تورم این کشور به صفر نزدیک می‌شود. در برزیل رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ بیشتر شده است و نرخ تورم تا پایان این سال به ۹ درصد رسید که کمترین میزان در سه سال و نیم گذشته بوده است.

اما افزایش کسری حساب جاری و ترکیب نابه جای سیاست‌ها که با وضعیت مالی ناپایدار و شرایط پولی آشفته همراه است خطراتی در بردارد. در شیلی، که موفق‌ترین اقتصاد منطقه است، نرخ تورم به ۶/۵ درصد در پایان سال ۱۹۹۶ رسید که کمترین میزان تورم در ۳۶ سال گذشته بوده است و از فشار تقاضا با اتخاذ سیاست‌های پولی شدیدتر کاسته شده است. اما رشد ستانده همچنان زیاد است، چنانکه تدابیر بازدارنده جدی‌تری را طلب می‌کند. سیاست مالی مناسب برای اجتناب از جریان‌های روبه داخل سرمایه می‌تواند بخشی از این تدابیر بازدارنده باشد.

در میان کشورهای در حال توسعۀ آسیایی، کشورهایی که مجبور بودند باخطرات بحران اقتصادی مقابله کنند به طور کلی در مهار رشد تقاضای داخلی موفق بوده‌اند. کاهش رشد صادرات منطقه در سال ۱۹۹۶ به مهار فشارهای تورمی کمک کرد، هر چند ناموازنه خارجی را در بعضی از موارد بدتر کرد.

تایلند در سال ۱۹۹۶ رشد اقتصادی بسیار اندکی داشت که نتیجه عملکرد صادراتی نامناسب بود. در ماه‌های اخیر نگرانی‌هایی که در مورد کسری بسیار زیاد حساب جاری و نیز بی‌ثباتی نظام مالی وجود داشته است فشارهای بازار مبادلات را افزایش داده است.

تقاضای خارجی مالزی کاهش داشته است. احتمال بازگشت فشارهای تقاضا در سال ۱۹۹۷، همراه با نگرانی‌هایی که در مورد تورم سرمایه- قیمت وجود دارد لزوم یک سیاست جدی‌تری را ایجاب می‌کند. در اندونزی تورم روبه کاستی است و رشد اقتصادی به‌آرامی آغاز شده است و اتکا بر پس‌انداز خارجی همراه با موضع مالی نیرومندتر لازم خواهد بود. فیلیپین در سال ۱۹۹۶ شاهد بهترشدن وضع اقتصادی خود بود و انتظار می‌رود همچنان میوه‌چین تلاش‌های برقراری ثبات و ایجاد اصلاحات اقتصادی باشد.

چین مانند بسیاری از اقتصادهای سریع‌الرشد در آسیا تلاش‌هایی برای رونق اقتصادی بیشتر انجام داده است و رشد تولید ناخالص داخلی واقعی در سال ۱۹۹۶، ۱۰ درصد بود، در حالی‌که تورم قیمت خرده‌فروشی از ۲۲ درصد در سال ۱۹۹۴ به ۶ درصد در سال ۱۹۹۶ رسید. کاستن از نرخ تورم صحنه اقتصادی کشور را برای رشد بیشتر فراهم کرده است، اما رشد سریع پایدار با نرخ تورم اندک مستلزم پیشرفت‌های محسوس در بازسازی و افزایش کارایی و بهره‌وری در شرکت‌های دولتی است (از جمله با تنوع دادن به مالکیت‌ها)، تا از ضعف‌های بخش مالی کاسته شود و درآمدهای بودجه‌ای بیشتر شود. بخش خارجی نیرومند امکان شتاب دادن به فرایند آزادسازی بازرگانی را فراهم کرده است، که برای چین در جهت سود بردن تمام عیار از تلاش‌های بهتر کردن وضع مبادلات حساب‌جاری در حال و آینده اهمیت دارد.

توسعهٔ اقتصادی هند در سال ۱۹۹۶ کمی آرام‌تر شد و در نتیجه اتخاذ سیاست‌های درست و کاهش رشد صادرات در مقایسه با دیگر کشورهای آسیایی تورم نیز کاهش یافت. در سال ۱۹۹۷ انتظار می‌رود که رشد اقتصادی با آهنگی آرام ادامه یابد و سهل‌تر کردن سیاست پولی که از میانه سال ۱۹۹۶ آغاز شده است به آن کمک خواهد کرد، اما پیشرفت‌های محدود در کاستن از کسری مالی خطر افزایش تورم و محدودکردن رشد اقتصادی را در بر دارد. افزون بر آزاد سازی بازرگانی، اصلاحات در بازارهای تولید داخلی و اصلاح ساختار دولتی برای قراردادن هند در مسیر رشد پایدار لازم است. در پاکستان، با تجربه موازنه شدید مشکلات پرداخت‌ها در اواخر سال ۱۹۹۶، نیاز مستمر برای تثبیت جدی و طیف گسترده‌ای از اصلاحات ساختاری هنوز وجود دارد.

رشد اقتصادی منطقه خاورمیانه و اروپا در سال ۱۹۹۶، با ۴/۵ درصد بیش از انتظار بود، که بیشتر به اصلاحات اقتصادی سال‌های اخیر و افزایش بیش از انتظار قیمت نفت نسبت داده می‌شود. انتظار می‌رود که در سال ۱۹۹۷ نیز رشد برون‌داد همچنان مثبت باشد. دشواری‌های زودگذری که این اواخر در بازارهای نفت بروز می‌کند، نیاز به اصلاحات ساختاری برای قطع وابستگی به درآمدهای نفتی و بهتر کردن وضع رشد اقتصادی بلندمدت را نشان می‌دهد.

درآمدهای کلان نفتی و هزینه‌های بسیار زیاد دولت مانع بهتر شدن اوضاع اقتصادی عربستان سعودی در سال گذشته شد و انتظار می‌رود این وضع در سال ۱۹۹۷ ادامه یابد. در مصر، تلاش‌های اخیر برای تسریع ثبات اقتصاد کلان و افزایش روند اصلاحات ساختاری باید به تقویت رشد اقتصادی و توسعهٔ نوسازی اقتصادی منجر شود. اردن نیز مثال بارز پیشرفت در منطقه است که نتیجه ثبات اقتصادی و اتخاذ سیاست‌های اصلاحی می‌باشد و کاهش ناموازنه‌های اقتصادی داخلی و خارجی، تورم اندک و شتاب گرفتن

آهنگ رشد اقتصادی رشد آن را تشدید می‌کند. در مقابل، چشم‌انداز اقتصادی ترکیه هنوز نومید کننده است که نتیجه سیاست‌های پولی و مالی بی ثبات و سست و تورم عنان گسیخته و به اصطلاح تورم چهار نعل در آن کشور است.

رشد اقتصادی آفریقا در سال ۱۹۹۶ امیدوارکننده بود: تولید ناخالص داخلی در آفریقا به حدود ۵ درصد رسید، که بیشترین نرخ رشد در ۲۰ سال گذشته بوده است و به تقریب دو برابر میانگین نرخ رشد که از اوایل دهه ۱۹۷۰ دیده شده است رشد کرده است. نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر این که سیاست‌های ساختاری و اقتصاد کلان و بهبود وضع حکومت‌ها منجر به تسریع رشد اقتصادی بیشتر در شمار زیادی از کشورهای افریقایی شده است. برای مثال، بنین،کوت دایوری، سنگال و سایر کشورهای منطقه با واحد پول فرانک C.F.A به دنبال تعدیل واقع بینانه نرخ مبادلات از سال ۱۹۹۴ و اتخاذ سیاست‌های اصلاح مناسب، وضع اقتصادی بهتر پیدا کرده‌اند که همچنان ادامه دارد.

غنا،کنیا،مالاوی و اوگاندا نیز به رشد موفقیت‌آمیزی دست یافته‌اند که نتیجه ایفای نقش بیشتر نیروهای بازار در صحنه اقتصاد کلان است. در آفریقای جنوبی، فشارهای کاهنده بر نرخ مبادلات در سال ۱۹۹۶ بیشتر شد، در حالی که نرخ رشد ۳ درصدی این کشور اندکی از نرخ پیش‌بینی شده کمتر بود. سیاست‌های پایدار ثبات و اصلاح، همگام با راهبرد (استراتژی) اعلام شده مقامات رشد اقتصادی را در آینده امید بخش کرده است. درآمدهای نفتی کلان چشم‌انداز رشد اقتصادی کوتاه‌مدت را در نیجریه بهتر کرده است، اما چشم‌اندازهای میان مدت هنوز نامطمئن است.

در الجزایر، که دستاوردهای ثبات‌دهنده مثبتی داشته است، برای ارتقای چشم‌انداز اقتصادی میان مدت باید بازسازی بخش دولتی و خصوصی‌سازی دنبال شود، هر چند مسائل امنیتی به طور عمده وظایف سیاست اقتصادی را پیچیده کرده است. مراکش و تونس نیز باید گام‌هایی به سوی اصلاح ساختاری برای ارتقای چشم‌اندازهای رشد اقتصادی خود بردارند. به هر حال، در هر دو کشور الجزایر و مراکش، هر چند نرخ بیکاری بالا رشد اقتصادی رابا اهمیت کرده است، اما قانون اساسی یک سری مشکلات جدی در برنامه‌های اصلاح جدی‌تر به‌وجود آورده است. به طور کلی، اصلاح اقتصادی در آفریقا هنوز شکننده است و علی‌رغم موفقیت‌های اخیر هنوز تلاش‌های زیادی باید در آفریقا و جامعه بین‌المللی صورت گیرد تا کاهش سطح زندگی در چهار کشور اخیر که از آنها نام برده شد جبران شود.

جهان در حال توسعه دستاوردهای جالبی از نظر رشد اقتصادی در دههٔ گذشته داشته است. بعضی از کشورها، نظیر شیلی و مالزی، از سیاست‌های کلان اقتصادی، سیاست‌های برون‌نگری اقتصادی و اصلاحات مبتنی بر بازار سودهای سرشاری برده‌اند که به آنها امکان می‌دهد به سرعت در نظام مالی و اقتصادی جهانی ادغام شوند. با توجه به سطح درآمد سرانه به نسبت بالا در این کشورها، شیلی و مالزی اکنون همگام با اقتصادهای تازه صنعتی شده به جرگه اقتصادهای پیشرفته می‌پیوندند. دیگر اقتصادهای روبه رشد مبتنی بر بازار مثل چین،تایلند و اندونزی موفقیت‌های خوبی به دست آورده‌اند، علی‌رغم این که حتی همگرایی سطح درآمد پایین آنها را پایدار می‌کند. موفقیت‌های اقتصادی همه این اقتصادها نشانگر تأثیرات تقویت‌کننده دو جانبه پیشرفت‌های پایدار در بسیاری از زمینه‌های سیاست اقتصادی است. سیاست اصلی آنها در آینده تلاش برای تغییر مقررات تولید،کار و بازارهای مالی و در عین حال پاسداری از برنامه بهبود ناموازنه‌های داخلی و خارجی و ضعف‌های بخش مالی است. اگراین شرایط ایجاد شود، مزایای

اصلاحات اقتصادی با نیروهای جهانی شدن دو چندان خواهد شد و تداوم خواهد داشت.

اما بخش بزرگی از جهان در حال توسعه هنوز از مزایای جهانی شدن نصیبی نبرده است.

رشد سطح زندگی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه تعریفی ندارد و نسبت به اقتصادهای پیشرفته روز به روز ضعیف‌تر می‌شود. برای مثال در بخش فروقاره‌ای هند و خیلی از ممالک خاورمیانه و امریکای‌لاتین هنوز این چنین است. هر چند هیچ دستورالعمل ساده‌ای هم برای بهتر کردن وضع اقتصادی وجود ندارد، اما شاخص‌های عجیبی دیده می‌شود که نشان می‌دهد این کشورها از نظر بهبود سیاست‌های اقتصادی رشد کافی و مطلوبی نداشته‌اند. کاستی‌های سیاست اقتصادی در بعضی موارد ملموس نیست اما در زمینه‌های مهم و حیاتی مثل ناکامی در حفظ ثبات اقتصاد کلان، تأخیر در آزادسازی بازرگانی خارجی، یا پیشرفت ناکافی در تغییر قوانین و مقررات بازارهای تولید داخلی، ایجاد مؤسسات مبتنی بر بازار و بهبود حاکمیت‌های دولتی به‌خوبی ملموس است. بسیاری از این کشورها به طور فزاینده نیاز به راهبردهای جامع‌تر را دریافته‌اند و ثمرهٔ تلاش‌های خود را نیز دیده‌اند که آرژانتین، اردن، فیلیپین و اوگاندا مثال‌های بارز آن هستند.

بعضی از فقیرترین کشورها، به خصوص در آفریقا نه تنها به‌طور نسبی، بلکه به طور مطلق نیز عقب افتاده‌اند. این کشورها با نیاز کلی بازکردن اقتصادهایشان، اصلاح دولت،ایجاد بازارهای مالی و حفظ ثبات مالی داخلی و خارجی روبه‌رو هستند. جامعهٔ بین‌الملل برای کمک به این کشورها در چالش عظیمی که با آن روبه رو هستند نیازمند کمک‌های هدفمند برای کاستن از بار بدهی‌هاست که در بعضی موارد به آستانه اسفناکی رسیده است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول افزون بر تسهیلات وام کم‌بهره برای پشتیبانی از تلاش‌های اصلاحی به کشورهای فقیرتر ابتکار عمل مشترکی به کار بستند که کمک بیشتری برای کاستن از بار بدهی کشورهای فقیر بسیار بدهکار خواهد کرد. چراکه هر چند کشورها سیاست‌های سالمی را پیش گرفته‌اند اما سازوکار بدهکار کننده سنتی این ممالک امکان هر گونه حفظ وضع خارجی پایدار را سلب می‌کند.

کشورهای در حال‌گذر اقتصادی

کشورهای در حال‌گذر اقتصادی نیز عملکردهای متفاوتی داشته‌اند. کشورهایی که در فرایند تحول اقتصادی پیشرفته‌تر هستند اکنون از پاداش‌ها و امتیازات سیاست‌های اصلاح جامع و سیاست‌های ثبات که سال‌ها با عزم راسخ پیگیری کرده‌اند بهره‌مند هستند. از جمله این کشورها می‌توان از لهستان، کشورهای بالتیک، کرواسی،جمهوری چک،مجارستان، جمهوری اسلواک و اسلوانی نام برد. اغلب این کشورها رشد اقتصادی به نسبت خوبی داشته‌اند، تورم در آنها پایین است و پیشرفت‌هایی در جهت پیوستن به نظام مالی و اقتصادی جهانی داشته‌اند. در واقع، چند کشور اکنون سیاست‌هایی را پیگیری می‌کنند که با اصلاحات موفق، از جمله نیاز به مدیریت جریان انبوه سرمایه‌رو به داخل، مهارکسری حساب جاری خارجی و رویارویی با دیگر مشکلات اقتصادی همراه است. این مشکلات را می‌توان با پیگیری سیاست‌های جدی ثبات و تداوم اصلاحات ساختاری، شامل خصوصی‌سازی و اصلاحات بازار مالی به بهترین شکل حل کرد.

کشورهایی که در جریان تحول و گذر اقتصادی کمتر پیشرفته هستند با مشکلات سیاست‌گذاری عمده‌ای روبه رو هستند. بعضی‌ها پیشرفت‌های خوبی داشته‌اند و در ارمنستان، آذربایجان، گرجستان،

قزاقستان و جمهوری قرقیز، تورم به نحو چشمگیری تنزل یافته است و رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ آغاز شد که امید می‌رود در سال ۱۹۹۷ نیز ادامه یابد. تورم در روسیه و اکراین نیز کمتر شده است، اما چرخش آشکاری در برون‌داد(ستانده) هنوز لازم است. همه این کشورها باید پیشرفت‌های پایداری همراه با ثبات داشته باشند، که شامل اصلاح نظام مالیاتی، بهبود درآمدها، تجدید نظر در اولویت‌های تخصیصی بودجه و حل مشکلات بدهی‌های عقب افتاده و عدم پرداخت‌ها می‌باشد.

پیشرفت‌های بزرگ‌تری نیز به طور عمده در اصلاح ساختاری لازم است، به خصوص در زمینه خصوصی‌سازی، تثبیت سازمان‌های مبتنی بر بازار و تقویت حقوق مالکیت. بسیاری از این کشورها نیز نیازمند اصلاح نظام بانکداری ضعیف خود هستند.

در حال حاضر برنامه‌هایی برای اصلاح بحران مالی جدی بلغارستان اجرا می‌شود که محور آنها برنامه تثبیت اقتصادی تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول است.

پیوستن کشورهای در حال گذر اقتصادی به اقتصاد جهانی از طریق جریان‌های بازرگانی و مالی برای موفقیت فرایند تحول بی‌اندازه اهمیت دارد. در عین حال، پیوند این کشورها با اقتصاد جهانی فرایندی وقت‌گیر است. پیشرفت‌های زیادی در آزادسازی بازرگانی و پرداخت‌ها به عمل آمده است که تجدید نظر در جریان‌های بازرگانی بازتاب آن است. اما، تفاوت‌های بسیار زیادی در بین کشورهای در حال گذراقتصادی در انجام و گسترهٔ آزادسازی بازرگانی و توان این کشورها در سود بردن از فرصت‌های جدید بازار وجود دارد. پیشرفت در ادغام بازار مالی چندان امیدبخش نیست و مستلزم ایجاد بستری پایدار و مورد علاقه سرمایه گذاران می‌باشد. بااین حال، سرمایه گذاری مستقیم خارجی همچنان نقش بسیار مهمی در بیشتر کشورهای در حال گذر اقتصادی به نسبت پیشرفته دارد و جریان‌های سرمایه‌های خصوصی نیز در شماری از کشورها افزایش بسیار زیادی داشته است.

ادغام بازارهای مالی. منازعات و سودهای فراوانی برای کشورهای در حال گذر اقتصادی خواهد داشت. پیوندهای مالی فزاینده با اقتصاد جهانی تأثیر سیاست‌های سالم را با ترغیب جریان سرمایه روبه داخل و نرخ‌های بهره کمتر دو چندان خواهد کرد. این مزایا ممکن است کاربردهای نامطلوبی نیز داشته باشند: یک کشور ممکن است سرمایه زیادی دریافت کند، به خصوص برای افزایش مصرف، اما اگر چنین نظم خود انگیخته‌ای در سیاست‌ها وجود نداشته باشد، بازارهای مالی آزاد در نهایت نظم خود را به آنها تحمیل خواهد کرد که شاید هزینه بسیار سنگینی دربرداشته باشد. این تهدید باید به تداوم تغییرات در سیاست‌گذاری‌های لازم کمک کند. جریان‌های سرمایه نیز به کشورهای در حال‌گذر اقتصادی امکان می‌دهد تا سرمایه لازم برای صنایع بازسازی شده را به دست آورد و تجهیزات سرمایه‌ای لازم را تهیه نماید. در عین حال، باید دانست که جریان‌های سرمایه در مقیاس کلان می‌تواند مدیریت اقتصاد کلان را پیچیده کند وباید مراقب کسری‌های حساب جاری خارجی و تغییر عقیده سرمایه گذاران بود. به دلیل چنین نگرانی‌هایی، آزادسازی معاملات حساب سرمایه کند و بطئی خواهد بود و به پیشرفت در زمینه‌های دیگر بستگی دارد.

انتظار می‌رود در سال ۱۹۹۷ رشد بازده جهانی افزایش بیشتری داشته باشد، نزدیک به ۴/۵ درصد و در سال ۱۹۹۸ نیز با همین آهنگ ادامه یابد. این درصد اندکی از مقدار پیش بینی شده در گزارش «چشم انداز اقتصاد جهانی» در اکتبر ۱۹۹۶ بیشتر است. رشد پایدار نسبی در ایالات متحده و انگلستان پیش‌بینی می‌شود، هر چند در هر دو کشور خطر ظهور فشارهای تورمی هنوز وجود دارد. در کانادا، سرزمین پیشرفت‌های اقتصادی شگرف، توسعه اقتصادی به بیشترین حد خود خواهد رسید. در ژاپن، اصلاحات اقتصادی همچنان با آهنگی متوسط تداوم خواهد داشت. کاهش نرخ بهره در دو سال گذشته و بازگشت نرخ‌های مبادلات ارزی به سطحی رقابتی‌تر انتظار می‌رود که برنامه اصلاحات را در آلمان، فرانسه و سایر ممالک اروپای قاره‌ای بهتر کند، هر چند تداوم ادغام مالی و تضعیف اطمینان مصرف و بازرگانی خطراتی در بر دارد. رشد اقتصادهای تازه صنعتی شده آسیا نیز اندکی در سال ۱۹۹۸ بهتر خواهد شد و صادرات نیز از حالت رکود نسبی که اخیراً گریبانگیر شده خارج خواهد شد.

فعالیت‌های کشورهای نیمکره غربی رونق بیشتری خواهدگرفت، چنان‌که برنامه اصلاح اقتصادی از زمان بحران ۱۹۹۵ مکزیک تداوم خواهد یافت، در حالی که در افریقا رشد اقتصادی نزدیک به نرخ بهبود یافته سال ۱۹۹۶ باقی خواهد ماند که نشان از پیشرفت بیشتر و اصلاح اقتصادی دارد. برای کشورهای در حال توسعه رشد پایدار ۸ درصدی پیش‌بینی می‌شود، در حالی که اصلاح اقتصادی در کشورهای در حال توسعه خاور میانه و اروپا ضعیف خواهد بود و شرایط همچنان مبهم است. در کشورهای در حال گذر اقتصادی چشم‌انداز رشد در سال ۱۹۹۷ تا اکتبر گذشته ضعیف تر بوده است، اما اصلاح اقتصادی هنوز انتظار می‌رود وسیع تر گردد و شمار بیشتری از کشورها از مزایای ثبات پایدار و اصلاحات اقتصادی بهره‌مند گردند.

تورم در اقتصادهای پیشرفته طی سال ۱۹۹۶ مهار شده بود و علی رغم افزایش شدید قیمت نفت در کشورهای در حال توسعه و در حال گذر اقتصادی نیز تورم کمتر خواهد شد. شاخص بهای کالا از نظر صندوق بین‌المللی پول حدود ۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به دلار امریکا افزایش یافته است، در حالی که بهای نفت خام ۲۰ درصد بیشتر شده و بهای مواد اولیه غیر نفتی یک درصد تنزل داشته است.

فعالیت اقتصادی، تورم و سیاست‌ها در اقتصادهای پیشرفته

در پی تنزل اقتصادی سال ۱۹۹۵ در بسیاری از کشورهای صنعتی بزرگ، الگوی رشد اقتصادی ناهموارتری در سال ۱۹۹۶ پی گرفته شد. در ایالات متحده، رشد نامطمئن طی سال ۱۹۹۵ به رشدی پایدار در سال ۱۹۹۶ منتهی شد، که تا اندازه‌ای به کاستن از نرخ‌های بهره مربوط می‌شود. در ژاپن، اصلاح اقتصادی در اواخر سال ۱۹۹۵ و اوایل ۱۹۹۶ به بالاترین حد خود رسید، در حالی که پس از آن آهنگی ناپایدارتر یافت. در کانادا، پس از ۱۸ ماه رشد ضعیف، اقتصاد در نیمه دوم سال ۱۹۹۶ جان تازه‌ای گرفت و نرخ بهره کمتر و به اطمینان بیشتر به توسعه اصلاح اقتصادی انجامید. در انگلستان رشد اقتصادی نسبت به سال گذشته پرشتاب‌تر شده است، که به نگرانی ایجاد فشارهای تورمی دامن زده است. در مقابل، در سال ۱۹۹۶ فعالیت‌های اقتصادی در اروپا قاره‌ای رو به کسادی گراییده است. در شماری از کشورها، از جمله آلمان و فرانسه، اطمینان مصرف و

بازرگانی هنوز ناپایدار و ضعیف است، تولید صنعتی رونقی آن‌چنان نگرفته و نرخ بیکاری تا آستانه مقدار پس از جنگ جهانی دوم رو به افزایش است. به هر حال، تا پایان سال، با نرخ بهینه کمتر و بازگشت نرخ‌های مبادلات ارزی به سطحی رقابتی تر، شرایط برای رشد بهتر خواهد شد. در دیگر اقتصادهای پیشرفته، شامل کره، سنگاپور و هنگ کنگ، رشد اقتصادی سال ۱۹۹۶ از نرخ‌های بالای گذشته کمتر بود که نتیجه کاهش صادرات و در بعضی موارد سخت‌تر شدن شرایط پولی است.

انتظار می‌رود که رشد اقتصادهای پیشرفته در سال ۱۹۹۷ حدود ۳ درصد باشد، مقداری که نسبت به پیش‌بینی گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی» اکتبر ۱۹۹۶ کمی تغییر کرده است و در سال ۱۹۹۸ نیز همین آهنگ برقرار خواهد بود. هر چند انتظار می‌رود که میزان رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷ در اروپا بهتر شود، اما رشد ۲/۵ درصدی کمتر از آن خواهد بود که تغییری جدی در سطح بالای بیکاری به وجود آورد.

حفظ ثبات قیمت یکی از عوامل مهم برای تضمین توسعه اقتصادی پیوسته و پایدار ومستلزم بررسی مداوم و دقیق فشار قیمت‌هاست. به طور کلی، تعهد راسخ سیاست سازان نسبت به ثبات معقول قیمت‌ها نقش بسیار مهمی در مهار تورم دارد و برای پایین‌نگه داشتن تورم ضروری خواهد بود. در ایالات متحده و انگلستان، جایی که منابع مورد استفاده بالاست، تورم مهارشده است، هر چند شواهد اخیر نشان از بروز خطر فشار قیمت‌ها در هر دو کشور دارد. شکاف‌های به نسبت عمیق ستانده (برونداد) که از تأخیر یا ضعف اصلاحات در کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و ژاپن ریشه گرفته است، نشان می‌دهد که خطر هر چند کوچک بازگشت تورم همراه با رشد اقتصادی در سال‌های پیش‌رو هنوز وجود دارد.

به همین ترتیب، در شماری از کشورهای پیشرفته که نشانه‌های اصلاح اقتصادی به تازگی بروز کرده است، شامل اتریش، بلژیک، فنلاند و سوئد، رکود اقتصادی علی رغم کاهش فشارهای تورمی دور از انتظار نیست. آرام شدن رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ در استرالیا و نیوزلند نگرانی‌های اولیه در مورد احتمال بروز مشکلات اقتصادی را کمرنگ کرده است. بالاترین نرخ تورم در اقتصادهای پیشرفته در یونان، هنگ کنگ و اسرائیل است که انتظار می‌رود در سال آینده بین ۷ تا ۸ درصد تورم داشته باشند. به هر حال، تورم کلی در بیشتر اقتصادهای پیشرفته مهار شده است و انتظار می‌رود که تحرکات اخیر و آینده در قیمت کالاهای اصلی، شامل کاهش قیمت نفت در سال ۱۹۹۸ در حد ۲/۵ درصد باقی بماند.

رشد همه جانبه و چشم انداز تورم، تفاوت‌های قابل توجه در آهنگ، مراحل و خطرات متوجه توسعه اقتصادی در اقتصادهای پیشرفته را پنهان کرده است.

انتظار می‌رود که رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷ کمی از پتانسیل پیش‌بینی شده برای ایالات متحده و انگلستان بیشتر شود، در حالی که هر دو کشور پنجمین یا ششمین سال رشد اقتصادی خود را سپری می‌کنند. هر چند انتظار می‌رود که تورم در هر دو کشور همچنان مهار شده باقی بماند، سطح بالای منابع مورد استفاده دال بر رشد خطر مشکلات اقتصادی است.

در ایالات متحده، اقتصاد همچنان نزدیک به ظرفیت خود طی سال ۱۹۹۶ عمل کرد، در حالی که اطمینان به مصرف و کسب و کار بیشتر شد. نرخ بیکاری در اواسط سال ۵/۵ درصد تنزل یافت و به تقریب نزدیک به همین میزان باقی مانده است، که کمتر از برآوردهای نرخ طبیعی است.

علی رغم استفاده از منابع بالا، نرخ تورم پایه هنوز نزدیک به ۲/۵ درصد مهار شده است؛ اما دستمزدها کمی شتاب گرفته است. به دنبال نرخ رشد ۳ درصدی طی سال ۱۹۹۷، انتظار می‌رود که نرخ رشد در سال

۱۹۹۸ نیز تداوم یابد و تورم نیز نزدیک ۳ درصد باقی بماند. افزایش تورم و نیاز به سخت تر کردن سیاست پولی خطری است که پیش‌بینی آن دور از انتظار نیست. کسری بودجه فدرال در سال مالی ۱۹۹۶ به ۱/۵ درصد تنزل یافت، که کمترین نسبت به تولید ناخالص داخلی از سال ۱۹۷۴ است و نشانگر مهار هزینه‌ها و نیز موضع قدرتمند دوره‌ای اقتصاد است. فدرال رزرو هدف هزینه‌های فدرال را ۵/۲۵ درصد بین فوریه ۱۹۹۶ و اواخر مارس ۱۹۹۷ تثبیت کرد، اما بعد برای پاسخ به تقاضاهای شدید و پیش‌گیری از خطر فشارهای تورمی آن را ۲۵ واحد پایه افزایش داد. در اواخر ژانویه ۱۹۹۷، برای نخستین بار وزارت خزانه‌داری ایالات متحده اوراق بهادار متغیر با تورم (Inflation – Indexed) منتشر کرد. حراج (مزایده) ۷ میلیارد دلار اوراق بهادار با سررسید ۱۰ ساله و با بازده ۳/۵ درصدی. تفاوت قیمت با توجه به بازده قرضه‌های نامتغیر سررسیدهای نسبی، شاخص صریحی از انتظارات تورم بازار در میان مدت است. در زمان مزایده این تفاوت قیمت حدود ۳/۲۵ درصد بود.

رشد اقتصادی در انگلستان طی سال‌های ۱۹۹۵ معتدل تر شد و به نرخ‌های بالقوه طی سال ۱۹۹۶ یا بیش از آن نزدیک شد، چنان‌که مصرف شخصی به حال اول بازگشت. تا اوایل سال ۱۹۹۷، بیکاری به ۶/۲۵ درصد تنزل یافت که یکی از کمترین میزان نرخ بیکاری در اروپاست، هر چند در جریان افزایش دوره‌ای نرخ بیکاری بسیار بیش از نرخ اشتغال افزایش داشته است، که تا اندازه‌ای به تغییر نظام حمایت از بیکاری مربوط می‌شود.

نرخ تورم در سال ۱۹۹۶ درحد ۲/۵ درصدی مورد نظر باقی ماند و در سه ماهه آخر سال گاهی به طور موقت تا ۳ درصد افزایش داشت. دشوارتر شدن وضع در بازار کار (که با شتاب گرفتن درآمد کار تا ۵ درصد رشد سالانه در اوایل سال ۱۹۹۷ نمود می‌یابد) تا ۳/۲۵ درصد بازنگری شد، که نشان‌دهنده تقویت دوباره مصرف شخصی و افزایش احتمالی مصارف سرمایه گذاری است. خطرهای احتمالی پیش روی هدف مورد نظر در نرخ تورم انگلستان با توجه به رشد سریع اقتصاد در اکتبر سال ۱۹۹۶ مقامات بریتانیایی را واداشت که نرخ حداقل وام را ۲۵ پایه واحد افزایش دهند و آن را به ۶ درصد برسانند. افزایش ارزش برابری «لیره استرلینگ» از ماه اوت نیز می‌تواند تأثیرات فشار قیمت‌ها و مصرف را کاهش دهد. بی‌ثباتی مالی طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ که به طور عمده به کاهش درآمد نسبت داده می‌شود، آهنگ روند ادغام مالی را کندتر کرد و بودجه تدوین شده در ماه نوامبر سیاست مالی را فقط اندکی در کوتاه مدت در تنگنا قرار داد. به همین دلیل، طی سال ۱۹۹۶، روش برنامه ریزی شده برای پایین آوردن کسر بودجه در میان مدت طی یک سال بی اثر خواهد شد و وضع به حال عادی باز خواهد گشت.

پیش‌بینی می‌شود که کسری بودجه عمومی دولت در سال ۱۹۹۷ نزدیک ۳ درصد باشد. آهنگ توسعه اقتصادی در استرالیا طی سال ۱۹۹۶ متعادل‌تر شد و هزینه‌های مصرفی کاهش یافت. بهبود وضع تورم به مقامات امکان داد تا نرخ بهره را در پایان سال ۱۹۹۶ پایین آورند که به رشد پایدار در سال ۱۹۹۷ کمک می‌کند. در نیوزیلند، رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ تا حدود ۲/۷۵ درصد تنزل یافت که کمترین میزان رشد در ۴ سال گذشته بوده است. اما از آن جهت که خطر بحران اقتصادی را کاهش می‌دهد خوشایند تلقی شده است. انتظار می‌رود که فعالیت اقتصادی در سال ۱۹۹۷ تقویت گردد که به افزایش مصرف نسبت داده می‌شود و تأثیر کاهش مالیات برنامه ریزی شده در حال و آینده را نشان می‌دهد.

بر خلاف کشورهایی که در زمره اقتصادهای پیشرفته تلقی می‌شوند، در ژاپن اصلاح اقتصادی تا اواخر

سال ۱۹۹۵ جدی نشده بود. از آن زمان تاکنون رشد اقتصادی ژاپن افت و خیزهایی داشته است و اکنون با گام‌هایی متعادل‌تر به پیش می‌رود. رشد تقاضای داخلی به نسبت کم است و افزایش سرمایه گذاری ثابت بازرگانی با کاهش اندک مصرف خصوصی و تأثیرات ابتدایی رکود در سرمایه گذاری عمومی (دولتی) بی اثر شده است. با نرخ تخفیف نیم درصدی از یک درصد از سپتامبر ۱۹۹۵، سیاست پولی ویژه‌ای برای تحرک بخشیدن به اصلاح اقتصادی ژاپن اتخاذ شده است. با سیاست پولی خاصی که پشتیبان فعالیت اقتصادی نیز هست، کسر بودجه عمومی دولت (غیر از کسر بودجه تأمین اجتماعی) به ۷/۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۶ رسید که ۶/۲۵ درصد آن ساختاری بود. انتظار می‌رود که کسری بودجه ساختاری به حدود ۴/۵درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۷ تنزل یابد که نتیجه کاهش بیشتر هزینه‌های سرمایه گذاری دولتی، سیاست پایدار در زمینه مالیات بردرآمد و افزایش مالیات مصرف می‌باشد. انتظار می‌رود که بهتر شدن وضع درآمدهای حاصل از کار و افزایش صادرات خالص به رشد بیشتر و پایدار بینجامد و تأثیرات کاسته‌شدن از تحرک مالی را کمتر کند. پیش‌بینی رشد اقتصادی سال ۱۹۹۷ برای ژاپن ۲/۲۵ درصد است، که تا اندازه‌ای بیانگر زیان‌های احتمالی رکود اخیر در بازار سهام و کاهش اطمینان نسبت به بازار سهام است.

انتظار می‌رود که نرخ تورم در سال ۱۹۹۷ اندکی افزایش یابد که به طور عمده نتیجه افزایش مالیات بر مصرف است.

در کانادا، به دنبال رشد قدرتمند و معقول سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۴ رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۵ آهنگ آرام‌تری یافت. در نیمه دوم سال ۱۹۹۶ رشد فعالیت‌های اقتصادی تحرکی دوباره یافت، اما میانگین رشد فقط به ۱/۵درصد رسید. تقاضای داخلی، به‌خصوص افزایش ساخت و ساز مسکن و سرمایه گذاری در ساخت ماشین‌آلات و تجهیزات جانی تازه به اقتصاد داده است. نرخ بیکاری از اواخر سال ۱۹۹۴کم و بیش ۹/۵ تا ۱۰ درصد بوده است و تورم پایه از حدود ۱/۵درصد در سال گذشته فراتر رفت، که در محدوده نرخ تورم پیش‌بینی شده ۱ تا ۳ درصدی است. بانک کانادا در پرتو تورم اندک، شکاف ژرف ستانده و فشار فزاینده بر دلار کانادا، نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت را نزدیک به ۳دهم درصد در سال ۱۹۹۶ تنزل داد و به این‌ترتیب موضع سیاست پولی دوستانه را حفظ کرد. این وضعیت پولی، بازگشت ثبات و اطمینان و کاهش بی‌وقفه کسری مالی کمک کرد تا نرخ‌های بهره بلندمدت کاهش داده شوند. تقویت بنیادها در کانادا به تداوم بهتر شدن وضع اقتصاد در سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۸ خواهد انجامید و نرخ تورم نیز در محدوده پیش‌بینی شده باقی خواهد ماند.

برخلاف رشد پایدار در کشورهایی چون ایالات متحده و انگلستان، رشد اقتصادی مطلوب در ژاپن و اصلاح اقتصادی پایدار و بهترشدن رشد اقتصادی در کانادا، رشد در منطقه اروپای قاره‌ای کمتر شده است و چشم‌اندازها هنوز نامطمئن و مبهم است. با این وجود، انتظار می‌رود بهبودهایی که در وضع اقتصادی حاصل شده است در سال ۱۹۹۷ تقویت شود. مشکلاتی که در سیاست‌های اقتصادی بروز کرده بود از سال ۱۹۹۵ برطرف شده است که به تحریک بیشتر روند رشد پایدار در میان‌مدت منتهی می‌شود. ثبات بسیار زیاد قیمت‌ها و تلاش‌های مستمر برای ادغام مالی وضعی مساعدتر به سیاست‌های پولی و شرایط مالی داده است که به تأثیرات تغییر نرخ مبادلات ارزی نسبت داده می‌شود و از اوایل ۱۹۹۵ به طور قابل توجهی، به‌خصوص در فرانسه آسان‌تر شده است. نرخ‌های بهره کوتاه مدت ۷۵ واحد پایه طی سال ۱۹۹۶ کاهش یافت که در سه سال پیش از آن نیز بیشتر کاهش یافته بود و شماری از کشورهای دیگر اروپایی نیز نرخ‌های خود را به شکل

دوره‌ای کاهش دادند. تعهد به ادغام مالی نیز در کاهش نرخ بهره بلندمدت نقش داشته است و نرخ‌های مبادلات ارزی در برابر ارزهای غیر «مکانیزم نرخ مبادلات اروپایی» مهم به سطحی رقابتی‌تر از وضعیت اوایل سال ۱۹۹۵ رسیده است، که به افزایش صادرات خالص و سود بردن از تقاضای جهانی مداوم انجامیده است.

در چنین شرایط مساعدی، انتظار می‌رود که چشم‌انداز رشد اقتصادی اروپا در سال ۱۹۹۷ به ۲/۵ درصد برسد، اما این برآورد با عوامل گوناگونی که برخلاف این مسیر عمل می‌کنند متعادل می‌شود. احیای ضرورت پرداختن به تقاضای داخلی به‌خصوص در آلمان، فرانسه و ایتالیا دیده می‌شود. سطح بالای بیکاری اطمینان به مصرف را تحلیل برده است و هزینه‌های مصرفی را ضعیف‌تر کرده است. آستانه خطرناک رکود اقتصادی می‌تواند به معنی کندتر شدن آهنگ سرمایه گذاری بازرگانی در آینده باشد. افزون بر این، تلاش‌های بیشتری برای رسیدن به ادغام مالی در جریان است و رسیدن به ۳درصد پیش‌بینی شده ارزش مرجع «ماستریخت» از نظر کسر بودجه به احتمال زیاد تأثیر خفه کننده‌ای بر تقاضای داخلی دارد. اما درعین حال، ناکامی در رسیدن به هدف کسر بودجه می‌تواند به عدم اطمینان نسبت به «وحدت پولی و اقتصادی» منجر شود و اطمینان نسبت به مصرف و کسب و کار را بیشتر تحلیل برد.

افزون بر عوامل اقتصاد کلان، سخت‌گیری ساختاری در بازارهای کار اروپا نیز در ایجاد رکود نقش دارد و چرخه‌ای نادرست از بهره‌برداری غلط از منابع و نابود کردن سرمایه انسانی به‌وجود می‌آورد و سطح بیکاری ساختاری فزاینده را باز هم بالاتر خواهد برد. بیکاری ساختاری که به تنهایی در برنامه اصلاح و بهبود اقتصادی تنزل نمی‌یابد، شاید نزدیک سه چهارم نرخ ۱۱/۲۵ درصدی نرخ بیکاری در اروپا باشد.

شاخص‌های فعالیت اقتصادی در آلمان نیز مبهم است. تولید ناخالص داخلی اندکی در سه ماهه دوم و سوم سال ۱۹۹۶ جهش داشت، اما در سه ماهه چهارم آهنگی کندتر یافت. بخش صادرات مهم‌ترین منبع قدرت بوده است و اطمینان به بازرگانی کاهش یافته است؛ اما رشد تقاضای داخلی هنوز متعادل باقی مانده است. اطمینان به مصرف بهبود یافته و بیکاری به اوج فصلی جدیدی نزدیک به ۱۱/۲۵ درصد در ماه ژانویه رسید. البته پیش از اندکی تنزل در ماه فوریه. تورم هنوز حدود ۱/۵درصد مهار باقی مانده است و دستمزدها در ۱۹۹۶ به طور کلی کمتر از ۲درصد افزایش یافت، به همین دلیل انتظار می‌رود که در سال ۱۹۹۷ نیز حدود یک درصد افزایش یابد.

در مقابل بهتر شدن وضعیت پولی که در بالا به آن اشاره شد، وضع سیاست مالی در آلمان در سال ۱۹۹۷ سخت‌تر شد، رکود سال ۱۹۹۵ کمی بهبود یافت و روند عدم رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ متوقف شد. با توجه به کسر بودجه کلی دولت که حدود ۴درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۶ بود، برنامه مالی سال ۱۹۹۷ در نظر دارد کسر بودجه را به کمتر از ۳درصد تولید ناخالص داخلی برساند تا معیار «ماستریخت» فراهم گردد، هرچند رسیدن به این هدف شاید بدون تدوین سیاست‌های اجرایی جدیدتر دشوار باشد. با وضعیت پولی که پشتیبان اصلاح اقتصادی متعادل است، انتظار می‌رود که رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷، ۲/۲۵ درصد باشد و توسعه صادرات با آهنگی تندتر ادامه یابد که به احیای سرمایه گذاری در بخش تجهیزات و ماشین آلات منجر خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود که مصرف در اواخر سال بیشتر شود. پیش‌بینی می‌شود تورم که محصول شکاف عمیق ستانده است همچنان مهار باقی بماند. اما سرمایه گذاری و مصرف ضعیف‌تر از انتظار می‌تواند اصلاح اقتصادی را به تعویق اندازد.

در فرانسه، فعالیت اقتصادی در سال ۱۹۹۶ به طور کلی کند بود و تولید ناخالص داخلی حدود ۱/۲۵درصد افزایش یافت. علی‌رغم رشد ضعیف درآمد و اطمینان اندک نسبت به مصرف، هزینه‌های مصرفی و نیز صادرات خالص رشد مثبتی داشتند. اما سرمایه گذاری بدون تغییر باقی ماند و بازار سهام رونق مثبتی داشت. نرخ بیکاری در فرانسه در اوایل سال ۱۹۹۷ به رقم بی‌سابقه ۱۲/۷۵ درصد رسید و تورم همچنان تحت کنترل است. کسری مالی به میزان مورد نظر دولت در سال ۱۹۹۶ یعنی ۴درصد تولید ناخالص داخلی باقی ماند و با تدوین بودجه مکمل در ماه نوامبر همراه بود. برنامه‌های مالی برای سال ۱۹۹۷ با هدف تثبیت هزینه‌های دولت مرکزی و محدود کردن جدی هزینه تأمین اجتماعی تدوین یافتند. اما برای کاستن کسر بودجه و رساندن آن به کمتراز ۳درصد تولید ناخالص به شکلی پایدار به معیارها و سیاست‌های جدیدی نیاز است. نظر به‌این که بانک آلمان نرخ‌های بهره کوتاه مدت راکاهش داد، بانک فرانسه نیز نرخ‌های عملیاتی خود را بین ۱۵ و ۲۵ واحد پایه تنزل داد. درحالی که «فرانک» نسبت به «مارک آلمان» وضع پایدارتر خود را حفظ کرد، نسبت به دلار کم ارزش‌تر شد.

رشد اقتصادی فرانسه در سال ۱۹۹۷ نزدیک به ۲/۵ درصد پیش‌بینی می‌شود و توسعه آهنگ مصرف خصوصی و صادرات همچنان ادامه دارد. پیش‌بینی می‌شود که نرخ بیکاری تا میانه سال به ۱۳ درصد برسد و فشارهای تورمی همچنان ناچیز باقی بماند. هرچند اگر نرخ‌بهره نزدیک سطح اوایل سال ۱۹۹۷ باقی بماند رشد اقتصادی بیشتر خواهد شد، اما این خطر هنوز وجود دارد که افزایش نرخ بیکاری مصرف را کاهش دهد و کند شدن آهنگ رشد اروپایی توسعه صادرات را با مانع مواجه سازد.

در ایتالیا، فعالیت اقتصادی در سال ۱۹۹۶ رشدی نداشت که تا اندازه‌ای به افزایش ارزش «لیر» ازمیانه سال ۱۹۹۵ و ضعیف‌شدن بازارهای صادراتی عمده در اروپا مربوط می‌شود. تولید صنعتی طی سال تنزل کرد و نرخ بیکاری حدود ۱۲ درصد ثابت‌ماند. تورم اصلی‌ترین موضوع عملکرد اخیر بوده است که از ۶درصد در نوامبر ۱۹۹۵ (براساس بررسی ۱۲ ماهه) به ۲/۲۵ درصد در مارس ۱۹۹۷ تنزل یافت. رشد آرام یک درصدی برای اقتصاد ایتالیا در سال ۱۹۹۷ پیش‌بینی می‌شود. گذشته از تأثیرات مستقیم سخت‌گیری‌های مالی، رشد اقتصادی براثر تأثیرات کندکننده افزایش ارزی «لیر» و کاهش تقاضای بخش خصوصی کندتر شد. انتظار می‌رود که تورم همچنان مهار باقی بماندو به اندازه هدف رسمی ۲/۵ درصد از سال ثابت باشد. رشد قابل توجه کاهش ناموازنه مالی ایتالیا در سال ۱۹۹۲-۱۹۹۵ در سال ۱۹۹۶ از حرکت بازماند، که به کنترل ناکافی هزینه‌ها و نیز رشد اقتصادی اندک نسبت داده می‌شود. علی‌رغم معیارهای اصلاحی که در میانه سال وضع شد، کسر بودجه عمومی دولت، که ۶/۷۵ درصد تولید ناخالص داخلی می‌باشد از هدف رسمی که آستانه ادغام مالی است فراتر رفت. برای سال ۱۹۹۷، هدف دولت در نخستین گام پیوستن به «وحدت پولی و اقتصادی» اروپا مستلزم اصلاحات مالی گسترده‌ای است که برای آن به تازگی تدابیر تازه‌ای اندیشیده شده است و لازم است هزینه‌های رفاه عمومی و پرداخت به سالخوردگان و بیکاران بازنگری شود.

تلاش‌های بیشتری نیز برای کاستن از کسر بودجه و رساندن آن به میزان نزدیک به ارزش مرجع «ماستریخت» در سال ۱۹۹۷ باید انجام شود. اما اتکای بیش از حد درسال ۱۹۹۷ به معیارهای یک جانبه - در غیاب معیارهای دیگر- به بازگشت کسر بودجه در سال‌های بعدی منتهی خواهد شد. از این رو باید بررسی‌های بعدی در انتقالات اجتماعی به موازینی باصرفه‌تر از نظر هزینه ساختاری منتهی شود تا پایداری

تعدیل در سال ۱۹۹۸ و در میان مدت تضمین گردد. اطمینان فزاینده نسبت به بازار در تعهد مقامات اقتصادی به کاهش کسر بودجه و کاستن از تورم، به کاهش نرخ‌های بهره بلندمدت در دو سال گذشته انجامیده است. عملکرد «لیر» در «مکانیزم نرخ مبادلات» که دوباره در نوامبر سال ۱۹۹۶ به آن پیوست و تورم مهارشده امکان کاهش نرخ‌های بهره رسمی به اندازه ۷۵ واحد پایه رادر اواخر ژانویه سال ۱۹۹۷ فراهم آورد که با کاهش مشابهی در اکتبر ۱۹۹۶ دنبال شد. شواهد مبنی بر اصلاح اقتصادی در شماری از اقتصادهای کوچک‌تر اروپا واضح است. در سوئد، فعالیت اقتصادی در میانه سال گذشته جهش داشت که هزینه‌های بخش خارجی و سرمایه گذاری آن را شتاب می‌داد. سیاست پولی طی سال ۱۹۹۶ تا اندازه زیادی تسهیل شد و نرخ بازخرید (repurchase) کاهش یافت. انتظار می‌رود که رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷ بیشتر شود. جهش در میزان صادرات نیز به اصلاحات آزمایشی در اتریش، فنلاند و اسپانیا نسبت داده می‌شود. در اتریش، سرمایه گذاری بخش خارجی و سرمایه گذاری ثابت بازرگانی طی سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ به رشد اقتصادی بیشتری می‌انجامد. اما، ادغام مالی بیشتر که به کاستن از کسری بودجه حدود یک درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۷ منجر شد می‌تواند فعالیت اقتصادی را اندکی کندتر کند. در فنلاند، تقویت صادرات طی سال ۱۹۹۶ نتیجه آغاز دوباره رشد است. شناوری مستمر مصرف و سرمایه گذاری نیز به رشد اقتصادی کمک می‌کند، که انتظار می‌رود در سال ۱۹۹۷ به ۴ درصد بالغ شود. در اسپانیا، صادرات و سرمایه گذاری در ساخت تجهیزات صنعتی نیروی محرک اصلاح اقتصادی است. رشد اشتغال نسبت به دوره اقتصادی پیشین بیشتر شده است، اما نرخ بیکاری ۲۲ درصدی هنوز بزرگ‌ترین مشکل اقتصادی اسپانیاست.

در سایر کشورهای اروپای قاره‌ای، جهش دوباره تقاضای داخلی به اصلاحات اقتصادی پس از رکود سال ۱۹۹۵ نسبت داده می‌شود. رونق گرفتن فعالیت‌های اقتصادی در اوایل سال ۱۹۹۶ در دانمارک و هلند، همراه با افزایش بی‌سابقه ساخت و ساز و مصرف خصوصی نشانگر دستاوردهای مثبت اشتغال و شناور شدن بیشتر هزینه‌های مصرفی است. انتظار می‌رود رشد صادرات همراه با شناوری بیشتر تقاضای داخلی در سال آینده نیز به رشد نسبی پایدار بینجامد. در پرتغال نیز رشد در سال ۱۹۹۶ جهش داشت و مصرف و سرمایه گذاری نیز بهبود یافت. انتظار می‌رود که فعالیت‌های اقتصادی در سال آینده بهتر شود و سرمایه گذاری بیشتر شود. به همین ترتیب انتظار می‌رود در بلژیک که سرمایه گذاری ثابت بازرگانی به رشد بیشتر بینجامد. در یونان، علی‌رغم برنامه‌های ادغام برای کاستن از کسر مالی ساختاری درسال ۱۹۹۷، انتظار می‌رود که رشد اقتصادی افزایش یابد و به سرمایه گذاری منتهی شود. در مقابل، تقاضای داخلی در سوئیس ضعیف باقی مانده است و تولید ناخالص داخلی واقعی در سال ۱۹۹۶ از یک درصد به ۰/۷۵ درصد رسید. با سیاست پولی که اکنون تدوین شده است، پیش‌بینی می‌شود تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۷ توسعه یابد. اما کمتر از یک درصد که معکوس شدن روند افزایش بیش از حد ارزش «فرانک سوئیس» نیز آن را شتاب خواهد داد.

اصلاحات اقتصادی جدی در ایرلند، نروژ و اسرائیل روندی کندتر به خود گرفته است یا انتظار می‌رود که کندتر شود و با آهنگی پایدارتر ادامه یابد. رشد اقتصادی ایرلند پس از ۱۰درصد رشد در سال ۱۹۹۵ به رشد ۷ درصدی در سال ۱۹۹۶ تنزل یافت. تورم نیز در ایرلند هنوز مهار است. پیشرفت اقتصادی فراگیر و نیرومند در نروژ ادامه دارد و تولیدناخالص داخلی در سال ۱۹۹۶ پنج درصد رشد داشت. هرچند انتظار می‌رود رشد اقتصادی کمی در سال ۱۹۹۷ متعادل‌تر شود، سخت‌تر شدن وضعیت بازار کار در آینده نزدیک

و تسهیل کردن اخیر سیاست‌های پولی، که تدابیر تغییرات نرخ‌های مبادله آن را شتاب می‌دهد. نشانگر خطر افزایش تورم است.

در اسرائیل، شش سال رشد اقتصادی سریع با افزایش کسری بودجه همراه بوده است که طی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ کسری حساب جاری را به اوج رساند، در حالی که تورم نزدیک ۱۰درصد است. سخت‌تر شدن پیش‌بینی شده سیاست‌مالی، اگر با موفقیت اجرا شود، باید به رشد اقتصادی بیشتر با گام‌هایی پایدارتر منتهی شود، ناموازنه خارجی را کمتر کند و تورم را متعادل‌تر سازد.

در چند اقتصاد پیشرفته آسیایی، رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ آرام‌تر شد و پیش‌بینی رشد برای سال ۱۹۹۷ اندکی کمتر در نظر گرفته شد. کاهش نرخ رشد، که نشانگر اصلاح اندک دوره‌ای در پی نرخ‌های رشد بیش از انتظار سال ۱۹۹۴-۱۹۹۵ است تا اندازه‌ای نتیجه سختگیری مناسب در سیاست‌ها به هدف پیشگیری از بروز خطر تنزل بیش از حد رشد اقتصادی است. در عین حال، به سبب ازدست رفتن توان رقابت خارجی ارزها ناشی از افزایش ارزش دلار، کاهش تقاضای واردات از دیگر اقتصادهای پیشرفته و از منطقه و اعلامیه عمومی فعالیت صنعتی جهانی که به طور رسمی در مورد بازار جهانی محصولات الکترونیک صادر شد، صادرات نیز کاهش یافت. کاهش رشد درآمدهای صادراتی (به دلار امریکا) به خصوص مشهود است که نشانگر افزایش ارزش دلار امریکاست؛ اما کاهش درآمدهای صادراتی به SDR کمتر مشهود است پیش‌بینی می‌شود در سال ۱۹۹۷ وضع صادرات چنان‌که از کل تقاضای جهان برمی‌آید بهتر شود. انتظار می‌رود در هنگ کنگ، رشد مصرف خصوصی و ادامه رشد سریع در چین به رشد اقتصادی بیشتر و قوی‌تر در سال ۱۹۹۷ بینجامد. در سنگاپور انتظار می‌رود بخش خارجی وضع بهتری پیدا کند و مصرف عمومی و سرمایه‌گذاری خصوصی را متعادل‌تر کند - که به رشد تولید ناخالص داخلی در سال گذشته نسبت داده می‌شود - و به رشدی حدود ۶/۵ درصد در سال آینده منجر خواهد شد. در استان تایوان چین، بهتر شدن وضع تقاضای داخلی باید به تقویت فعالیت‌های اقتصادی در سال ۱۹۹۷ بینجامد. در کره، کاهش رشد اقتصادی به ۷ درصد، خطر رشد اقتصادی بیش از اندازه را کمتر کرد. چشم انداز رشد اقتصادی مطلوب به نظر می‌رسد، هرچند ناآرامی در بازار کار و بی‌اعتماد و ورشکستگی بانک «هانبو» خطراتی را درپی خواهد داشت.

چشم‌اندازها و وضعیت اقتصادی در کشورهای درحال توسعه

در کشورهای درحال توسعه رشد ستانده در سال ۱۹۹۶ نزدیک به ۶/۵ درصد بود، که نشانگر پنجمین سال متوالی توسعه حدود ۶ درصد است. میانگین نرخ تورم به حدود ۷ درصد تنزل کرد که کمترین نرخ تورم در ۲۵ سال گذشته بوده است. پیش‌بینی می‌شود رشد پایدار نزدیک به ۶/۵ درصد و کاهش بیشتر تورم در سال‌های آتی پایدار باشد.

در میان کشورهای درحال توسعه نیمکره غربی، رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ به ۳/۵ درصد بالغ شده است - که اندکی از میزان پیش‌بینی شده در اکتبر گذشته بهتر است و تورم کاهش بیشتری یافته است. انتظار می‌رود که رشد اقتصادی منطقه در سال ۱۹۹۷ به ۴/۵ درصد برسد و تورم متعادل‌تر شود. درمکزیک، اصلاح اقتصادی درسال ۱۹۹۶ بسیاری از انتظارات را برآورد کرد و تولید ناخالص داخلی واقعی ۵ درصد رشد کرد. رشد بسیار زیاد صادرات و جهش در سرمایه‌گذاری داخلی - که نشانگر بهبود اطمینان و نرخ‌های بهره کمتر

است - در سال جاری بهبود وضع اقتصادی را نوید می‌دهد. سیاست‌های مالی و پولی سخت‌تر باید به کاهش تورم به میزان کمتر از ۲۰ درصد کمک کند. بهبود وضع اقتصادی در آرژانتین، با افزایش تولید ناخالص داخلی حدود ۴/۵ درصد در سال ۱۹۹۶ پس از تنزل بسیار زیاد ستانده در سال‌های پیش از آن همراه بود. تورم نیز در آرژانتین صفر است. با جهش رشد اقتصادی در نیمه دوم سال، اقتصاد برزیل حدود ۳ درصد در سال ۱۹۹۶ رشد داشت و تورم به حدود ۱۱ درصد تنزل یافت که کمترین نرخ تورم در سال‌های اخیر بوده است. باتوجه به موفقیت برنامه واقعی، رشد بیشتر و کاهش تورم در سال آینده پیش‌بینی می‌شود. در شیلی، نرخ‌های بهره واقعی بالا و کاهش صادرات همراه با کاهش بهای جهانی مس رشد اقتصادی را به ۷ درصد در سال ۱۹۹۶ تنزل داد و انتظار می‌رود در سال آینده رشد اقتصادی بیشتر کاهش یابد. با این وجود، نرخ رشد اقتصادی شیلی در سال ۱۹۹۷، حدود ۵/۷۵ درصد، یکی از بالاترین نرخ‌های رشد منطقه است. هرچند تدابیر تعدیل اقتصادی از ابتدای سال ۱۹۹۶ در ونزوئلا به کاهش یک درصدی ستانده انجامید، اما این تدابیر ثبات مالی را بیشتر کرد: نرخ مبادلات ارزی تثبیت شد و تورم در نیمه دوم سال تنزل پیدا کرد. انتظار می‌رود که فعالیت اقتصادی در سال جاری جهش پیدا کند که افزایش بهای نفت و سرمایه گذاری مستقیم خارجی در بخش‌های تازه خصوصی شده نفت و معادن از آن پشتیبانی خواهد کرد.

با افزایش شمار کشورهایی که در آفریقا پیشرفت‌های شایان توجهی داشته‌اند و به ثبات اقتصاد کلان دست یافته‌اند و برنامه اصلاحات ساختاری در آنها موفق است، روند فزاینده رشد اقتصادی که از سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ آغاز شده است، در سال ۱۹۹۶ شتاب بیشتری خواهد گرفت.

در واقع، رشد ۵ درصدی سال ۱۹۹۶ بهترین نرخ رشد در ۲۰سال گذشته بوده است و نشانگر فعالیت پررونق در بخش محصولات اولیه - به خصوص در بخش کشاورزی که شماری از کشورها از وضع بدآب و هوایی نجات یافته‌اند - و در بعضی موارد تولید صنعتی است. پیش‌بینی می‌شود که میانگین نرخ رشد درسال ۱۹۹۷ حدود ۴/۷۵ درصد باشد. در آفریقای جنوبی، تعهد دولت نسبت به مسئولیت مالی و اصلاحات ساختاری محسوس‌تر شده است، اما تلاش برای برقراری ثبات اقتصادی و ادامه عدم اطمینان اقتصادی به احتمال زیاد آهنگ رشد را در کوتاه‌مدت کندتر خواهد کرد. در مراکش، انتظار می‌رود که نرخ رشد اقتصادی کندتر شود که به طور عمده به ضعف عملکرد در بخش کشاورزی مربوط می‌شود. اما در بعضی دیگر از کشورهای آفریقایی چشم‌انداز رشد امیدوارکننده‌تر است و پیش‌بینی می‌شود تورم کمتر شود. تلاش‌های ایجاد تعدیل اقتصادی در کنیا در زمینه‌های متعددی ادامه دارد، از جمله در زمینه ادغام مالی، اما احتمال می‌رود که رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷ کندتر شود که نشانگر خشکسالی و کند شدن روند اصلاحات ساختاری است. رشد نیرومند در اوگاندا ادامه دارد که به طور عمده با جریانات سرمایه و سرمایه گذاری در تولید صنعتی و ساخت ماشین‌آلات تقویت می‌شود. در اتیوپی رشد در سال ۱۹۹۶ نزدیک ۸ درصد رسید که نتیجه عملکرد نیرومند بخش کشاورزی و کاهش تورم نزدیک به یک درصد بود و سیاست سخت‌تر پولی و رشد ستانده نیرومندتر باید به حفظ تورم در سطح سال گذشته در سال ۱۹۹۷ بینجامد. رشد سریع که نتیجه تولید و صادرات کشاورزی است در مالاوی در سال ۱۹۹۶ ادامه داشت و تورم به طور چشمگیری تنزل یافت. پس از خشکسالی سال ۱۹۹۵، رشد ستانده در زامبیا جهش پیدا کرد که به طور عمده نتیجه اصلاحات در بخش کشاورزی و تولید مس است که انتظار می‌رود در سال ۱۹۹۷ بیشتر شود. طی سال ۱۹۹۶ پیشرفت‌های محدودی در رسیدن به ثبات اقتصادی در نیجریه به دست آمد. اما تورم

هنوز بالاست. انتظار می‌رود درسال ۱۹۹۷ اصلاحات مناسبی در ستانده انجام گیرد و تورم کمتر شود.

در میان کشورهای درحال توسعه آسیایی، رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۶ نزدیک به ۸/۲۵ درصد بود. اما این دستاورد توسعه‌های متناقض را در منطقه پنهان کرده است. کم شدن رشد صادرات، که در بستر اقتصادهای پیشرفته آسیایی به آن اشاره شد. نیز در شماری از کشورهای درحال توسعه سریع‌الرشد منطقه دیده می‌شود. در بعضی از کشورها، از جمله اندونزی، مالزی و تایلند، تأثیر کاهش صادرات بر ستانده با تأثیرات سیاست‌های مالی داخلی سخت‌تر منطبق شده است و خطر افزایش تورم و بروز رکود اقتصادی را کاهش داده است. کاهش رشد صادرات فعالیت‌ها را در تایلند بیش از دیگر کشورهای شرق آسیا متأثر ساخته است و هرچند تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۷ درصد در سال ۱۹۹۶ رشد داشته است، اما کسری حساب جاری هنوز زیاد است. در مقابل، در اندونزی، کاهش صادرات محدود شده است و تا اندازه‌ای با شناوری مستمر تقاضای داخلی جبران گردیده است که تا اندازه زیادی نتیجه جریانات سرمایه‌های کلان به درون کشور است. در نتیجه، رشد نزدیک به ۸ درصد باقی ماند. در مالزی، رشد کندتر صادرات همراه با سیاست پولی سخت‌تر به مهار فشارهای اقتصادی کمک کرد.

در حالی‌که بازارهای کار در مالزی کمتر می‌شود و نرخ توسعه در بخش‌های اعتبارات خصوصی، فروش مسکن و تقاضای سرمایه گذاری هنوز بالاست، فشار بر ظرفیت باید با سخت‌تر کردن سیاست‌های مالی اعلام شده در بودجه سال ۱۹۹۷ کمتر شود. اصلاحات و بهبود اقتصادی که از سال ۱۹۹۴ در فیلیپین آغاز شده با افزایش زیادتر ستانده هنوز ادامه دارد. تغییر قوانین و آزادسازی با به‌دست آوردن مزایای عرضه جانبی و رشد شتاب گرفت و تقویت شد و انتظار می‌رود رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷ اندکی بیشتر شود و سرمایه گذاری و صادرات شتاب گیرد.

در چین پس از ۳سال تورم دو رقمی، آرامشی نسبی اقتصاد از سال ۱۹۹۶ آغاز شد. در حالی‌که تورم به ۶ درصد تنزل یافته است، رشد تولید ناخالص داخلی نزدیک به ۹/۵ درصد ثابت ماند. چشم‌انداز سال ۱۹۹۷ امید بخش است، رشد بدون تغییر خواهد بود و نرخ تورم تک رقمی خواهد بود. در هند بازده اقتصاد کشاورزی بسیار زیاد رکود بخش صنعتی را جبران کرد تا جایی‌که رشد تولید ناخالص داخلی واقعی فقط اندکی تنزل یافت و در سال ۱۹۹۶ به ۷درصد رسید، در حالی‌که تورم تا ۷ درصد تنزل یافت. در پاکستان، پس از آن‌که فعالیت اقتصادی در اوایل سال ۱۹۹۶ جهشی نشان داد، موقعیت مالی بدتر شد و موازنه پرداخت‌ها به بحران انجامید، کسری بازرگانی بیشتر شد و روند جریان سرمایه به کشور کند شد. انتظار می‌رود که تعدیل‌های لازم به رشد کمتری در سال ۱۹۹۷ منجر شود، اما در عین حال به بهبود وضع در میان مدت کمک خواهد کرد.

طی نزدیک به‌یک دهه، عملکرد بسیاری از اقتصادها در منطقه خاورمیانه و اروپا ناامید کننده بوده است. در حالی‌که منطقه به‌طور دوره‌ای صحنه تنش‌های سیاسی و نوسان درآمدهای نفتی بوده است، سیاست‌های اقتصادی ناکافی نیز به شرایط بداقتصادی دامن زده است. اما در سال‌های اخیر، شماری از کشورها برنامه‌های اصلاح اقتصادی را آغاز کرده‌اند. هر چند میزان تعهد و موفقیت‌های بعدی آنها با یکدیگر تفاوت دارد. رشد اقتصادی مصر در نتیجه پیشرفت‌های مستمر در تثبیت اقتصاد کلان و تغییر قوانین اقتصادی در چند سال اخیر به ۴ درصد در سال ۱۹۹۶ رسید و تورم حدود ۷درصد تداوم داشت. سیاست‌های مالی و پولی خردمندانه در اردن به رشدی قابل توجه منتهی شد که انتظار می‌رود در سال آینده نیز ادامه یابد. ادغام مالی

آرام محور برنامه‌های اصلاح اقتصادی طی دهه گذشته در عربستان سعودی بوده است. وضعیت خارجی و مالی بهتر که با درآمدهای صادرات نفتی بالاتر شتاب می‌گرفت به افزایش اطمینان بخش خصوصی و جهش در فعالیت اقتصادی در سال ۱۹۹۶ انجامید. در مقابل، فشارهای فزاینده در سال گذشته در ترکیه ادامه یافت و تورم تا حدود ۸۰ درصد شتاب گرفت، کسری مالی تا حدود ۹درصد تولید ناخالص داخلی جهش یافت و نرخ‌های بهره به بیش از ۱۲۰ درصد رسید.

توسعه‌ها و چشم‌اندازها در کشورهای در حال گذر اقتصادی

برای کشورهای در حال گذر اقتصادی به‌عنوان یک گروه، به‌نظر می‌رسد که وضع فعالیت اقتصادی پس از ۶ سال رکود عمیق، در سال ۱۹۹۶ کمی بهتر شده است. همچنین، سال گذشته تورم به ۴۰درصد تنزل کرد، که کمترین نرخ تورم از زمان آغاز تحول اقتصادی و کمترین مقدار در ۱۲ ماه گذشته تا پایان سال بوده است. انتظار می‌رود که ستانده در سال ۱۹۹۷ به‌میزان ۳درصد رشد داشته باشد - البته همه کشورها غیر از ۵کشور که نرخ رشد آنها ۲ درصد یا بیشتر پیش‌بینی می‌شود - و تورم کمتر شود. باید تأکید کرد که در داده‌های مربوط به ستانده در این کشورها شاید رشد واقعی دست کم گرفته شده است، چون شاید تمام فعالیت‌های اقتصادی را دربرنگرفته باشد، به‌خصوص شاید ستانده شرکت‌های جدید و فعالیت اقتصادی بخش خدمات غیررسمی نادیده گرفته شده باشد.

کشورهای پیشرفته‌تر در فرایند گذر اقتصادی به‌طور کلی در تثبیت اقتصاد کلان و اصلاحات ساختاری پیشرفت‌هایی به‌دست آورده‌اند. تا پایان سال ۱۹۹۶، تورم در این کشورها به ۲۰ درصد یا کمتر تنزل کرد و در جمهوری‌های چک، اسلواک، کرواتی و اسلوانی به ۱۰درصد یا کمتر رسید. رشد ستانده، هر چند هنوز اندک است، کمی در جمهوری چک، استونی، لهستان و جمهوری اسلواک متعادل شده است که بازتاب صادرات کمتر به اتحادیه اروپاست. با این وجود، خطر بحران اقتصادی در هر دو جمهوری چک و جمهوری اسلواک وجود دارد، جایی که افزایش به نسبت زیاد دستمزدها به ترقی تقاضای داخلی کمک کرد. علی‌رغم کاهش رشد در مجارستان در سال ۱۹۹۶، سیاست‌های پولی و مالی سخت‌تر، شرایط با اهمیتی برای جهش اقتصادی و رشد پایدار فراهم آورد.

در واقع نشانه‌های جهش اقتصادی در نیمه دوم سال ۱۹۹۶ پدیدار شد. پیشرفت در اصلاحات ساختاری در این کشورها اغلب با آهنگی کندتر نسبت به گذشته همچنان ادامه دارد، که نشان‌دهنده مخاطرات و دشواری‌هایی است که این کشورها اکنون با آن روبه‌رو هستند. از جمله بازسازی ساختاری شرکت‌ها و مؤسسات، توانبخشی و بازسازی زیربناهای اقتصادی و اداری و ایجاد مؤسسات و سازمان‌های قانونی و مالی.

برای شماری از کشورهای کمتر پیشرفته در فرایند گذر اقتصادی، تلاش‌های تثبیت اقتصاد کلان در سال ۱۹۹۶ با کاهش شدید و پایدار تورم و غیر از روسیه و اکراین با بهبود بسیار زیاد رشد اقتصادی همراه بود. در کشورهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، روسیه و اکراین در سال ۱۹۹۶ تورم به‌شدت تنزل یافت و در جمهوری قرقیز و مولدوی تورم تا اندازه‌ای به‌سبب ثبات فزاینده نرخ‌های مبادله ارزی ثابت ماند. رشد مثبت از سال ۱۹۹۶ در آذربایجان، قزاقستان و مقدونیه (جمهوری سابق یوگسلاوی) آغاز شد، در حالی‌که جمهوری‌های ارمنستان و قرقیز نزدیک به ۵درصد و گرجستان بیش از ۱۰درصد رشد داشته‌اند.

عملکرد اقتصادی اخیر روسیه واکراین مغشوش بوده است. هر دو کشور پیشرفت‌های زیادی در زمینه کاستن از تورم طی سال ۱۹۹۶ به‌دست آوردند - تا پایان سال نرخ تورم سالانه در روسیه به ۲۲ درصد و در اکراین به ۳۹درصد تنزل یافت. به هر حال، هر دو کشور به‌رشد مثبت ستانده از زمان آغاز گذر اقتصادی رسیده‌اند. وضع مالی دولت در روسیه شکننده است، اما شاخص‌های اخیر نشان می‌دهند که اصلاح و بهبود رشد ستانده که مدت‌هاست اقتصاددانان روسی منتظرش هستند در سال ۱۹۹۷ حاصل خواهد شد. به‌خصوص، انتظار می‌رود خصوصی در نتیجه اصلاحات اقتصادی و پیشرفت در تثبیت اقتصاد کلان جهش یابد. در اکراین، پیشرفت‌هایی در دو سال گذشته در خصوصی کردن شرکت‌های بزرگ و متوسط به‌دست آمده است اما آهنگ این روند در ابتدای سال ۱۹۹۷ کند شده است و عدم قطعیت قانونی و در نتیجه مانع شدن در برابر فعالیت بازار هنوز ادامه دارد.

در دیگر کشورهای کمتر توسعه یافته از نظر تحول و گذر اقتصادی، از جمله آلبانی بلغارستان، رومانی و ازبکستان، ثبات اقتصاد کلان ناکام بوده و در چند ماه اخیر تورم به‌شدت افزایش داشته است. وضع به‌خصوص در بلغارستان دشوار است و نظام بانکی در اواخر سال ۱۹۹۶ زیر شدیدترین فشارها بود. در اوایل سال ۱۹۹۷، هر دو دولت بلغارستان و رومانی برنامه‌های اصلاح و تثبیت قاطعانه و دشواری را تدوین کردند. از آن زمان تورم به‌شدت تنزل داشته است و نرخ مبادلات ارزی نیز ثابت بوده است. آلبانی در اوایل سال ۱۹۹۷ با بحران مالی شدیدی روبه‌رو بود که بر اثر فرو ریختن هرم سرمایه گذاری به‌وجود آمد. بحران اقتصادی آلبانی به نزاع‌های خیابانی و جنگ و درگیری مسلحانه شهری و هرج‌ومرج و قانون‌شکنی در سراسر کشور منتهی شد. ازبکستان در فرایند اصلاح اقتصادی عقب‌گرد داشته است، که با تحمیل دوباره محدودیت‌ها به قابلیت تبدیل حساب‌جاری بارزتر می‌شود. درگیری‌های شهری و خیابانی در تاجیکستان ادامه دارد، در حالی‌که تلاش‌های اصلاح ساختاری محدود در بیلوروس نیز نتیجه عکس داده است. نرخ تورم در ترکمنستان بیشترین میزان در میان همه کشورهای در حال گذر اقتصادی است.

فصل ۳- رویارویی با چالش‌های جهانی شدن

«اقتصادهای پیشرفته»

جهانی شدن به ارتباطات اقتصادی فزاینده بین کشورها در سطح جهانی از طریق معاملات فرامرزی کالا و خدمات جریانات سرمایه بین‌المللی و نیز از طریق انتقال سریع‌تر و گسترده‌تر فن‌آوری گفته می‌شود. جهانی شدن، اقتصادها و سیاست‌سازان را با فرصت‌های جدید و مخاطرات جدید روبه‌رو کرده است. در سطح گسترده، مزایای رفاهی جهانی شدن مثل تخصصی شدن ضروری است و توسعه بازارها از طریق بازرگانی از سوی اقتصاددانان کلاسیک تأکید شده است. جهانی شدن با توانا کردن یک بخش از کار در مقیاس بین‌المللی وسیع‌تر و کار آمدتر کردن پس‌اندازها بازدهی و تولید و سطح زندگی را ارتقا می‌دهد و مصرف کننده می‌تواند به کالاها و خدمات وسیع‌تری با قیمت کمتر دسترسی داشته باشد. جهانی شدن مزیت‌های دیگری هم دارد، برای مثال فعال کردن حجم وسیع‌تری از پس‌اندازها در یک کشور (چنان‌که سرمایه گذاران به ابزارهای مالی وسیع‌تری در بازارهای مختلف دسترسی دارند) و نیز افزایش میزان رقابت بین شرکت‌ها.

بازرگانی و رقابت بین‌المللی و در نتیجه جهانی شدن مثل پیشرفت‌های فنی است و منبع اساسی رشد

اقتصادی و تغییرات ساختاری در اقتصادهاست. اقتصادهای بازار نظام‌های فعالی هستند که با تغییر ساختاری پیوسته به‌پیش می‌روند.

پیشرفت اقتصادی تا اندازه زیادی نتیجه تطبیق و تعدیل موفق نسبت به این تغییرات است. جهانی شدن مستلزم نه تنها رشد همه‌جانبه تولید است، بلکه تقسیم دوباره بخش‌های نظام اقتصادی و ساختاری اشتغال را در کشور متناسب با تغییرات توزیع درآمد ایجاب می‌کند. در حالی‌که جامعه به‌عنوان برنده کلی این فرایند توسعه اقتصادی تلقی می‌شود، شاید دستاوردهای جهانی شدن یکسان در جامعه توزیع نشود. بعضی گروه‌ها شاید به نان و نوایی برسند، اما شاید سهم دیگران اندک باشد یا حتی در این فرایند بازنده شوند.

سؤالی که در مورد جهانی شدن مطرح است این است که آیا جهانی شدن بخش‌های بزرگ جامعه را به عکس متأثر می‌سازد.

به همین دلیل، ادغام فزاینده هر دو کشورهای درحال توسعه و کشورهای درحال گذر اقتصادی در اقتصاد جهانی این نگرانی‌ها را به‌وجود می‌آورد که رقابت در «اقتصادهای کم دستمزد» کارگران را از مشاغل تولیدی با دستمزد بالا به مشاغل خدماتی با دستمزد کمتر سرازیر خواهد کرد و در این صورت سطح زندگی را در اقتصادهای پیشرفته پایین‌تر خواهد آورد. یک نگرانی دیگر در این زمینه آن است که جهانی شدن، تقاضا برای نیروی کار بامهارت کمتر در اقتصادهای پیشرفته را کاهش خواهد داد و در نتیجه تأثیرات نامطلوبی بر توزیع درآمد خواهد داشت، چون شکاف بین دستمزدهای کارگران ماهرتر و بدون مهارت را بیشتر خواهد کرد و بیکاری کارگران بدون مهارت بیشتر خواهد شد. بااین همه، پیامدهای نامطلوب دیگری برای جهانی شدن احساس می‌شود، به خصوص در زمینه جهانی شدن مالی که به نظر می‌رسد توان مقامات ملی را در مدیریت فعالیت اقتصادی تحلیل می‌برد و گزینه‌های دولت را برای نرخ مالیات و نظام‌های مالیاتی محدود می‌کند.

در این بخش به بررسی دو سری مسائل در رابطه با ادغام فزاینده اقتصاد جهانی که سود سرشاری برای اقتصادهای پیشرفته دارد می‌پردازیم. نخست این که چگونه جهانی شدن بر دستمزدها، سهم بخشی اشتغال و توزیع درآمد در اقتصادهای پیشرفته تأثیر می‌گذارد؟ و نتیجه آن بر سیاست‌های بازار کار و چارچوب‌های تأمین امنیت اجتماعی چیست؟ دوم آن که جهانی شدن تا چه گستره‌ای بر ارتباط و وابستگی سیاست‌های جهانی رو به گسترش و حاکمیت روبه تنزل سیاست‌های ملی تأثیر دارد؟

ویژگی‌های جهانی شدن نوین

ادغام اقتصادی بین ملت‌ها و کشورها پدیده جدیدی نیست. در واقع، ادغام فزاینده اقتصاد جهانی در دهه‌های اخیر را می‌توان از بسیاری جنبه‌ها به منزله بازخیزی و تجدید حیات ادغام فراگیری که در میانه سده هجدهم آغاز شد و با جنگ جهانی اول خاتمه یافت قلمداد کرد. طی آن دوران موانع مصنوعی در برابر مبادلات بازرگانی در میان کشور اندک و محدود بود؛ در نتیجه، جریان فرامرزی* کالا و سرمایه و نیز جریان مهاجرت انسانی بسیار گسترده بود. این دوران ابتدایی با همگرایی اقتصادی فراگیر از نظر درآمد سرانه در میان کشورهای صنعتی امروزی شناخته می‌شود. اما از بعضی جنبه‌ها، فرایند امروزی ادغام جهانی از نظر کیفی با دوران ابتدایی تفاوت دارد. بخش بزرگی از جهان و شمار زیادی از کشورهای مستقل در آن

* فرامرزی یا جریان ماورای مرزها

مشارکت دارند. پیشرفت‌های فنی نوین به شدت از هزینه‌های حمل ونقل، مخابرات و محاسبات کاسته است و امکان ادغام و سازگاری بازارهای ملی در سطح جهانی آسان‌تر شده است. فاصله‌های اقتصادی کوتاه‌تر شده است و مشکلات سازگاری بسیار کمتر شده است به طوری که در بسیاری موارد این دیگر شیوه رایج و کارآمدی برای یک سازمان صنعتی است که مراکز تولید مختلفی در سراسر جهان دایر نماید. ساختار بازرگانی خارجی به طور فزاینده به روندی بین بخش‌های صنعتی و بین بخش‌های کشاورزی تغییر یافته است و سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) به ابزاری مهم در جهانی شدن تبدیل گردیده است.

کشورها بیش از گذشته برای انتقال فن‌آوری به یکدیگر وابسته شده‌اند و از یکدیگر در مورد شیوه‌های تولید و ساخت صنعتی، شیوه‌های سازماندهی، بازاریابی و طراحی تولید می‌آموزند. به همین دلیل فرایند تحقیق و توسعه جنبه دیگری از پیوند دادن کشورهاست. افزون براین، جنبه‌های مختلف جهانی شدن - بازرگانی، جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم، انتقال فن‌آوری - بسیار به هم نزدیک و وابسته شده است و اقتصاد جهانی بیش از گذشته به بستر مشترک و پیونددهنده تصمیم‌های اقتصادی تبدیل شده است.

دو گروه ازعوامل نقش بی‌اندازه مهمی در ادغام رو به رشد اقتصاد جهانی دارد. یکی پیشرفت‌های فنی است، به خصوص در زمینه اطلاعات و ارتباطات، که به سرکت‌ها امکان می‌دهد تا فعالیت‌های تولیدی را با یکدیگر در مکان‌های جغرافیایی مختلف با شیوه‌هایی باصرفه‌تر هماهنگ کنند، دانش فنی یا فن‌آوری‌های نوین سریع‌تر و گسترده‌تر در جهان رواج یابد و اصطکاک در بازرگانی جهانی کاهش یابد. تأثیر پیشرفت‌های فنی در کنارزدن موانع طبیعی مکان و زمان که بازارهای ملی را از یکدیگر جدا می‌کند، در بازارهای مالی آشکارتر شده است. سیاست‌ها نیز در ادغام اقتصادهای ملی نقش دارد. کشورها با سیاست‌های خود موانع مصنوعی را دربرابر حرکت کالا، خدمات و سرمایه کاهش داده‌اند. قانون «برتون وودز»، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و قرارداد عمومی تعرفه و تجارت (GATT) که اکنون سازمان تجارت جهانی (WTO) خوانده می‌شود، چارچوب آزادسازی تجارت چند جانبه هستند که نقش محوری در ترغیب شمار فزاینده‌ای از کشورها در پیوستن به نظام‌های اقتصادی باز و مبتنی بر بازار دارد. شاخص جهت‌گیری فزاینده کشورها به سمت نظام‌های اقتصاد باز از سوی شماری از کشورها که قرارداد بند هشتم قانون صندوق بین‌المللی پول را در مورد تبدیل پذیری ارزها برای معاملات حساب جاری پذیرفته‌اند، ارائه شده است. شمار این کشورها از ۳۵ در سال ۱۹۷۰ (۳۰درصد اعضا) به ۱۳۷ در اوایل سال ۱۹۹۷ (۷۶ درصد اعضا) افزایش داشته است.

گستره جهانی شدن

بازارها چگونه جهانی می‌شوند؟ این سؤالی است که اغلب در مورد ادغام بازارهای کالا و سرمایه مطرح است. بازارهای کار براثر سیاست‌های مهاجرت و محدودیت‌ها و موانع زبان، فرهنگ و دیگر موانع برسرراه جابه جایی نیروی کار به شدت محدود و مجزا شده‌اند. هرچند شمار شهروندان خارجی که به عنوان بخشی از جمعیت کشور محسوب می‌شوند در اقتصادهای پیشرفته هرروز بیشتر می‌شود، اما شمار آنان هنوز در بیشتر کشورها کمتر از ۵ درصد است و تنها در چهار کشور بیش از ۱۰درصد است. به نظر نمی‌رسد که بازارهای کار در دهه‌های اخیر یکپارچه‌تر شده باشد.

یکی از معیارهای گستره تلفیق بازار تولیدات، نسبت تجارت به ستانده است. براساس این معیار، تلفیق

بازار تولیدات از سال ۱۹۵۰ دو برابر شده است و در دهه گذشته به شدت افزایش داشته است. این معیار احتمالاً میزان ادغام را نشان می‌دهد، چون سهم فزاینده ستانده در اقتصادهای پیشرفته را خدمات تشکیل می‌دهد که بخش زیادی از آن شامل موارد غیرقابل تجارت است.

اهمیت تجارت بین‌الملل زمانی آشکارتر می‌شود که تجارت کالا نیز در آمار کالاهای قابل تجارت درنظر گرفته شود. راه دیگر ارزیابی میزان ادغام بازار تولیدات بررسی گستره قیمت‌ها برای محصولات تجارت بین‌المللی در کشورهای مختلف است. مطالعات تجربی نشان می‌دهد که انحرافات بزرگ و سرسختی از قانون تثبیت قیمت برای بسیاری از کالاهای تجاری وجود دارد، مگر برای کالاهای بسیار همگن، مثل طلا. این مسئله را می‌توان به هزینه‌های مختلف تعدیل و اصطکاک‌های بازرگانی، از جمله هزینه‌های حمل‌ونقل، موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای و هزینه‌های اطلاعاتی نسبت داد. به همین دلیل، هرچند بازارهای بین‌المللی کالا به طور فزاینده منسجم‌تر می‌شود، هنوز منسجم‌تر از بازارهای داخلی کالا نیستند. بازارهای سرمایه نیز بخصوص در دو دهه گذشته منسجم‌تر و یکپارچه‌تر شده است. میزان ادغام و یکپارچگی بازار مالی در زیر به تفصیل بررسی شده است. در این نوشتار اشاره شده است که علی‌رغم رشد شگفت‌انگیز جریان‌های فرامرزی و پیشرفت سریع در جهت ادغام بازارهای مالی، به نظر می‌رسد که جهانی شدن مالی به سرمایه‌های مالی بسیار سیال و تجارتی محدود شده است، در حالی که سرمایه‌گذاری کلی کشورها به طور عمده بیشتر تابع نرخ‌های سرمایه‌گذاری داخلی است تا جریان‌های سرمایه خالص. با این وجود، تحرک بین‌المللی سرمایه به اندازه کافی زیاد است و بخش‌های بهتر ادغام شده بازار سرمایه آن اندازه بزرگ هست تا محدودیت‌های بیشتر سیاست‌های کلان اقتصادی را تحمل کند.

دلایل و استدلال‌های صنعت‌زدایی*

از ابتدای دهه ۱۹۷۰ نیروی کار صنعتی به عنوان سهمی از کل نیروی کار همواره در بیشتر اقتصادهای پیشرفته تنزل داشته است. این تنزل - پدیده‌ای که اغلب به آن صنعت‌زدایی گفته می‌شود- با افزایش ادغام جهانی بازارها و اقتصادها هم‌زمان بوده است. عقیده عمومی این است که صنعت‌زدایی پیامد تجارت آزاد و اقتصادهای بازار است. اما برخلاف باور عمومی، صنعت‌زدایی نتیجه جهانی شدن نیست و پدیده‌ای منفی هم نیست. چنان‌که در زیر استدلال می‌شود، صنعت‌زدایی عارضه طبیعی پیشرفت فنی و توسعه اقتصادی در اقتصادهای پیشرفته است و تجارت با کشورهای درحال توسعه به نسبت با صنعت‌زدایی کمتر شده است. در تحلیل زیر نخست مورد کشورهای صنعتی «قدیمی» مطرح می‌شود و پس از آن به تجربه‌های جدیدتر اقتصادهای تازه صنعتی شده می‌پردازیم.

به طور کلی در کشورهای صنعتی سهم نیروی کار در بخش تولید از حدود ۲۸ درصد در سال ۱۹۷۰ به‌حدود ۱۸ درصد در سال ۱۹۹۴ تنزل یافته است. گستره این تنزل کشور به کشور متفاوت است که به‌زمان آغاز صنعت‌زدایی بستگی دارد. صنعت‌زدایی در ایالات متحده پیش از میانه دهه ۱۹۶۰ آغاز شده بود و این روند همچنان ادامه داشته است و در نتیجه سهم نیروی کار تولید صنعتی از حدود ۲۸درصد در سال ۱۹۶۵ به ۱۶درصد در سال ۱۹۹۴ تنزل داشته است. در کشورهای اتحادیه اروپا به منزله یک گروه، سهم نیروی کار صنعتی دیرتر تنزل یافت. اما روند نزولی آن شتابی بیش از ایالات متحده داشت و از ۳۰درصد در سال ۱۹۷۰

* صنعت‌زدایی برگردان کلمه Deindustrialization است که در این نوشتار به معنی روگردانی از صنعتی‌شدن یا کاهش صنعتی شدن است.

به ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید. در ژاپن، تنزل سهم نیروی کار صنعتی بعد از دو مورد یادشده آغاز شد و هنوز نسبت به کشورهای دیگر شتاب ندارد، سهم نیروی کار صنعتی از ۲۷ درصد در سال ۱۹۷۳ به ۲۳درصد در سال ۱۹۹۴ تنزل یافته است. با روندهای جاری، سهم نیروی کار تولید صنعتی در کشورهای صنعتی احتمالاً بازهم تنزل خواهد یافت و ممکن است تا ۱۰ سال آینده به ۱۴ درصد تنزل یابد.

جنبه دیگر این توسعه افزایش فزاینده سهم نیروی کار در بخش خدمات است. این افزایش یکنواخت بوده است و همه کشورهای صنعتی شاهدافزایش مستمر در این زمینه از حدود سال ۱۹۶۰ بوده‌اند. در میان اقتصادهای پیشرفته بزرگ، سهم اشتغال در بخش خدمات در ایالات متحده از همه بیشتر و حدود ۷۳درصد است.

علل صنعت‌زدایی چیست؟ تنزل سهم نیروی کار صنعتی در تنزل سهم ارزش افزوده تولید در تولید ناخالص داخلی بازتاب دارد و نشان می‌دهد که شاید صنعت‌زدایی پیامد جابه جایی الگوی هزینه‌ها از تولید به بخش خدمات باشد. اما، زمانی‌که ستانده‌ها در هر دو بخش با قیمت‌های ثابت اندازه گیری شوند. جابه‌جایی هزینه‌ها از بخش تولید صنعتی به بخش خدمات دیده نمی‌شود که به شدت جابه جایی‌ها در نیروی کار بین دو بخش مربوط می‌شود. باتوجه به ستانده کل، ستانده بخش‌های تولید صنعتی و خدمات در کل کشورهای صنعتی ثابت مانده است. به همین دلیل، سهم فزاینده خدمات در ارزش افزوده به قیمت جاری در نظر اول نشانگر افزایش نسبی خدمات در رابطه با تولید صنعتی است، که به طور عمده به کاهش نسبی رشد بازده در بخش خدمات نسبت داده می‌شود.

برخلاف مورد میانگین کشورهای صنعتی، حجم ستانده تولید صنعتی از سهم کل ستانده در ژاپن (تااوایل دهه ۱۹۹۰) وایالات متحده یک روند را نشان می‌دهد. در این کشورها، جابه جایی شدیدی در هزینه‌ها دیده می‌شود- از بخش خدمات به تولید ژاپن و از بخش تولید به خدمات در ایالات متحده - که نشانگر علت تفاوت در تکامل در سهم نیروی کار آنان است. اما بررسی جریان‌های بازرگانی نشان می‌دهد که افزایش سهم حجم ستانده تولید صنعتی در ژاپن و تنزل همزمان در ایالات متحده بازتاب تغییرات گسترده‌ای در صادرات خالص تولیدات صنعتی در این کشورهاست، به خصوص افزایش مازاد بازرگانی تولیدات صنعتی در ژاپن و افزایش کسری بازرگانی تولیدات صنعتی در ایالات متحده. بنابراین، حتی در این موارد، جابه جایی هزینه‌های داخلی به نظر نمی‌رسد که منبع مهمی برای تغییرات در ساختار اشتغال باشد. باید اذعان داشت که از ابتدای سال‌های دهه ۱۹۹۰، ژاپن شاهد تنزل سهم اشتغال نیروی کار در بخش تولید صنعتی بوده است که تا اندازه‌ای زیر تأثیر تنزل مازاد خارجی به وقوع پیوسته است.

تجارت شمال - جنوب اگر مستلزم سطح بالای واردات «تولیدات متکی به نیروی کار» در مقابل «صادرات متکی به سرمایه» باشد با مفاهیم نیروی کار تولید صنعتی درکشورهای صنعتی مغایر است. همان‌طور که در زیر بحث خواهد شد، حتی تجارت متوازن شمال - جنوب می‌تواند به بیکاری در کارخانه‌های اقتصادهای پیشرفته منجر شود. اما برآوردهای تأثیر تجارت شمال - جنوب برسهم نیروی کار تولید صنعتی در اقتصادهای پیشرفته نشان می‌دهد که چنین تجارتی درنهایت نقش بسیار کوچکی دارد. هرچند کشورهای صنعتی واردکننده محصولات صنعتی کشورهای درحال توسعه هستند، اما هنوز صادرکنندگان محض تولیدات صنعتی در جهان به شمار می‌روند. این واقعیت به خصوص درمورد محصولات با ارزش افزوده بالا مصداق دارد، یعنی محصولاتی که کشورهای صنعتی در تولید آنها مزیت به

نسبت زیادی دارند.

جابه‌جایی هزینه‌های واقعی از بخش تولید به بخش خدمات و تجارت شمال - جنوب نقش تعیین‌کننده‌ای در تنزل سهم نیروی کار تولید صنعتی درکشورهای صنعتی ندارند. در واقع، صنعت‌زدایی بازتاب تأثیر نرخ‌های نابرابر رشد بهره‌وری در تولید و خدمات است. بدیهی است که هرچند هیچ گرایش منظمی برای هزینه واقعی به سوی خدمات وجود ندارد و بازدهی در بخش تولید به طور مستمر سریع‌تر از بخش خدمات افزایش می‌یابد. بازهم نیروی کار نسبت به جابه‌جایی از بخش تولید به بخش خدمات راغب خواهد بود. بخش خدمات بایدبخش بیشتری از کل اشتغال را شامل شود تا بتواند آهنگ افزایش بازده خود را هماهنگ با بخش تولید حفظ کند. میانگین نرخ‌های رشد سالانه ستانده در هردو بخش تولید صنعتی و خدمات به تقریب یکسان است. اما بازدهی نیروی کار در بخش تولید سریع‌تر از بخش خدمات است. در حالی که الگوهای موجود در کوتاه مدت نیز تغییر می‌کند، تفاوت در رشد بهره‌وری همواره بیش از تفاوت‌های میزان رشد ستانده بین دو بخش است، که نشان‌دهنده نقش مهم رشد متفاوت بهره‌وری در توصیف صنعت‌زدایی است.

تنزل سهم اشتغال در تولید در کشورهای صنعتی در دو دهه گذشته، یادآور تنزل غم‌انگیز سهم اشتغال در بخش کشاورزی در این سده است، که با رشد سریع بهره‌وری در بخش کشاورزی ممکن شد. در آغاز این سده بیش از یک سوم نیروی کار غیرنظامی در اغلب کشورهای صنعتی در بخش کشاورزی کار می‌کردند؛ امروز این میزان به ۸ درصد رسیده است و در ایالات متحده کمتر از ۳ درصد است. صنعت‌زدایی را نمی‌توان به منزله عارضه یا نشانه کارآمد نبودن بخش تولیدی کشور دانست، یا به نوعی نتیجه ناکامی کل اقتصاد تصور کرد. درست برعکس، صنعت‌زدایی ویژگی طبیعی فرایند توسعه اقتصادی در اقتصادهای پیشرفته است و به طورکلی با بالا رفتن سطح زندگی همراه است. نباید انکار کرد که صنعت‌زدایی می‌تواند به موقع باتعدیل دشواری‌ها در بعضی از قسمت‌های بخش تولید صنعتی یا به طور کلی در اقتصاد همراه شود. بخش خدمات نمی‌تواند در کوتاه‌مدت تمام نیروی کار آزادشده را جذب کند، زیرا رشد کلی اقتصاد به اندازه کافی سریع نیست، دشواری‌هایی از نظر سازمانی در بازار کار وجود دارد یا محدودیت‌های قانونی در بخش خدمات وجود دارد و چون سرمایه گذاری در بخش خدمات فزاینده زمان می‌برد. دشواری‌های تعدیل را می‌توان به موقع با رقابت فزاینده در بازارهای داخلی و خارجی بین تولیدکنندگان «کم هزینه» یا بین رقیبان خارجی که سریع‌تر و کارآمدتر تعدیل می‌شوند برطرف کرد. بنابراین صنعت‌زدایی ممکن است با افزایش بیکاری یا رشد کندتر سطح زندگی همراه باشد. افزون بر این، یک کشور ممکن است مشاغل تولید صنعتی را در نتیجه شوک‌های اقتصادی، اشتباهات سیاسی یا آشوب‌های موقتی از دست بدهد - برای مثال در جریان قوت گرفتن واقعی نرخ مبادلات ارزی - این مسائل اهمیت سیاست‌های ساختاری که انعطاف‌پذیری بازار تولید و بازار کار را افزایش می‌دهد و انتقال منابع تولید در بین بخش‌ها را تسهیل می‌کند و نیز سیاست‌های مالی که ثبات اقتصاد کلان را در سطح بالای اشتغال بیشتر می‌کند نشان می‌دهد.

در این زمینه، اختلاف بین ایالات متحده و اروپا نشان داده شده است. علی‌رغم تنزل بسیار شدید سهم اشتغال نیروی انسانی در تولید صنعتی در ایالات متحده، شمار مطلق شاغلان در تولید از سال ۱۹۷۰ به تقریب ثابت مانده است و در عین حال افزایش شدیدی در کل شاغلان در بخش‌های غیرنظامی دیده می‌شود. به همین دلیل اقتصاد ایالات متحده می‌تواند رشد نیروی‌کار را به نسبت قوی‌تر جذب کند. اما

درآمدها راکد بوده‌اند و تفاوت کلی درآمدها افزایش می‌یابد. تجربه اتحادیه اروپا به کل متفاوت است. در اروپا تنزل سهم اشتغال نیروی کار در بخش تولید صنعتی با کاهش شدید شمار مطلق شاغلان در بخش تولید همراه بوده است. افزون براین، برخلاف ایالات متحده فقط افزایش به نسبت اندکی در کل نیروی شاغل از سال ۱۹۷۰ در اروپا صورت گرفته است که در نرخ‌های بالای بیکاری در اتحادیه اروپا باز تاب دارد. از این رو، در حالی که فعالیت‌های اقتصادی حاکی از تنزل بسیار زیاد سهم نیروی کار در بخش تولید صنعتی برای هردو ایالات متحده و اتحادیه اروپاست، فرایند صنعت‌زدایی با عوارض منفی همراه بوده است. درآمدهای راکد و افزایش اختلاف درآمدها در یک مورد و بیکاری بالا در دیگری. حتی اگر شرایط دوره‌ای مطلوب‌تری به وجود آید و سیاست‌های حمایتی جابه‌جایی منابع از تولید به خدمات را تسهیل کند، انتقال منابع همراه با صنعت‌زدایی بازهم وجود خواهد داشت، هرچند با تأثیراتی سودمندانه‌تر برای اشتغال طی دوران تعدیل باشد.

در میان اقتصادهای پیشرفته شرق آسیا، هردو کشور کره و استان «تایوان» چین فرایند صنعت‌زدایی را حدود نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ آغاز کردند، در حالی که درآمد سرانه در این کشورها به سرعت رشد داشته و به سطح درآمد سرانه اقتصادهای پیشرفته در ابتدای دهه ۱۹۷۰ رسیده است. اما تفاوت محسوسی بین توسعه‌های در این دو اقتصاد از یک سو و هنگ کنگ و سنگاپور از سوی دیگر در دهه‌های اخیر وجود داشته است. در حالی که سهم نیروی کار شاغل در بخش تولید صنعتی به سرعت از میانه دهه ۱۹۸۰ در کره و استان تایوان چین افزایش داشته است، روند این سهم در سنگاپور از سال ۱۹۸۱ اندکی تنزل داشته و در هنگ‌کنگ از دهه ۱۹۷۰ کاهش یافته است. تفاوت مذکور از این واقعیت ناشی می‌شود که سنگاپور و هنگ‌کنگ شهر – کشورهایی هستند که بخش کشاورزی بزرگی ندارند. در نتیجه این مناطق همراه با صنعتی شدن شاهد جابه جایی نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش صنعت نیستند. اما تغییرات ساختار اشتغال در فرایند صنعت‌زدایی به احتمال زیاد در همه این اقتصادها روندی مشابه خواهد داشت.

یکی از دلایل صنعت‌زدایی مستمر آن است که رشد همه جانبه بهره‌وری به طور فزاینده به سرنوشت بخش خدمات بستگی دارد. با گذشت زمان، نسبت اشتغال در بخش تولید صنعتی به اشتغال در بخش خدمات به احتمال زیاد همراه با رشد بهره‌وری در بخش تولید صنعتی همچنان کاهش خواهد یافت و حتی اگر زیاد باشد تأثیر اندکی بررشد همه جانبه بهره‌وری در اقتصاد دارد. این روند با مشارکت مثبت در رشد تشدید خواهد شد که با تغییر مقررات و قوانین و آزادسازی بازرگانی در بخش خدمات و با سرمایه گذاری فزاینده در بخش آموزش و تربیت برای بهره بردن تمام عیار از تکنولوژی‌های رو به رشد حاصل خواهد شد.

صنعت‌زدایی احتمالاً به روابط صنعتی در اقتصادهای پیشرفته نیز بستگی دارد. به خصوص به نظر می‌رسد که نظام دستمزدهای متمرکز به مرور زمان تغییرکند. در اقتصادهای مبتنی بر خدمات، این نکته بسیار اهمیت دارد که دستمزدها با پاداش‌هایی تعدیل شوند تا اختلاف عمیق مهارت‌ها و بهره‌وری کمتر شود و انگیزه‌ای برای جذب بیشتر سرمایه انسانی فراهم آید.

تجارت و دستمزدها

بازارهای کار در اقتصادهای پیشرفته با افزایش محسوس دستمزدها همراه است که در بعضی کشورها

اختلاف زیاد بین دستمزدهای افراد ماهر و کمتر ماهر و در بعضی دیگر از کشورها با افزایش بیکاری نیروهای کار کمتر ماهر شناخته می‌شود. به همین دلیل است که سطح مهارت‌ها به شکل آموزش، تجربه یا طبقه شغلی تعریف شده است. این تحولات بازار کار براثر افزایش تأمین کارگران کمتر ماهر نسبت به کارگران ماهر یا افزایش تقاضا برای کارگران ماهرتر ایجاد شده است. اما، در واقع، درآمدهای نسبی و آینده اشتغال کارگران ماهرتر علی‌رغم افزایش شمار آنها بهتر شده است. اگر بازارهای کار آزادانه عمل کنند، درآمدها افزایش خواهد یافت، حتی علی‌رغم افزایش عرضه و اگر تقاضا بازهم افزایش یابد، در واقع تقاضا برای نیروی کار به‌سوی کارگران ماهر در دو بعد جابه‌جا خواهد شد. نخست، تقاضا برای نیروی کار در اقتصادهای پیشرفته همچنان که سهم ستانده صنعتی که به شدت به نیروی کار کمتر ماهر متکی است تنزل می‌یابد و سهم ستانده صنایعی که به شدت به نیروی کار ماهر متکی است افزایش می‌یابد، در بین صنایع جابه جا می‌شود. اما تغییر مهم‌تر، تغییر تقاضای مهارت از سوی صنایع است، چنانکه شرکت‌ها از کارگران غیرماهر به سوی کارگران ماهر تغییر رویه می‌دهند. این تغییر تقاضا به سوی کارگران ماهرتر دستمزدهای نسبی این کارگران را نیز افزایش می‌دهد.

در کشورهایی با دستمزدهای به نسبت انعطاف‌پذیرتر در بازارهای کار غیرمتمرکز، مثل ایالات متحده و انگلستان، تنزل تقاضای نسبی برای نیروی کار کمتر ماهر به معنی افزایش شکاف بین دستمزد کارگران ماهر و غیرماهر، یا کاهش نسبی دستمزد کارگران غیر ماهر است. در ایالات متحده، دستمزدهای مطابق با تورم نیروی کار کمتر ماهر از ابتدای دهه ۱۹۷۰ تنزل یافته است.

این نابرابری فزاینده دستمزدها نشان می‌دهد که در ایالات متحده و انگلستان درآمدهای کارگران پردرآمدتر - یعنی کارگرانی که در طبقه نهم جدول توزیع درآمدها قرار دارند نسبت به درآمد کارگران با درآمد متوسط - (طبقه پنجم جدول توزیع درآمدها)افزایش زیادی داشته است، در حالی‌که درآمدهای کارگران کم درآمد (طبقه اول) نسبت به کارگران با درآمد متوسط تنزل یافته است.

دیگر کشورهای صنعتی نیز شاهد جابجایی تقاضای نیروی کار از افراد کمتر ماهر به افراد ماهرتر از اوایل سال‌های دهه ۱۹۸۰ بوده‌اند، هر چند تأثیر این جابجایی بر ساختار دستمزدها در کشورها متفاوت بوده است. استرالیا، اتریش، کانادا، ژاپن و سوئد شاهد کمترین افزایش اختلاف دستمزدها بوده‌اند و این اختلاف در بلژیک کمتر می‌شود. کشورهایی با کمترین افزایش درنابرابری درآمدها مثل آلمان و دیگر کشورهای اروپایی، در مقابله با مشکل افزایش بیکاری کارگران کمتر ماهر روبه رو هستند، چنانکه ترکیب دستمزدهای به نسبت ثابت، که بازارهای کار دولتی به دنبال آن هستند و سیاست‌های دولتی صریح سطح دستمزدها را باز هم تنزل می‌دهند.

واکنش دستمزدها در برابر جایگزینی واردات

اغلب ادعا می‌شود که جهانی‌شدن علت اصلی تنزل سطح دستمزدها و تنزل سطح اشتغال کارگران کمتر ماهر در اقتصادهای پیشرفته است.

شاید محسوس‌ترین دلیل این ادعا آن است که تجارت بین‌المللی روبه گسترش، به خصوص با کشورهای در حال توسعه با دستمزدهای پایین، کاهش دستمزدها و اشتغال را ایجاب کرده است.

در اصل، کانالی که از طریق آن تجارت بین‌المللی می‌تواند بر دستمزدها تأثیر گذارد صریح است. رقابت

با واردات کم هزینه فرصت‌های سود بردن را از شرکت‌ها در کشورهای پیشرفته سلب می‌کند. شرکت‌ها نیز در مقابل منابع خود را به سوی صنایع سوق می‌دهند که سود سرشاری نصیب آنها می‌کند و خطر رکود پول کمتر است. به همین دلیل جریان‌های بازرگانی به جابه جایی تقاضای نیروی کار در سطح کشور دامن می‌زند. در نتیجه رقابت با واردات از کشورهای تولیدکننده و صادرکننده متکی به نیروی کار ارزان، قیمت چنین محصولاتی را تنزل می‌دهد و سودمندی تولیدات آنهارا نسبت به قیمت و سودمندی محصولات متکی به نیروی کار ماهر راکمتر می‌کند وبه این ترتیب شرکت‌ها به سوی محصولات متکی به نیروی کار ماهر رو می‌آوردند. با تأمین ثابت نیروی کار، قیمت نیروی کار روز به روز تغییر می‌کند و به خصوص منجر به تنزل درآمد نیروی کار غیر ماهر می‌شود. مسئله اصلی در کانال انتقال از بازرگانی تا دستمزدها حجم حرکت کالا بین کشورها نیست، بلکه قیمت دادو ستد کالاهاست.

پس مسئله‌ای که به محک آزمون گذاشته می‌شود این است: آیا قیمت محصولات در اقتصادهای پیشرفته در واقع به نحوی تغییر می‌کند که کشورهای واردکننده درآمدهای نسبی کارگران بدون مهارت را تنزل دهند؟ یعنی آن که آیا قیمت‌های رقابت با واردات کالاهای متکی به نیروی کار ارزان برای مقابله با قیمت کالاهای متکی به نیروی کار ماهر تنزل داده می‌شود؟ اگر چنین شود، تجارت می‌تواند به افزایش نابرابری درآمدها بینجامد. اما برای آن که تجارت اصلی‌ترین دلیل باشد باید نشان داد که تغییر قیمت محصولات در درجه اول نتیجه تجارت است تا عوامل دیگر.

در واقع شواهد کمی در دست است که نشان دهد قیمت محصولات در کشورهای صنعتی به نحوی تغییر می‌کند که موید این رابطه باشد. برای صنایع تولیدی در کشورهای صنعتی در دههٔ ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ قیمت کالاهای تولید شده با استفاده از نیروی کار ماهر نسبت به قیمت کالاهای تولید شده با استفاده از نیروی کار غیر ماهر بیشتر تنزل یافته است و حتی با در نظر گرفتن تأثیرات پیشرفت‌های فنی بر قیمت‌های نسبی، تغییر در قیمت‌های نسبی در تجارت بین‌الملل بیشتر شامل کالاهای تولیدشده با نیروی کار کمتر ماهر بوده است نه نیروی کار ماهر.

شواهد تجربی نشان می‌دهد که واردات، قیمت‌های نسبی کالاهای تولیدشده با استفاده از نیروی کار بدون مهارت راکاهش نداده است و تجارت تأثیر اندکی بر دستمزدها و اشتغال در کشورهای صنعتی داشته است. در ایالات متحده، تغییر قیمت‌های واردات تأثیر اندکی بر دستمزدها و اشتغال داشته است. در آلمان، فرانسه،ایتالیا و انگلستان هیچ الگوی منظمی از تأثیرات رقابت وارداتی بر دستمزدها و اشتغال دیده نشده است. در آلمان، واردات از کشورهای در حال توسعه تأثیر معکوسی بر دستمزدها و اشتغال داشته است یا تأثیر بسیار اندک بوده است. در ایتالیا و انگلستان، واردات از کشورهای در حال توسعه هیچ تأثیری مهم آماری بردستمزدها و اشتغال نداشته است، هر چند واردات از دیگر کشورهای صنعتی به نظر می‌رسد که تأثیر مهمی داشته است.

تأثیرات اندک واردات از کشورهای در حال توسعه بر تولید داخلی و بازارهای کارکشورهای صنعتی باتوجه به حجم نسبی و سهم واردات زیاد نیست. علی‌رغم اهمیت فزاینده کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی، واردات کالا از آن کشورها حدود ۲۰ درصد تا ۴۰ درصد کل واردات کالا را در اقتصادهای پیشرفته تشکیل می‌دهد که حدود ۳ تا ۸ درصد ستانده را شامل می‌شود. واردات مبتنی بر دستمزدهای اندک برای بیشتر اقتصادهای پیشرفته اهمیت چندانی ندارد و از نظر کمیت و تأثیر آنها بر قیمت کالاهای داخلی

مهم نیست. به همین دلیل تجارت فزاینده با کشورهای در حال توسعه علت بی‌اهمیتی در افزایش پراکندگی دستمزدها و جابه جایی تقاضا به سوی کارگران ماهر شمرده می‌شود. البته، برای این کارگران یعنی آنانی که در انتهای پایینی جدول توزیع درآمد قرار دارند، تأثیرات شاید زیاد مهم نباشد و تأثیر کلی تجارت بر دستمزدها و اشتغال به‌هر حال صفر نیست، اما نسبت به دیگر عوامل تأثیر بسیار کمتری دارند. بنابراین، برآوردهای پراکندگی فزاینده دستمزدها در کشورهای صنعتی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که به تجارت نسبت داده می‌شود حدود صفر تا یک سوم بوده است، و شاید دقیق‌ترین برآوردها ۱۰ تا ۲۰ درصد را نشان می‌دهد. غیر از رقابت با واردات ارزان قیمت، افزایش نابرابری دستمزدها در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بیش از همه نتیجه پیشرفت‌های فنی بوده است که نیروی کار ماهر می‌طلبد.

تحرک سرمایه و بازارهای کار

دستمزدها ممکن است از جابه جایی سرمایه و نیروی کار نیز تأثیرپذیرند. نگرانی‌هایی از شمار کشورهایی که سرمایه به خارج از مرزهای‌شان صادر می‌کنند بالا گرفته است - به خصوص سرمایه گذاری مستقیم خارجی، صادرات مشاغل و تغذیه مالی شرکت‌های داخلی از خارج کشور - که سطح دستمزدها و اشتغال را تنزل می‌دهد. برای مثال، پدیده «رقابت محلی» که شرکت‌های آلمانی در چارچوب آن در سال‌های اخیر تولید را از منابع خارجی تغذیه کردند، به خصوص در کشورهای اروپای شرقی، توجه زیادی به خود جلب کرد. تولید و ایجاد شغل در خارج ممکن است جایگزینی برای تولید و مشاغل داخلی باشد، که به قیمت‌های نسبی، توان رقابت، دسترسی به بازار و مسائل دیگری بستگی دارد. اما، شواهد اندک در مورد تأثیرات اتکا به‌منابع خارجی بر بازارهای کار در اقتصادهای پیشرفته نشان می‌دهد که کارگران در کشور مرجع و کارگران شاغل در شعبه‌های خارجی فقط جایگزین ضعیفی برای یکدیگر در فرایند تولید هستند یا حتی ممکن است مکمل یکدیگر باشند و به‌همین دلیل سطح اشتغال در کشورهای مرجع و میزبان (شعب خارجی) هر دو با هم صعود یا نزول می‌کنند. هر چند شاید تأثیرات معکوسی در بعضی از صنایع دیده شود معلوم نیست که شرکت‌ها کارگران خارجی را در مقیاس کلان جایگزین یکدیگر کنند.

اثر دیگر این است که تحرک فزاینده سرمایه می‌تواند میزان سهم کارگران از هزینه تعدیل در شوک‌های بازرگانی را افزایش دهد و کارگران را آسیب‌پذیرتر کند.

تحرک فزاینده سرمایه محدوده بازگشت سرمایه در یک کشور را کمتر می‌کند، زیرا هرچه کشوری بازار سرمایه خود را در دیگر بازارهای سرمایه جهانی ادغام می‌کند، نرخ خطر بازگشت سرمایه نیز با نرخ‌های جهانی همگام می‌شود. پس تأثیرات تحرک رابطه مبادله نمی‌تواند از سوی همه عوامل تولید و به تبع آن کارگران چه ماهر و چه غیرماهر جذب شود، چراکه آنان باید بیشتر تأثیرات تغییر قیمت تولید را جبران کنند. بنابراین تحرک فزاینده سرمایه منجربه شناوری دستمزدها در پاسخ به شوک‌های خارجی می‌شود و اگر دستمزدهای کارگران با مهارت کمتر سریع‌تر از کارگران ماهر تعدیل شود و تنزل یابد، پراکندگی سطح دستمزدها افزایش خواهد یافت. در کشورهایی (مثل کشورهای اروپایی) که گوناگونی بازگشت سرمایه به‌شدت به‌تحرک سرمایه‌بستگی دارد دو دستمزدهای کارگران بامهارت کمتر باتوجه به‌دشواری‌های ساختاری کمترانعطاف‌پذیراست، تأثیر شوک‌های رابطه مبادله بیشتر برشمار کارگران شاغل تأثیر دارد تا بر دستمزدها. بنابراین، تحرک فزاینده سرمایه می‌تواندبالقوه تأثیرشوک‌های خارجی بر بیکاری را افزایش دهد.

مهاجرت و دستمزدها

بعضی از اقتصادهای پیشرفته در سال‌های اخیر شاهد مهاجرت کارگران با مهارت کمتر به خارج از کشور بوده‌اند. که نگرانی در مورد تأثیرات بالقوه منفی مهاجرت بر دستمزدها و کاریابی کارگران بومی با مهارت کمتر را افزایش داده است. اما تحقیقات تجربی نشان داده است که مهاجرت کارگران با مهارت کمتر تأثیرات اندکی بر دستمزدها و اشتغال به طور کلی در اقتصادهای پیشرفته داشته است، هر چند شاید این تأثیرات در مناطق خاصی زیاد باشد. اختلاف زیاد بازارهای کار در دو سوی اقیانوس اطلس و مهاجرت به کشورهای اروپایی به‌افزایش روزافزون بیکاری انجامیده است، در حالی که مهاجرت به ایالات متحده بر دستمزدها تأثیر داشته است. افزون بر این سختگیری‌ها در بازارهای کار اروپا سرعت تعدیل در برابر تغییراتی چون مهاجرت و رقابت در برابر واردات را محدود کرده است، چنانکه هر تأثیر معکوسی نسبت به ایالات متحده بیشتر طول خواهد کشید. در هر دو مورد، تأثیر مهاجرت نیروی کار با مهارت کمتر بیشتر بر دوش کارگران هم‌تراز آنان سنگینی خواهد کرد، در حالی‌که دستمزدها و اشتغال کارگران ماهر واقعاً افزایش می‌یابد.

مهاجرت می‌تواند منجر به رشد فزاینده‌ای شود، به خصوص اگر مثل مورد هجوم اخیر مهاجران بسیار ماهر از اتحاد شوروی سابق به اسرائیل، مهاجران با خود سرمایه انسانی بیاورندکه کاهش اولیه ذخیره سرمایه فیزیکی سرانه راکه بر اثر مهاجرت پدید آمده است جبران می‌کند. در این مورد، مهاجرت به سرمایه گذاری فزاینده می‌انجامد، سرمایه انسانی ارتقا می‌یابد و منجربه افزایش بازگشت سرمایه فیزیکی می‌گردد. پس انتظار می‌رود که افزایش سرمایه گذاری به افزایش دستمزدها و افزایش ستانده منجر شود. اما در سال‌های اخیر، مهاجرت به بیشتر اقتصادهای پیشرفته بر میانگین سطح مهارت‌های پایین تأثیر داشته تابر عامه کارگران کشور که نشان می‌دهد که رشد همه‌جانبه اقتصاد ناشی از جریان‌های اخیر مهاجرت زیاد هم دست‌یافتنی نخواهد بود.

سیاست‌های دولتی (عمومی) در برابر جهانی‌شدن

جهانی شدن در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته به نگرانی‌هایی دامن زده است و این باور عمومی رشد کرده است که جهانی‌شدن برای منافع کارگران، به خصوص کارگران بدون مهارت زیان‌آور است، خواه به‌طور مستقیم از طریق مهاجرت یا خواه غیر مستقیم از طریق جریان روبه خارج سرمایه و تجارت. به خصوص در زمینه تجارت، این باورها به نظر می‌رسد که با شواهدی که نشانگر کمترین تأثیر رقابت با واردات بر دستمزدها، اشتغال و نابرابری درآمدها در اقتصادهای پیشرفته است مغایر باشند.

یک توضیح برای این مسئله آن است که حتی علی‌رغم آن که اقتصادهای پیشرفته در کل از افزایش ادغام اقتصادی منتفع می شوند، منافع بین گروه‌های کشورها یکسان توزیع نمی‌شود و شاید تأثیرات متناقضی بر تعدیل هزینه‌ها و تغییرات اجتماعی داشته باشد. در حالی‌که سیاست سازان شاید وسوسه شوند به کشورهایشان اجازه دهند از بعضی دستاوردها و منافع جهانی‌شدن به منظور بهبود آسایش و رفاه گروه خاصی از جمله تولیدکنندگان خاصی یا کارگران با مهارت کمتر صرف‌نظر کنند، محدودکردن جریان‌های بازرگانی و تحرک سرمایه یکی از بهترین سیاست‌ها دیگر برای جبران مستقیم زیان‌های گروهی است که از منافع جهانی شدن سودی نمی‌برند. سیاست‌هایی که به دنبال کمرنگ کردن یا به تأخیر انداختن تأثیرات جهانی شدن هستند، در واقع منافع و دستاوردهای آن راکمرنگ می‌کنند، منافعی که به شکل قیمت‌های کمتر

برای واردات و افزایش جریان سرمایه و نوآوری‌های فنی بین کشورهاست.

به جای تلاش برای محدودکردن جهانی‌شدن، سیاست مناسب برخورد با سختگیری‌های ساختاری است که مانع تعدیل و هماهنگی بازارهای کار با تغییرات فنی و رقابت خارجی است. در این زمینه، آموزش و تعلیم ضروری است، زیرا این دو عواملی هستند که کارگران در اقتصادهای پیشرفته می‌توانند مهارت‌های خود را مطابق با تقاضاهای اقتصاد جهانی متغیر ارتقا بخشند. همچنین باید شبکه‌های تأمین اجتماعی باصرفه و هدفمندی برای این جابه جایی‌ها ایجاد شود و تضمین گردد که اینها فراموش نشوند. اما چنین شبکه‌های امنیتی نباید انگیزه‌های کارگران و شرکت‌ها را برای هماهنگی با تغییرات درمحیط اقتصادی که بخش ضروری و اجتناب‌ناپذیر پیشرفت اقتصادی است ضعیف کند.

ادغام بازار سرمایه و استدلال‌هایی برای سیاست‌ها

رشد ارتباط درونی بازارهای مالی ملی به شدت سیاست‌های پولی و مالی را تغییر داده است. این بخش به بررسی حاکمیت سیاست ملی می‌پردازد که شامل اجرا و انتقال سیاست پولی، انجام سیاست مالی و لزوم رقابت مالیاتی و نظام مالیاتی است.

جریان‌های سرمایه و نرخ‌های بهره

محدودیت‌های نسبی جنبش‌های سرمایه بین‌المللی که به شدت از ابتدای دهه ۱۹۷۰ اعمال شد و هنوز در بسیاری از کشورهای صنعتی وجود دارد روبه کمرنگ‌شدن است. معلوم شده است که فرایند آزادسازی روندی کند دارد و تا پایان دهه ۱۹۹۰ طول خواهد کشید. کمرنگ‌شدن کنترل‌های سرمایه و مبادلات با تغییر مقررات بازارهای مالی داخلی و نوآوری‌های مالی زیادی همراه بود. آزادسازی بازارهای مالی همراه با تنزل هزینه معاملات و ضرورت ابزارهای مالی نوین به رشد شگفت‌آور معاملات مالی فرامرزی انجامید.

جریان‌های سرمایه ناخالص از ابتدای دهه ۱۹۷۰ و به خصوص در دهه گذشته رشد زیادی داشته است. برای مثال، معاملات فرامرزی در کشورهای پیشرفته بزرگ در سال ۱۹۸۰ کمتر از ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی بود امادر سال ۱۹۹۵ به ۱۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی رسید.

جریان‌های ناخالص سرمایه گذاری مالی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی در اقتصادهای پیشرفته از نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ تا نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ سه برابر شده است.

جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی اصولاً نشانگر گسترش فعالیت‌های بین‌المللی شرکت‌های چندملیتی است، چنانکه افزایش سرمایه گذاری مستقیم خارجی بازتاب جهانی شده تجارت در سال‌های اخیر است. جریان‌های جهانی سرمایه گذاری مستقیم خارجی از اواسط دهه ۱۹۸۰ شدت گرفت، به‌طوری‌که کل جریان سرمایه گذاری مستقیم رو به خارج در کشورهای صنعتی بین سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۹۰ چهاربرابر شده است. در سال ۱۹۹۰ - ۱۹۹۲، سرمایه گذاری خارجی مستقیم همگام باکند شدن رشد در کشورهای صنعتی تنزل یافت، اما ناگهان به شدت افزایش یافت. سه عامل مهم در ورای گسترش سریع سال‌های اخیر نهفته است: اول این‌که سرمایه گذاری مستقیم خارجی دیگر به شرکت‌های بزرگ محدود نیست و شمار زیادی از شرکت‌ها چندملیتی شده‌اند؛ دوم این که گوناگونی بخشی سرمایه گذاری خارجی مستقیم بیشتر شده است و سهم بخش خدمات به شدت افزایش یافته است و دست آخر این که شمار

کشورهای سرمایه گذاری خارجی یا میزبانان سرمایه گذاری مستقیم خارجی بسیار افزایش یافته است. مزایای کشور میزبان سرمایه گذار خارجی مستقیم در سال‌های اخیر با بررسی مورد ایرلند روشن‌تر می‌شود.

با هر معیاری، حجم معاملات مالی بین‌المللی شگفت‌آور است. با معیار دیگری که به خصوص به توان مقامات پولی در تأثیرگذاردن به نرخ‌های مبادله از طریق دخالت رسمی مربوط می‌شود، میانگین بازده روزانه در بازار ارز از حدود ۲۰۰ میلیارد دلار در میانه دهه ۱۹۸۰ به حدود ۱/۲ تریلیون دلار رسیده است که معادل حدود ۸۵ درصد ذخایر ارزی همهٔ کشورهاست.

اما میزان ادغام بازار سرمایه محدودتر است و به نظر می‌رسد که جریان‌های ناخالص بیشتر مطرح شود. نخست، جالب است اشاره شود که جریان‌های سرمایه بین‌المللی خالص نشانگر رشد انفجارگونه جریان‌های ناخالص نیست. ناموازنه‌های حساب‌جاری اقتصادهای پیشرفته هنوز اندک باقی مانده است، درست مثل سهم تولید ناخالص داخلی (GDP)و در مقایسه بامقادیر دوران استاندارد طلا پیش از سال ۱۹۱۴ که هنوز ثابت هستند. ناموازنه‌های حجم حساب‌جاری اقتصاهای پیشرفته در دهه ۱۹۹۰ نسبت به تولید ناخالص داخلی حدود ۲ درصد است. این مقدار باتوجه به جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی هنوز فقط بخش کوچکی از سرمایه گذاری داخلی است، علی‌رغم این که سرمایه گذاری مستقیم خارجی اقتصادهای پیشرفته بزرگ دو برابر سریع‌تر از ستانده افزایش یافته است. افزون بر این، شواهد تجربی نشان می‌دهد که سرمایه گذاری داخلی به طور عمده از سوی پس‌اندازهای داخلی پشتیبانی مالی می‌شود. این برای بعضی‌ها بدان معنی است که تحرک سرمایه بین‌المللی کم است. اما دیگران استدلال می‌کنند که تطبیق خوب مشاهده شده بین پس‌انداز داخلی و نرخ‌های سرمایه گذاری باید با تحرک زیاد سرمایه همراه شود، البته اگر ارتباط درونی بازارهای کالا ناقص باشد و اگر وضع حساب‌جاری مورد نظر کشورها و وضع سرمایه واقعی و مالی به طور کامل تعدیل‌پذیر نباشند.

در هر رویدادی، گستره تلفیق بازار مالی را نمی‌توان فقط منتج از حجم جریان‌های سرمایه دانست. درواقع، بازارهای مالی بین‌المللی را می‌توان بسیار زیاد یا حتی به طور کامل با قیمت‌های سرمایه متعادل با جریان‌های سرمایه ادغام کرد، اما جریان‌های ارزی را نمی‌توان به طور کامل ادغام کرد یا میزان امکان ادغام اندک است. برای ارزیابی میزان ادغام بازار مالی، بررسی گستره‌ای که قیمت‌های سرمایه مطابقت داده می‌شود نیز لازم است. این بررسی را می‌توان در سطوح مختلف انجام داد.

در یک سطح،ادغام بازارهای مالی بین‌المللی مستلزم آن است که بازده داخلی و خارجی که با یک ابزار تولید می‌شود و با یک ارز معامله می‌شود هماهنگ گردند. نظربه این که هیچ خطر ارزی با این شیوه بروز نمی‌کند، به علت هزینه معاملات و هزینه‌های اطلاعاتی و موانع تحرک، نظیر کنترل‌های سرمایه، خطرات سیاسی و خطرات بالقوه‌ای که وجود دارد، اختلاف بازده طبیعی است. با توجه به تنزل سریع هزینه‌های معاملات و کمرنگ‌شدن کنترل‌های سرمایه، اختلافات نرخ بهره داخلی و خارجی طی پانزده سال گذشته بسیار تنزل یافته است و اکنون در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته رقمی جزئی است، که نشانگر ادغام بسیار خوبی است.

روند ادغام بسته‌تر نیز باکاسته‌شدن انحراف از برابری بهره‌پوشیده (Covered Interest Parity) یا CIP روشن می‌شود. با توجه به این که موانع بین بازارهای ملی تا اندازه‌زیادی برداشته شده است و دیگر نمی‌توان مانع جریان بالقوه ارزی بین بازارهای ملی شد و این که خطرارزی با پوشش‌های پیش‌رو از بین رفته است،

انحراف از برابری بهره پوشیده (CIP) به طور میانگین کمتر شده است. انحراف از "CIP" برای نرخ‌های بهره کوتاه‌مدت در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ تنزل یافت که نتیجه تغییر مقررات مالی و آزادسازی جنبش‌های سرمایه در بسیاری از کشورهاست. از آن زمان تاکنون به نظر می‌رسد که پراکندگی در سطح پایین تثبیت شده است، مگر مواردی که آشفتگی‌های بزرگی بروز کرده باشد، از جمله طی بحران نظام پولی اروپا در سال ۱۹۹۲. حتی با تحرک کامل سرمایه و بدون هزینه‌های معاملات، نرخ‌های بهره داخلی اسمی البته باز هم متفاوت خواهد بود که علت آن «سودهای ارزی» است و شامل تغییرات نرخ مبادلات پیش‌بینی شده و سودهای همراه با خطر می‌باشد.اما برای کشورهایی که نرخ‌های مبادله ارزی را ثابت نگه‌داشته‌اند، انتظار می‌رود که نرخ‌های بهره اسمی پوشش داده شود. در واقع. پراکندگی نرخ‌های بهره داخلی کوتاه مدت و نرخ‌های بهره بازار اروپا در کوتاه مدت برای کشورهای اروپایی از دهۀ ۱۹۸۰ روند نزولی داشته است، روندی که با آشفتگی بازار مبادلات ارزی سال ۱۹۹۲ و خروج بعضی از ارزهای معتبر اروپایی از مکانیزم نرخ مبادله اروپایی (ERM) مختل شد. عجیب نیست که هرچه نرخ‌های مبادله آنها انعطاف‌پذیرتر می‌شود، گرایش محسوس نرخ‌های بهره به هماهنگی در بین سه کشور صنعتی بزرگ دشوارتر می‌شود. آزمون‌های برابری بهره ناپوشیده (Uncovered Interest Parity) به طور عمده نشان می‌دهد که برابری بهره ناپوشیده حفظ نشده است و سرمایه‌هایی که با ارزهای مختلف تعریف شده‌اند جایگزین‌های کاملی نیستند. با توجه به پیش‌بینی‌های اشتباه دز خطر نرخ مبادله با توجه به اختلاف زمانی و نرخ بهره سیستماتیک، انحرافات از برابری بهره ناپوشیده روشن‌تر می‌شود.

ادغام عمیق‌تر و همه‌جانبه مستلزم آن است که جریان‌های سرمایه، نرخ‌های بهره واقعی را بین کشورها هماهنگ کند. برابری نرخ بهره واقعی شرط دشوارتری نسبت به برابری بهره ناپوشیده است، چون مستلزم آن است که تغییرات پیش‌بینی شده نرخ‌های بهره با اختلاف‌های تورم کشورهای دخیل هماهنگ شود. به همین دلیل ادغام بیشتر و نزدیک‌تر بازارهای کالا نیز لازم است. نرخ‌های مبادله اسمی در واقع به میزان زیادی از پیش‌بینی‌های «برابری قدرت خرید» (Purchasing Power Parity) به‌خصوص در کوتاه‌مدت منحرف شده است. فقط با گذشت سال‌ها می‌توان از انحراف بیشتر «برابری قدرت خرید» جلوگیری کرد. پراکندگی نرخ‌های بهره واقعی کوتاه مدت در دهۀ ۱۹۸۰ تنزل یافت اما در اوایل دهۀ ۱۹۹۰ همراه با شوک‌های متعدد، به‌خصوص وحدت آلمان و بحران‌های «نظام پولی اروپا» افزایش یافت.

در مورد نرخ‌های بهره بلندمدت، امکان تحلیل تفصیلی به سبب نبود اطلاعات وجود ندارد: هیچ برآوردی از نرخ‌های بهره در آینده یا برآوردی معقول از تورم قابل پیش‌بینی برای بلندمدت در بیشتر موارد وجود ندارد. به نظر می‌رسد پراکندگی بازده اسمی اوراق قرضه با پراکندگی تورم همراه است. شوک تأمین اقتصادی دهۀ ۱۹۷۰، که با پاسخ‌های سیاسی مختلف و متعددی همراه بود، منجربه تغییرات گسترده‌ای در نرخ‌های تورم بسیاری از کشورها شد و پراکندگی بازده اسمی اوراق قرضه را افزایش داد. تنزل پراکندگی طی دهۀ ۱۹۸۰ به تقریب یکنواخت شده است و بیشتر به توسعه اروپا نسبت داده می‌شود، یعنی جایی که نرخ‌های تورم و مبانی سیاست‌گذاری به سرعت برای آماده شدن به منظور پیوستن به وحدت پولی اروپا هماهنگ شدند. برای سه اقتصاد پیشرفته بزرگ به نظر نمی‌رسد که گرایش محسوس پراکندگی بازده اسمی اوراق قرضه در آینده تنزل یابد.

خلاصه آن‌که، بازارهای مالی به طور فزاینده‌ای ادغام می‌شوند، اما هنوز با تشکیل یک بازار جهانی واحد

فاصله دارند. با این همه، میزان ادغام آن اندازه زیاد است که می‌تواند به شدت بر اقتصاد کلان، مقررات و قوانین و سیاست‌های احتیاطی اثر گذارد.

سیاست اقتصاد کلان

مسئلهٔ استقلال سیاست پولی در بستر نرخ‌های بهره شناور روزبه‌روز اهمیت می‌یابد. استقلال پولی ملی تحت نرخ‌های بهره ثابت در کوتاه مدت محدود است، زمانی‌که قیمت‌ها ثابت هستند و می‌توان نرخ‌های بهره را در محدوده کوچکی تغییر داد. سیاست پولی داخلی در بلندمدت در نهایت توسط کشور قوی‌تر تعیین می‌شود. اما تفاوت بین نرخ مبادله شناور و ثابت شاید در عمل کمتر از چیزی که به نظر می‌آید باشد. دلیلش این است که بدون توجه به رژیم نرخ مبادله، اکنون ثبات قیمت معقول در سطح گسترده به عنوان هدف اصلی سیاست پولی پذیرفته شده است. اما شیوه‌های دست یافتن به این هدف به گستره ادغام بازار سرمایه بستگی دارد.

یکی از مفاهیم ضمنی تحرک زیاد سرمایه آن است که نرخ مبادله قابل تعدیل چنان تعیین می‌شود که در غیاب هماهنگی سیاست اجرایی مستحکم و نبود مبانی اقتصادی مناسب حفظ آن دشوار است. همچنین، شوک‌های واقعی نامتقارن که مستلزم تعدیل نرخ مبادله واقعی است به‌خصوص در کشورهایی که بازارهای کالا و کار سخت‌تری دارند. مشکلاتی ایجاد می‌کند، به همین دلیل است که شاید برای کشورها بهتر باشد که نرخ‌های مبادله همیشه ثابت (از طریق وحدت پولی یا یک‌هیئت ارزی مشترک) و نیز به کمال انعطاف‌پذیر داشته باشند. آسیب‌پذیری نظام‌های نرخ مبادله ثابت و در عین حال انعطاف‌پذیری تغییر عقیده سرمایه‌گذاران در بحران‌های سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ مکانیزم نرخ مبادله اروپایی و بحران مالی سال ۱۹۹۵ مکزیک خوب معلوم شد.

مقامات پولی ملی با استفاده از نرخ‌های مبادله شناور در انتخاب هدف تورم در اقتصاد کشور خود مستقل‌تر هستند. هرچند سیاست پولی به‌شدت از بازارهای مالی بین‌المللی تأثیر می‌پذیرد، به نظر نمی‌رسد که ادغام فزاینده بازار مالی تأثیر آن را کاهش دهد. اما بازارهای سرمایه منسجم مکانیسم انتقال پول را با ارتقای نقش نرخ مبادله تغییر داده است. نرخ‌های بهره داخلی را می‌توان کمتر برای دستیابی به هدف سیاست پولی تعدیل کرد، چون تعدیل بیشتر از طریق نرخ مبادله ممکن می‌شود.

این مفاهیم ضمنی می‌تواند برای توزیع تقاضا بین بخش‌های مختلف مطلوب باشد، که در نتیجه بار تعدیل در اصل از بخش‌های داخلی هزینه‌ها بروز نمی‌کند. به هر حال، مخالفت‌هایی نیز ممکن است بروز کند، چنانکه بازارها نگران مناسب بودن سیاست‌های کلان اقتصادی داخلی و همچنین نگران کاهش نرخ مبادله و خطرات فزاینده نرخ‌های بهره ملی هستند. تجارب ایتالیا، سوئد و بعضی دیگر از کشورها طی سال‌های ۱۹۹۳ -۱۹۹۵ این نکته اخیر را نشان داد. اما این تجارب همچنین نشان می‌دهند که بازارهای مالی بین‌المللی می‌تواند فعالیت‌های دولت‌ها را به نظم آورند (با افزایش مزایای قطعی یا تعدیل نرخ‌های مبادله)، تدوین سیاست‌های مناسب را ترغیب کنند و در نهایت به اتخاذ سیاست‌های خوب منتهی شود.

بازارهای مالی بین‌المللی ادغام شده می‌تواند سیاست‌سازان را در وضع خاصی قرار دهد، البته چنانکه بعضی‌ها معتقدند بازارهای مالی انعطاف‌پذیری زیادی در قیمت‌های سرمایه‌ای ایجاد می‌کنند. هرچه وضع قوانین به انعطاف‌پذیری بیشتر منتهی شود، جدال بیشتر است. شواهد موجود نشانگر تغییرپذیری قیمت-

سرمایه مالی در دهه‌های اخیر نیست.

قیمت‌های بازار مالی می‌توانند همواره به سوء تعبیر منجر شود، چنانکه افزایش ارزش دلار در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵، افزایش رونق بازار سهام پیش از شکست سال ۱۹۸۷ و افزایش ارزش ین در اوایل سال ۱۹۹۵ مثال‌های بارز آن هستند. گذشته از مشکلاتی که براثر سوء تعبیر بروز می‌کند، تصحیحات احتمالی می‌تواند خطرات ذاتی که ثبات مالی را تهدید می‌کند برطرف نماید. سوء تعبیرها و سوء تعهدات را اغلب نمی‌توان راحت مشخص کرد، زیرا ارزیابی سطح قیمت دارایی‌ها شامل مبانی اقتصاد کلان نیز می‌شود و حتی زمانی‌که مقامات پولی بتوانند سوء تعبیری را شناسایی کنند، مثلاً در بازار مبادلات ارزی، حجم بسیار زیاد جریان‌های بازار خصوصی تصحیح این مسئله را دشوار می‌کند. دخالت بانک‌های مرکزی خصوصی در بازار مبادلات ارزی نیز برای رفع چنین مشکلی کافی نیست. دخالت هماهنگ مؤثرتر است، اما شاید هماهنگی با بخش خصوصی میسر نباشد. به هر حال اگر دخالت هماهنگ چراغی فراراه بازارهای همکاری برای سیاست اقتصاد کلان بین‌المللی باشد و به تعهد دو جانبه برای تدوین سیاست‌های پایدار بینجامد بسیار مؤثرتر خواهد بود. به همین دلیل کیفیت «دخالت» – به معنی یک چراغ راهنما- می‌تواند حتی مهم‌تر از کمیت آن باشد. این نکته به‌خصوص در تابستان ۱۹۹۵ روشن‌تر شد، زمانی‌که ین بسیار ارزش یافته بود. دخالت هماهنگ بانک‌های مرکزی بزرگ به اصلاح نرخ برابری ین در برابر دلار امریکا انجامید.

مخالفت‌هایی نیز ممکن است بروز کند. بازارها شاید متقاعد شوند که یک نرخ مبادله خاص پایدار نباشد و مانع از آن شود که دخالت در بازار رسمی مبادلات مؤثر واقع شود. پس فشار بر ضد برابری تشدید خواهد شد، چنانکه حتی افزایش خارق‌العاده نرخ‌های بهره بی‌تأثیر خواهد بود، درست مثل بحران «مکانیسم نرخ مبادله اروپایی» در سپتامبر سال ۱۹۹۲.

پیامد دیگر بازارهای مالی به شدت یکپارچه این است که شوک‌های وارد آمده به یک بازار ممکن است راحت به بازارهای دیگر انتقال یابد. شوک‌های وارده به قیمت دارایی‌ها در یک کشور به سرعت به دارایی‌های مشابه در کشورهای دیگر منتقل می‌شود، اما عموماً این شوک‌ها با مقیاسی برابر دارایی‌های دیگر را مؤثر نمی‌سازد، چنانکه پیامدهای گسیختگی در هر بازار محدود باقی می‌ماند. با این وجود، این احتمال رانباید نادیده گرفت که تأثیرات در بازارهای مختلف می‌تواند به تشدید شوک‌ها بینجامد، به همین دلیل سیاست‌های کلان احتیاطی یا شیوه‌های مقابله با خطرات سیستمی ضروری خواهد بود. اما ادغام فزاینده می‌تواند به مهار آشفتگی‌ها در بازار بزرگ‌تر نیز بینجامد و در نتیجه تأثیرات نامطلوب بر یک بازار خاص ملی راکاهش دهد. در هر رویدادی، جهانی‌شدن مستمر بازارهای مالی به تقاضای فزاینده برای حفظ یک نظام مالی بین‌المللی کارآمد و سالم منتهی خواهد شد.

رشد غول‌آسای بازارهای مالی نیز گرایش کشورهای با بازارهای سرمایه آزاد را به سوی جریان‌های عظیم سرمایه خارجی افزایش خواهد داد. در حالی‌که به طور غیر معمولی در اقتصادهای پیشرفته، در سال‌های اخیر این مسئله در بعضی از اقتصادهای بازار سریع‌الرشد با توسعهٔ بازارهای مالی دیده می‌شود. جریان‌های سرمایه روبه داخل کشور می‌تواند محدودیت‌های مالی خارجی کشور را تسهیل کند؛ اما جریان بسیار زیاد سرمایه بر اثر دامن‌زدن به تورم و بالابردن نرخ‌های مبادله واقعی تا حد تحمل‌ناپذیر ممکن است تأثیرات معکوسی داشته باشد. بالا رفتن نرخ‌های مبادله واقعی به‌خصوص زمانی‌که جریان سرمایه زودگذر و پرکشش باشد بیشتر نمود می‌یابد، برای مثال با تحریکات نرخ بهره بین‌المللی یا با تغییر انگیزه بازار بدون

پشتیبانی در مبانی کشور میزبان و بیش از فرصت‌های سرمایه گذاری بلندمدت. در بعضی موارد، جریانات سرمایه ممکن است از سوی نرخ‌های بهره داخلی بالا برای تثبیت داخلی جذب شود و ممکن است دشواری‌های زمانی را که جریان‌های سرمایه بسیار زیاد است، تخفیف دهد. با توجه به ماهیت و دلیل جریان‌های سرمایه و نیز با توجه به عوامل سازمانی نظیر ساختار مقررات احتیاطی و نظارتی وقدرت نظام بانکداری داخلی. مقامات ابزارهای مختلفی افزون بر دخالت بی‌حاصل برای رویارویی با جریان‌های عظیم سرمایه در اختیار دارند. این ابزارها عبارت‌اند از: نرخ بهره، تعدیل‌های پولی و مالی و نیز معیارهای قانونی مالی و کنترل‌های سرمایه مبتنی بر قیمت (یعنی انواع گوناگون مالیات‌های معاملات مالی، هزینه تمبر "Stamp Duty" و قیمت‌گذاری‌ها). هر چند اثر بخشی کنترل‌ها محدود خواهد بود و جریان‌های روبه داخل مادامی‌که سیاست‌ها طوری اتخاذ شود که عاملی برای جذب و انگیزه جذب جریان سرمایه‌ها باشد مقاومت خواهند کرد.

ادغام فزاینده بازارهای مالی در سال‌های اخیر این واقعیت را آشکارتر کرده است که سیاست‌گذاران از میان سه موضوع سیاست پولی مستقل، نرخ‌های مبادله ثابت و بازارهای آزاد سرمایه، همزمان فقط دو موضوع را می‌توانند تطبیق دهند. شناخت این محدودیت انگیزه بعضی‌هاست که از گذاشتن چوب لای چرخ بازارهای مالی بین‌المللی با وضع مالیات بر معاملات مالی فرامرزی پشتیبانی می‌کنند. این بحث براین واقعیت استوار است که مالیات بر معاملات به طور طبیعی به کاهش جریان‌های سرمایه کوتاه‌مدت خواهد انجامید. که برهم زننده ثبات و نامطلوب است، اما بر جریان‌های سرمایه بلندمدت مطلوب و مبتنی برمبانی تأثیر نمی‌گذارد.

به طور کلی جریان‌های سرمایه کوتاه مدت از نظر اجتماعی نامطلوب است، هرچند در هر رویدادی هیچ شیوه روشنی برای تفکیک مطلوب‌بودن یا نبودن اجتماعی، یا بین تثبیت کننده بودن یا نبودن معاملات مالی کوتاه مدت وجود ندارد.

همچنین هیچ مدرک مستدلی مبنی بر این که هزینه‌های کم معاملات با انعطاف‌پذیری بیشتر دارایی–قیمت همراه است، وجود ندارد. افزون بر این، از دیدگاه عملی هر چند مالیات در سطح جهان وضع می‌شده است و از جمله ابزارهای مالی در سطح گسترده قلمداد می‌شده است. تأثیرات آن جایگاه تجارت و ابزارهای مورد استفاده در تجارت را تغییر داده است. دولت‌ها بیش از پیش دریافته‌اند محدودیت‌هایی‌که جهانی شدن بازار مالی تحمیل می‌کند را نمی‌توان با تحمیل محدودیت‌ها بر جریان آزاد سرمایه برطرف کرد، بلکه بهتر آن است که سیاست‌هایی پایدار، شفاف و سالم برای اقتصاد کلان اتخاذ کرد، تا خطر تغییرات ناگهانی نظیر بازار تنزل یابد. همکاری در چارچوب یک سیاست بین‌المللی نیز در این زمینه راهگشاست. در مقیاس «خرد» چنین همکاری‌هایی می‌تواند به تثبیت و تضمین یک‌سری مقررات پایه و استانداردهای نظارتی کمک کند و در مقیاس «کلان» به پیگیری سیاست‌هایی که به کاهش تورم و حفظ آن در سطح پایین می‌انجامد و جلوگیری از نوسانات ناخواستهٔ نرخ‌های مبادله کمک خواهد کرد.

استدلال‌هایی برای نظام‌های مالیاتی

افزون بر استدلال‌هایی برای اجرای سیاست‌های مالی وپولی، جهانی شدن استدلال‌هایی در زمینه نظام‌های مالیاتی نیز دارد. ریشه‌های نظام‌های مالیاتی ملی و ساختار کنونی هزینه‌های دولتی را می‌توان تا دوران

اقتصادهای کمتر آزاد و تحرک کم عوامل تولید پیگیری کرد. به این ترتیب، وضع مالیات به‌طور عمده براساس «اصل کشوری» بنا شده است که به معنی حق اخذ درآمدهای مالیاتی در یک قلمرو حکومتی است. درمحیط جهانی که روزبه روز جهانی‌تر می‌شود، این اصل اثر بخشی خود را از دست می‌دهد و می‌توان اثبات کرد که منبع بسیاری از منازعات است.

انتظار می‌رود جهانی شدن به‌طور فزاینده دولت‌ها را در انتخاب ساختارهای مالیاتی و نرخ مالیات، به‌خصوص در کشورهای کوچک محدود کند. عوامل تولید متحرک از نظر بین‌المللی - سرمایه مالی و بعضی از بخش‌های آموزش دیده بازار کار - خیلی راحت از زیر بار مالیاتی که در بعضی کشورها وضع شده است فرار می‌کنند. چشم‌انداز فرار از مالیات توسط افراد و شرکت‌ها نیز روشن‌تر شده است! در واقع بسیاری از کشورها دستخوش فرسایش مبتنی بر مالیات بر درآمد سرمایه‌ای هستند. بعضی از دولت‌ها نسبت به این فرسایش با ایجاد رژیم‌های مالیاتی مطلوب واکنش نشان داده‌اند. این «رقابت مالیاتی» می‌تواند با ملزم ساختن بعضی کشورها به کاهش‌دادن نرخ‌های مالیات برای مالیات‌هایی خاص، سطح میانگین مالیات را در آن کشورها تحت تأثیر قرار دهد. تا زمانی که تخصیص سرمایه با ملاحظات مالیاتی بیش از نرخ‌های بازگشت پیش‌مالیاتی تحریک خواهد شد، تخصیص سرمایه کمتر ثمربخش خواهد بود. در همین زمینه، مالیات بردرآمد خصوصی و سیاست‌های هزینه که به مصارف اجتماعی بستگی دارد به مهم‌ترین عامل مهاجرت نیروی کار تبدیل خواهد شد. به جرأت می‌توان گفت که جهانی‌شدن به طور فزاینده‌ای به تغییر نظام‌های مالیاتی و ادغام آنها در یک نظام هماهنگ مالیاتی یا از طریق رقابت مالیاتی در سراسر کشورها تمایل دارد.

استدلال‌هایی برای تورم و چرخهٔ آن

سرانجام، ادغام فزاینده اقتصادهای ملی دو مسئله کلان اقتصادی دیگر پدید می‌آورد: آیا نوسانات ستانده در کشورها هماهنگ و یک‌دست خواهد شد؟ و آیا جهانی‌شدن به معنی تورم کمتر است؟ به نظر نمی‌رسد که تغییرات دوره‌ای ستانده در سطح بین‌المللی هماهنگ شده باشد، چنانکه تغییرات ناهمگون شکاف‌های ستانده در بعضی از اقتصادهای پیشرفته بزرگ در سال‌های اخیر نشان می‌دهد.

هماهنگی در این زمینه در دههٔ ۱۹۷۰ زیادتر بود، زیرا شوک‌های بزرگی همه کشورها را همزمان تحت تأثیر قرار داد. همچنین، علی‌رغم این که نوسانات رشد تولید صنعتی در اقتصادهای پیشرفته بزرگ به شدت با «چرخه تجارت جهانی» پیوند خورده است، هیچ تفاوت منظمی همیشه در این زمینه وجود نداشته است. شوک‌های محدود به کشوری خاص و شوک‌های عمومی عامل بیشترین تغییرپذیری ستانده در اقتصادهای پیشرفته بزرگ بوده است - نزدیک به ۷۵ تا۹۵ درصد طبق برآوردهای اخیر. انتقال شوک‌های محدود به کشوری خاص از طریق پیوندهای بازرگانی محدودتر شده است، مگر برای شوک‌هایی که از ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد، که علت آن اندازه اقتصاد کشور است که بیش از هر کشور دیگر اقتصاد جهانی را مؤثر می‌سازد. افزون بر این، براساس تطبیق بین بازرگانی و ستانده، افزایش انتقال بین‌المللی شوک‌های محدود به کشوری خاص از طریق جریان‌های بازرگانی در دو دههٔ گذشته دیده نمی‌شود. به همین دلیل، گذشته از تأثیر آشفتگی‌های عمومی، نظیر شوک‌های قیمت کالا یا شوک‌های تکنولوژیک، هنوز هیچ آشفتگی اقتصادی داخلی دیده نشده است که بتواند بر نوسانات چرخه بازرگانی تأثیر گذارد.

در مورد تورم، تنزل آن در سال‌های اخیر بیش از همه نتیجه عملکردهای قطعی سیاست‌ها برای کنترل کردن و مهار تورم بوده است. اما بازبودن فزاینده محیط بازرگانی و جریان‌های سرمایه نیز می‌تواند نقش مهمی در بعضی موارد ایفا کند. رقابت خارجی، تأمین منابع مالی از خارج و بین‌المللی شدن فزاینده تولید می‌تواند بر تقاضای افزایش دستمزد تأثیر گذارد یا رشد بهره‌وری را کندتر کند و در نتیجه به فشارهای کاستن از قیمت‌ها بینجامد. به هر حال، این تأثیرات جهانی شدن بیشتر بر کاستن از سطح قیمت‌ها تأثیر خواهد داشت تا محدود کردن نرخ تورم. جنبهٔ جهانی شدن که به احتمال زیاد تأثیر پایداری بر تورم خواهد داشت نظمی است که ادغام مالی فزاینده بر سیاست‌های مالی داخلی تحمیل می‌کند.

فصل چهارم - جهانی شدن و فرصت‌هایی نو برای کشورهای در حال توسعه

آهنگ جهانی شدن در اقتصاد جهانی از میانه دهه ۱۹۸۰ شتاب گرفته است. تجارت جهانی نزدیک به دو برابر سریع‌تر از تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است، بازارهای مالی در بعضی از کشورها به سرعت آزاد شده‌اند و جریان‌های سرمایه به سوی بعضی از کشورهای در حال توسعه شتاب گرفته است. بدیهی است که بعضی از اقتصادها به شدت از جهانی شدن سود برده‌اند. بنابراین گزارش «چشم‌انداز اقتصاد جهانی»، هنگ‌کنگ، کره، سنگاپور و استان تایوان چین (همراه با اسرائیل) از جرگه کشورهای در حال‌توسعه به گروه کشورهای با اقتصاد نوین پیشرفته پیوسته‌اند، همه این کشورها آشکارا نشانگر موفقیت‌های بزرگی هستند که در پرتو بهره‌مندی سیاست‌ها از نیروهای جهانی شدن به دست آمده است. اما نتیجه فشارهای جهانی شدن بر عملکرد اقتصادی و توجیهات سیاسی به‌طور کلی در کشورهای در حال توسعه چیست؟ آیا جریان‌های بازرگانی پرقدرت و بازارهای مالی آزادتر برای همه کشورها به یک اندازه سود خواهد داشت؟ یا بعضی از اقتصادها برای بهره‌مندی از سودهای جهانی شدن در موقعیت بهتری قرار دارند؟ پیوندهای مالی و بازرگانی نزدیک‌تر چه تأثیری بر فرایند هماهنگ‌شدن درآمدها در کشورهای مختلف دارد؟ آیا کشورهای دیگری نیز به دنبال کشورهای در حال توسعه موفق آسیایی بازهم پیشرفت خواهند داشت؟ آیا سیاست‌های خاصی برای کمک به کشورها در سودبردن از جهانی‌شدن، ارتقای عملکرد اقتصادی و کاهش خطر منزوی شدن وجود دارد. اینها مسائلی هستند که در این فصل بحث خواهد شد.

این فصل به بررسی تغییرات بنیادی در کشورهای در حال توسعه همگام با ادغام جهانی یا پیامد آن در تجارت، بازارهای مالی و در جابجایی مردم در مقیاس کشورها، می‌پردازد. پس الگوهای عملکرد رشد برای درک میزان هماهنگی درآمدهای سرانه با مقادیر درآمد سرانه در کشورهای پیشرفته روشن‌تر می‌شود.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه دستاوردهای خوبی از نظر سطح زندگی داشته‌اند و درآمدهای سرانه به طور میانگین در ۳۰ سال گذشته در آنها دو برابر شده است. اما این دستاوردهای میانگین بیش از سودهایی نیست که نصیب اقتصادهای پیشرفته شده است، چنانکه به طور متوسط هیچ قربتی از نظر سطح درآمدهای سرانه بین دو گروه کشورها دیده نمی‌شود و در واقع، به طور مطلق روز به روز سطح درآمد سرانه در دو گروه کشورها بیشتر از هم فاصله گرفته است. افزون براین، شواهدی که در ادامه آورده می‌شود نشان می‌دهد که روند قطبی شدن فزاینده‌ای در بین کشورهای در حال توسعه دیده می‌شود. کشورهای در حال توسعه بسیار موفق نظیر شیلی، مالزی و تایلند به سرعت سطح درآمد سرانه خود را به سطح درآمد سرانه

کشورهای پیشرفته نزدیک می‌کنند، اما ممالک فقیر روز به روز بیشتر از نفس می‌افتند و عقب می‌مانند. دلیل این الگوی دو قطبی و عواملی که منجربه رشد سریع‌تر می‌شود در ادامه این فصل تحلیل می‌شود.

مهم‌ترین درسی که باید از فشارهای جهانی شدن به‌خصوص در دههٔ گذشته آموخت اهمیت دادن به مزایای سیاست‌های صحیح و هزینه‌های سیاست‌های غلط است. کشورهایی که خود را با نیروهای جهانی شدن همگام کردند و اصلاحات لازم برای جهانی شدن را به انجام رساندند، بازارهای خود را آزادتر کردند و دنبال سیاست‌های کلان اقتصادی منظم بودند، در مسیری هماهنگ با اقتصادهای پیشرفته قرا گرفتند، از جمله مانند اقتصادهای تازه صنعتی شده موفق آسیایی (NIEها). این کشورها باید در انتظار سودبردن از تجارت جهانی و سهیم‌شدن در سودهای بازار جهانی باشند و پیوسته از جریان‌های سرمایه خصوصی گسترده‌تر بهره‌مند شوند. کشورهایی نیز که چنین سیاست‌هایی اتخاذ نکردند با کاهش سهم خود از تجارت جهانی و کاهش جریان‌های سرمایه خصوصی به سوی خود روبه رو خواهند بود و وضعیتی به نسبت عقب افتاده خواهند داشت.

در ادامه این فصل همچنین به تحلیل عوامل لازم و کافی برای رشد سریع‌تر درآمد سرانه می‌پردازیم. یکی از اصلی ترین یافته‌ها آن است که مکمل‌های سیاسی مهمی نیز وجود دارند. فقط یک نوع سیاست، مثل آزادسازی بازرگانی لازم نیست، بلکه سری جامعی از سیاست‌ها و اصلاحات باید به طور دوجانبه عمل کنند. سرانجام این فصل به مشکل کشورهایی می‌پردازد که به‌نظرمی‌رسد در خطر منزوی شدن هستند و پیشنهاد می‌شود که چه سیاست‌هایی می‌تواند به آنها کمک کند تا در مسیر رشد بیشتر قرار گیرند و سرانجام با کشورهای موفق‌تر همگام شوند.

نیروهای ادغام

تغییر پیوندهای بازرگانی

ویژگی جالب رشد تجارت جهانی و جریان‌های سرمایه در دهه گذشته درگیرشدن بیشتر کشورهای درحال‌توسعه است. کشورهای در حال توسعه نه تنها سهم خود را در تجارت جهانی از ۲۳ درصد در سال ۱۹۸۵ به ۲۹ درصد در سال ۱۹۹۵ افزایش داده‌اند، بلکه پیوندهای بازرگانی خود را نیز ژرف‌تر و متنوع‌تر کرده‌اند.

تجارت بین کشورهای در حال توسعه از ۳۱ درصدکل تجارت کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۸۵ به ۳۷ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است. سهم تولیدات ساخته شده در صادرات این کشورها بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ از ۴۷ درصد به ۸۳ درصد رسیده است که نشانگر روند صنعتی شدن آنهاست. علی‌رغم این توسعه‌های همه‌جانبه، هنوز تفاوت‌های کلی و ژرفی بین کشورهای در حال توسعه دیده می‌شود. ادغام شدن با اقتصاد جهانی در غیر از کشورهای آسیایی و بعضی از کشورهای امریکای لاتین کندتر شده است. سهم آفریقا از تجارت جهانی از اواخر سال‌های دههٔ ۱۹۶۰ پیوسته در حال تنزل است، در حالی که برای کشورهای تولیدکنندهٔ عمده نفت این سهم به میزان زیادی کاهش یافته است که علت آن تنزل قیمت نفت و سایر درآمدها از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ است.

گسترش، تنوع و ژرف‌تر شدن پیوندهای بازرگانی کشورهای در حال توسعه تا اندازهٔ زیادی نتیجه تغییر رژیم‌های بازرگانی و مبادله است. سیاست‌های ساکن و درون‌نگر حمایت از تولیدات داخلی و

محافظه کارانه و سیاست‌های جایگزینی واردات تا اندازه زیادی به نفع سیاست‌های باز و برون‌نگر کنار گذاشته شده است. رژیم‌های بازرگانی و مبادله آزاد شده‌اند و موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای تا اندازه زیادی حذف گردیده است.

براساس تعریف محدودتری از آزادی تجاری، ۳۳کشور در حال توسعه از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ از جرگه رژیم‌های تجاری بسته به گروه کشورهای با رژیم تجاری باز پیوسته‌اند. افزون بر آن، بسیاری از کشورهای در حال توسعه نسبت به کاهش بیشتر موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در چارچوب چندجانبه مذاکرات دور اروگوئه خود را متعهد می‌دانند.

مشارکت کشورهای در حال توسعه در پیمان‌ها و مناسبات بازرگانی منطقه‌ای که به کاهش خطرات انحرافات بازرگانی و نیز سودبردن از خلاقیت تجاری می‌انجامد نیز در دهه گذشته بیشتر شده است.

بازارهای به هم پیوسته‌تر سرمایه

کشورهای در حال توسعه همچنین به طور فزاینده‌ای در نظام مالی جهانی بیشتر ادغام می‌شوند. جریان‌های سرمایه خصوصی خالص به کشورهای در حال توسعه (غیر از کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی) طی سال‌های ۱۹۹۳- ۱۹۹۶ حدود ۱۵۰ میلیارد دلار در سال بوده است و در سال ۱۹۹۶ به بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار بالغ شد که نشانگر ۶ برابر شدن میانگین جریان سرمایه طی سال‌های ۱۹۸۳- ۱۹۸۹ است. در واقع، جریان‌های سرمایه به کشور چین، در سال ۱۹۹۶ بیش از کل جریان سرمایه به کشورهای در حال توسعه تا پیش از سال ۱۹۸۹ بوده است. این جریان‌های سرمایه روبه داخل کشور نسبت به تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال توسعه بین سال‌های ۱۹۸۵و ۱۹۹۶ نزدیک به دو برابر شده است.

برخلاف سال‌های دهه ۱۹۷۰ و سال‌های اوایل دهه ۱۹۸۰، یعنی زمانی‌که بیشتر جریانات سرمایه را وام‌های بانکی تشکیل می‌داد، بیشترین حجم جریان‌های سرمایه در سال‌های اخیر شامل سرمایه گذاری‌های مالی و عادلانه بوده است. این جریان سرمایه خصوصی از رقم نیم تایک درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال توسعه در سال‌های ۱۹۸۳ -۱۹۸۹ به ۲ تا ۴ درصد تولید ناخالص داخلی در هر یک از سال‌های ۱۹۹۴ - ۱۹۹۶ افزایش یافته است. سرمایه گذاری مستقیم خارجی بیشترین افزایش را داشته است.

این سرمایه گذاری‌ها به طور عمده به سوی کشورهای با اقتصاد بازار روبه ظهور سرازیر بوده است که رشد اقتصادی به نسبت سریع‌تری دارند. کشورهای در حال توسعه آسیایی نسبت به کشورهای آفریقایی طی سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۶ نزدیک به ۲ برابر جریان سرمایه خصوصی خالص بیشتری از نظر درصد آن در تولید ناخالص داخلی خود دریافت داشته‌اند. آزادسازی بازارهای مالی در هر دو کشورهای منبع و دریافت‌کننده به تحریک ادغام فزاینده بازار سرمایه انجامیده است. کشورهای توسعه یافته موفق به طور فزاینده‌ای کنترل‌های جریان‌های فرامرزی را حذف می‌کنند، به‌خصوص در زمینه جریان‌های سرمایه و هر روز محدودیت‌های پرداخت در معاملات حساب جاری را بیشتر حذف می‌کنند. شمار کشورهای در حال توسعه که تعهدات حفظ تبدیل‌پذیری حساب جاری ارزهای خود را در چارچوب بند هشتم مصوب صندوق بین‌المللی پول پذیرفته‌اند از ۴۱کشور در سال ۱۹۸۵ به ۹۹کشور در حال حاضر رسیده است. با پذیرش بند هشتم از سوی چین در اواخر سال ۱۹۹۶، نسبت تجارت کشورهای در حال توسعه که با تبدیل‌پذیری حساب جاری انجام می‌شود از حدود ۳۰ درصد در سال ۱۹۸۵ به نزدیک ۷۰ درصد در سال

۱۹۹۷ افزایش یافته است. رشد بسیار زیاد عملکرد و بهتر شدن وضع ثبات اقتصاد کلان در کشورهای در حال توسعه و به‌خصوص افزایش کشورهای با اقتصاد بازار نیز ادغام بازار سرمایه را آسان‌تر و پررونق‌تر کرده است، چرا که این بازارها را برای سرمایه گذاران اقتصادهای پیشرفته که به دنبال تنوع زمینه سرمایه گذاری هستند جذاب‌تر کرده است.

تغییر در اشتغال و دستمزدهای نسبی

همان‌طور که در فصل ۳ بحث شد، تغییرات نسبی اشتغال و دستمزدهای نیروی کار ماهر و غیرماهر در اقتصادهای پیشرفته ارتباط نزدیکی با تحرک فزاینده تجارت یا سرمایه ندارد. در مقابل، مطالعات به طور کلی نشانگر تنزل میزان اشتغال و دستمزد نیروی کار کمتر ماهر در اقتصادهای پیشرفته همگام با روند پیشرفت و توسعه به منزله نتیجه بلوغ اقتصادهاست. توسعه اقتصادی به طور شاخص نمایانگر جابه‌جایی نسبی منابع و ستانده از تولیدات کشاورزی و متکی به نیروی کار کمتر ماهر به سوی تولیدات باارزش افزوده زیاد و خدمات است. به همین دلیل، جابه‌جایی نیروی کار از تولید به سوی خدمات نشانگر نیروهای پیشرفت فنی و ژرف‌تر شدن سرمایه است تا فشارهای تجارت بین‌الملل. اگر اقتصادهای پیشرفته بازارهای کار انعطاف‌پذیری داشته باشند و ساز و کار تعدیل مناسبی برقرار نمایند، تغییر روند تولید به سوی بخش‌هایی با ارزش افزوده بیشتر در واحد ورودی نسبت به تولیدات با ارزش افزوده کمتر طبیعی و سودمندتر است. در خود کشورهای در حال توسعه نیز نیروهای مشابهی عمل می‌کنند. برای مثال، بسیاری از کشورهای در حال توسعه که در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند شاهد جابه‌جایی نیروی کار ماهر خود به سوی بخش‌های کالاهای قابل تجارت هستند، در حالی که نیروی کار غیرماهر آنها به سوی بخش‌های غیرقابل تجارت نظیر کارهای ساختمانی و بخش حمل و نقل هستند. این روند می‌تواند به افزایش زودگذر بیکاری همگام با تعدیل اقتصادها با تقاضای ادغام بیشتر در بازارهای جهانی منجر شود. در مقابل افزایش درآمد سرانه در کشورهای در حال توسعه به ایجاد بازار رو به رشد برای بعضی از محصولات با ارزش افزوده بالا در کشورهای صنعتی می‌انجامد. به همین دلیل انتظار می‌رود که تجارت فزاینده شمال-جنوب و ادغام بیشتر به رفاه فزاینده‌ای در اقتصادهای پیشرفته و در حال توسعه بینجامد و هر دو گروه اقتصادها به سوی تولید محصولاتی و خدمات با ارزش افزوده بیشتر رو آورند. اشتغال در اقتصادهای پیشرفته همگام با افزایش تقاضا برای خدمات می‌تواند در سطح بالا باقی بماند و با انعطاف‌پذیری زیادی در بازار کار همراه باشد. در کشورهای در حال توسعه نیز اشتغال با جابه‌جا شدن کارگران از بخش غیررسمی به بخش رسمی افزایش خواهد یافت. اما فشارهای تکنولوژی که ممکن است منجر به کاهش درآمد گروه‌های خاصی از کارگران غیرماهر در هر دو گروه کشورها شود باید شناخته شود و با تمهیداتی نظیر شبکه‌های تأمین اجتماعی و آموزش و تعلیم جبران گردد.

تغییرات جابه‌جایی مردم

جریان جابه‌جایی مردم در مقیاس فرامرزی نیز همگام با یکپارچه شدن بیشتر اقتصاد جهانی افزایش می‌یابد، هرچند این جریان هنوز کوچک است. در سال ۱۹۹۰، نزدیک به ۱۲۰ میلیون نفر در کشورهایی زندگی می‌کردند که زادگاه‌شان نبوده است؛ در حالی که این رقم در سال ۱۹۶۵، ۷۵ میلیون نفر بود. هرچند

بخش اعظم مهاجرت نیروی کار از کشورهای در حال توسعه به کشورهای در حال توسعه دیگر است، جریان مهاجرت از کشورهای در حال توسعه به کشورهای صنعتی در دو دهه گذشته شتاب گرفته است. اگر درآمدها در کشورهای فقیر افزایش یابد و اختلاف سطح دستمزدها بین اقتصادهای پیشرفته مهاجرپذیر و کشورهای فقیر مهاجر فرست از ۴ به ۱ تنزل یابد، مهاجرت از کشورهای فقیر به ممالک پیشرفته متوقف خواهد شد یا به کمترین حد تنزل خواهد یافت.

همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد، جریان‌های نیروی کار در گذشته نیز در تجارت جهانی نقش زیادی داشته است. بعضی از پژوهشگران رابطه‌ای نامتناسب بین مهاجرت و تجارت یافته‌اند، هرچند تجارت به برقراری تماس‌های بیشتر و انتقال اطلاعات کمک می‌کند و می‌تواند محملی برای کاهش زودگذر مهاجرت از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند در کوتاه و میان‌مدت باشد. اما در بلندمدت، جایگزینی‌های تجارت سرمایه و کار را جایگزین مهاجرت فیزیکی خواهد کرد.

جریان آزاد عوامل، شامل نیروی کار، سودهای اقتصادی متعددی دارد که مهم‌ترین آنها کمک به افزایش ستانده جهانی و ارتقای بهره‌وری در هر دو گروه کشورهای کارگرفرست و کارگرپذیر است. کشورهای پذیرای کارگران مهاجر به شیوه‌های بهتر تولید آشنا خواهند شد که از فشارهای تورمی می‌کاهد. کشورهایی که پذیرای مدیران بازرگانی خارجی یا متخصصان فنی برای کمک به توسعه یا مدیریت شرکت‌ها هستند در می‌یابند که بهره‌وری با چنین امکاناتی بهتر می‌شود. کشورهای صادرکننده نیروی کار نیز از پول‌های خارجی که کارگران مهاجر به کشور خود بازمی‌گردانند بهره‌مند می‌شوند، که بنابر مطالعه‌ای در سال ۱۹۹۵ بالغ بر ۷۰ میلیارد دلار بوده است یا از جریانات دیگر منتفع می‌گردند. این جریانات به‌خصوص برای کشورهای خاصی، از جمله بنگلادش، پاکستان و فیلیپین اهمیت دارد. چنین کشورهایی ممکن است از مهارت‌های ارزشمندی که کارگران مهاجرشان فراگرفته‌اند نیز بهره‌مند شوند، که به‌خصوص پس از بازگشت کارگران مهاجر به کشورشان سودمند خواهد بود.

اما هر دو گروه کشورها نگران مهاجرت هستند. برای مثال، کشورهای مهاجرپذیر نگران آن هستند که سرازیر شدن کارگران غیرماهر، دستمزدها و فرصت‌های شغلی را تنزل دهد و هر دو گروه کشورها نگران کارگران بومی غیرماهر هستند. اما همان‌طور که نشان داده شد، نیروهای تغییر تکنولوژیک به احتمال زیاد نقش بسیار مهمی از طریق صنعت‌زدایی و تغییر در ساختار تقاضا برای نیروی کار خواهد داشت. در عین حال، کشورهای صادرکننده نیروی‌کار اغلب نگران از دست دادن سرمایه انسانی خود، به‌خصوص نیروی کار ماهر هستند- یعنی فرار مغزها- که با پولی که کارگران مهاجر به مملکت خود می‌فرستند قابل جبران نیست، به‌خصوص این که بخش اعظم پول‌هایی که کارگران مهاجر به ممالک خود می‌فرستند صرف کارهای غیرموند و سرمایه گذاری در بخش‌های غیرتولیدی می‌شود و مثلاً صرف خرید املاک و مستغلات می‌گردد. با توجه به روندهای آتی احتمال مهاجرت، نیروی اقتصادی که بر تمایل مردم برای مهاجرت تأثیر می‌گذارد، از جمله شکاف‌های فزاینده درآمد سرانه بین کشورهای موفق و ناموفق، احتمال افزایش بیشتر مهاجران قوت می‌گیرد. از سوی دیگر، فشارهای کاهنده دستمزدهای کارگران غیرماهر در اقتصادهای پیشرفته و روند سخت‌تر کردن سیاست مهاجرت در بسیاری از کشورها می‌تواند جریان‌های مهاجرت قانونی و غیرقانونی نیروی کار را محدود کند.

استدلال‌هایی برای الگوهای درآمد و هماهنگی درآمدها

نیروی ادغام چگونه بر الگوهای رشد و درآمد فرامرزی تأثیر می‌گذارند؟ سطح زندگی به طور مطلق که با معیار درآمدهای سرانه واقعی اندازه‌گیری می‌شود طی ۳۰ سال گذشته در اغلب کشورهای در حال توسعه ارتقا یافته است. حتی غیر از کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی موفق، درآمد سرانه واقعی کشورهای درحال توسعه به منزله یک گروه از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ بیش از دو برابر شده است. در همین دوره اغلب کشورهای در حال توسعه پیشرفت‌های اقتصادی زیادی داشته‌اند. پیشرفت‌های اقتصادی بعضی از کشورهای در حال توسعه تماشایی بوده است. برای مثال درآمد سرانه مردم طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ نزدیک به ۱۰ برابر شده است، در حالی که درآمد سرانه مردم تایلند ۵ برابر و مالزی ۴ برابر افزایش داشته است. در کشورهای در حال توسعه نیمکره غربی، میانگین درآمد سرانه بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰ دو برابر شده است، پس از آن شاهد دوره ۱۵ ساله رکود هستیم که به دوران بحران بدهی‌ها و پیامدهای آن شهره است.

در حالی که داستان‌های موفقیت نشانگر امکان پیشرفت‌های شگرف سطح زندگی است، بعضی از کشورها از درک و شناخت قابلیت‌های خود غافل مانده‌اند. به طور نسبی، بیشتر کشورهای در حال توسعه در بالا بردن درآمدهای سرانه خود نسبت به کشورهای صنعتی ناکام بوده‌اند. در واقع، آسیا تنها منطقه پهناوری است که پیشرفت‌های زیادی داشته است و سطح زندگی مردم در بعضی از ممالک آن به سطح زندگی کشورهای صنعتی نزدیک شده است. سطح درآمد سرانه چهار کشور تازه صنعتی شده آسیایی از ۱۸ درصد سطح کشورهای صنعتی در سال ۱۹۶۵ به ۶۶ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است. در دیگر کشورهای آسیایی نیز شکاف درآمدها کاهش یافته است که این روند با توجه به پیشرفت‌های سال ۱۹۸۵-۱۹۹۵ شتاب بیشتری گرفت. اما در میان گروه کشورهای نیمکره غربی، در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، شکاف درآمدها از سال ۱۹۶۵ و به‌خصوص از سال‌های میانه دهه ۱۹۷۰ بیشتر شد. برای مثال در کشورهای نیمکره غربی که درآمد سرانه آنها در سال ۱۹۶۵ دو برابر سطح درآمد سرانه کشورهای تازه صنعتی شده بود، پس از بحران بدهی‌های دهه ۱۹۸۰ درآمد سرانه نسبت به کشورهای صنعتی رفته رفته فاصله گرفت. میانگین سطح درآمد کشورهای آفریقایی به طور نسبی از ۱۴ درصد سطح کشورهای صنعتی در سال ۱۹۶۵ به حدود ۷درصد در سال ۱۹۹۵ تنزل پیدا کرد. آفریقا و آسیا طی ۳۰ سال گذشته موقعیت‌های به نسبت یکسانی داشته‌اند. به نظر می‌رسد که توسعه منطقه‌ای آنها از نظر عملکرد درآمد نسبی از الگوی متوازنی نسبت به یکدیگر پیروی می‌کرده است، به‌خصوص از نظر سهم آنان در تجارت جهانی.

کاهش شدیدی در تحرک کشورهای در حال توسعه از نظر توزیع بین‌المللی میانگین درآمدهای سرانه دیده می‌شود و گرایش فزاینده‌ای برای قطبی شدن کشورها به دو گروه کم‌درآمد و پردرآمد وجود دارد. با استفاده از میزان درآمدهای سرانه میانگین کشورهای در حال توسعه در هر سال برای تدوین یک معیار ۵درجه‌ای - کمترین مقدار برای سطح درآمد صفر تا ۲۰ درصد سطح درآمد ثروتمندترین کشورهای در حال توسعه، درجه دوم برای سطح درآمد ۲۰ تا ۴۰ درصد و به همین ترتیب تا آخر - واقعیت جالبی آشکار می‌شود. از میان ۱۰۸ کشور در حال توسعه که تولیدکننده نفت نیستند و در مورد آنها اطلاعات وجود دارد، ۵۲ کشور در سال ۱۹۶۵ در گروه صاحب کمترین درآمد سرانه قرار می‌گرفتند، اما شمار کشورهای صاحب کمترین درآمد سرانه در سال ۱۹۹۵ به ۸۴ کشور افزایش یافته است. در عین حال، شمار کشورهای

در حال توسعه با درآمد سرانه متوسط به شدت تنزل داشته است. در سال ۱۹۶۵ تنها ۴۹ کشور در گروه رتبه دوم و سوم درآمد سرانه قرار داشتند (بین ۲۰ درصد و ۶۰ درصد سطح درآمد سرانه ثروتمندترین کشور در حال توسعه)، اما شمار کشورهای این گروه از سال ۱۹۶۵ به این سو به ۲۱ کشور تنزل پیدا کرده است. پس طی ۳۰ سال گذشته، بیشتر کشورهای در حال توسعه- یعنی ۸۴ کشور از ۱۰۸ - در سطح گروه با کمترین درآمد سرانه باقی مانده‌اند یا یک رتبه تنزل کرده‌اند. افزون بر این، اکنون کشورهای معدودی با درآمد سرانه متوسط باقی مانده است و تحرک کشورها با گذشت زمان تنزل یافته است. علی‌رغم این که گرایش‌هایی برای پیشرفت کشورها در رسیدن به سطح درآمد سرانه بالاتر و رشد نسبی همگام با اقتصادهای پیشرفته از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ وجود داشته‌است، به‌نظر می‌رسد که نیروهای قطبی شدن از اوایل دهه ۱۹۸۰ شدیدتر شده‌است.

هماهنگ شدن سطح درآمدها مستلزم آن است که درآمد سرانه کشورهای فقیر نسبت به کشورهای ثروتمند با آهنگ سریع‌تری رشد کند. باتوجه به روندهایی که توضیح داده شد، عجیب نیست که این هماهنگی بین درآمدهای سرانه کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای پیشرفته طی دهه‌های اخیر به وجود نیامده است.

عدم هماهنگی سطح درآمد بین کشورها در شرایطی که دلایل گوناگونی برای هماهنگی از طریق ادغام اقتصادی در جهان وجود دارد و به‌خصوص در چارچوب اقتصاد جهانی بازتر و ادغام شده‌تر، غیرمنتظره و توجیه‌ناپذیر است. نخست آن که، تفاوت‌های تکنولوژیک گسترده‌ای بین اقتصادهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه وجود دارد و فرصت بهره‌مندی از پیشرفت‌های متعدد تکنولوژیک برای اقتصادهای در حال توسعه نیز مهیاست. کشورهای فقیرتر با تجارت آزاد و بازارهای مالی آزادتر باید بتوانند از انتقال تکنولوژی بهره‌مند شوند، به‌خصوص از طریق انتقال تکنولوژی که محصول واردات کالاهای سرمایه‌ای است. دوم آن که، نسبت سرمایه به نیروی کار در کشورهای در حال توسعه کمتر از کشورهای پیشرفته است و همین کمبود نسبی سرمایه در کشورهای درحال توسعه منجر به تأخیر بازگشت سرمایه در این کشورها نسبت به اقتصادهای پیشرفته می‌شود. در جهانی که در آن سرمایه آزاد است تا به هر جایی که بازده آن بیشتر است جریان یابد، می‌توان انتظار داشت که بتوان با مهیا کردن شرایط، سرمایه لازم برای رشد درآمد سرانه را به کشورهای در حال توسعه سرازیر کرد. این نیروها می‌توانند به رشد بهره‌وری و بازده اقتصادی و نیز رشد درآمد در کشورهای در حال توسعه بینجامد و در نتیجه احتمال هماهنگی درآمد را در جهان بیشتر کند. پس با توجه به شواهد تجربی دلیل عدم هماهنگی درآمد سرانه چه می‌تواند باشد؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که گرایشی در کشورها برای هماهنگ کردن درآمد سرانه بلندمدت وجود دارد که با سیاست‌ها و منابع خود کشورها حاصل می‌شود. در تحلیل‌های رشد کشورها عواملی که برای رشد درآمد سرانه کشورها مثبت به شمار می‌آیند عبارت‌اند از: سطح مهارت نیروی کار، عدم آشفتگی که بر تصمیم سرمایه‌گذاران تأثیر می‌گذارد، میزان آزاد بودن اقتصاد، ثبات اقتصاد کلان و عدم بی‌ثباتی‌های سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی. پس میزان هماهنگی درآمد سرانه کشورها به این عوامل بستگی دارد و شکاف بین سطح درآمد اولیه و بالقوه از این عوامل تأثیر می‌پذیرد. هرچه شکاف بیشتر باشد، نرخ رشد باید سریع‌تر باشد، اما هماهنگی با سطح درآمدهای جهانی زمان بیشتری می‌برد. برای مثال، در چین ۱۶ سال طول می‌کشد تا شکاف درآمد فعلی آن به نصف میزان درآمد سرانه اقتصادهای پیشرفته برسد، البته اگر نرخ رشد درآمد سرانه واقعی آن در حد ۱۰ درصد سال‌های اخیر حفظ شود. شیلی حتی علی‌رغم آن که کمتر از نصف نرخ چین رشد دارد، اگر نرخ رشد

سال‌های اخیر خود را حفظ کند، فقط ۱۰ سال زمان لازم دارد تا به سطح درآمد اقتصادهای پیشرفته برسد، چون سطح درآمد سرانه در شیلی بالاتر است. این دو مورد نشان می‌دهد که هرچند بیشتر کشورهای در حال توسعه سطح درآمدی هماهنگ با درآمد سرانه اقتصادهای پیشرفته ندارند، اما در این دو مورد میزان رشد و سیاست‌های اتخاذ شده مطلوب و مناسب بوده است و در مدت به نسبت کوتاهی می‌توان به هماهنگی درآمد سرانه با سطح کشورهای پیشرفته دست یافت.

سیاست‌های مؤثر در رشد و توسعه هماهنگی درآمدهای سرانه

در پرتو الگوهای رشد که نشان می‌دهد فاصله سطح درآمدهای سرانه بسیاری از کشورهای در حال توسعه با سطح درآمد اقتصادهای پیشرفته در دهه‌ای اخیر بیشتر شده است، مسئله این که چگونه عملکرد رشد کشورهای در حال توسعه بتواند در کوتاه مدت ارتقا یابد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. ریشه رشد اقتصادی کجاست و چه سیاست‌هایی در هماهنگ کردن درآمد سرانه کشورها با درآمد سرانه ممالک پیشرفته باید اتخاذ کرد؟ به ساده‌ترین بیان، رشد اقتصادی نتیجه انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی، نیروی کار و پیشرفت تکنولوژی تولید است. هرچند نظرها نسبت به اهمیت این عوامل متفاوت است، مطالعه روند رشد در بیشتر کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که انباشت عوامل تولید، به‌خصوص سرمایه فیزیکی بیشترین نقش را در رشد ستانده داشته است. برآوردهای اخیر نشان می‌دهد که طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۹۲ حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد رشد درآمدهای سرانه نتیجه افزایش سرمایه فیزیکی نسبت به کارگر بوده است، در حالی که آموزش حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد نقش داشته است و بقیه عوامل به اندازه درصد باقی مانده مؤثر بوده‌اند. مقایسه کشورهای در حال توسعه با رشد سریع و رشد کند طی سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۸۵ و ۱۹۸۵-۱۹۹۵ نشان می‌دهد که سهم سرمایه گذاری و پس‌انداز از تولید ناخالص داخلی در گروه کشورهای در حال توسعه با رشد سریع بسیار زیاد همراه بوده است. بنابراین می‌توان دریافت سیاست‌هایی که موجب افزایش نرخ سرمایه گذاری و پس‌انداز می‌شود نقش بسیار مهمی در افزایش رشد داشته‌اند، البته اگر سرمایه گذاری مولد باشد. این‌بخش به‌سیاست‌های مهمی می‌پردازدکه درانباشت سرمایه وبازدهی کل عوامل تولید مؤثرهستند.

ثبات اقتصاد کلان

باکاهش عدم قطعیت، ثبات اقتصاد کلان امکان می‌دهد که سرمایه گذاری و پس‌انداز به نحوی پیش رود که به تقویت بنیادهای اقتصادی بینجامد و در نتیجه تخصیص کارآمد و مؤثر منابع ممکن خواهد شد. ثبات اقتصاد کلان همچنین به افزایش اعتماد و اطمینان می‌انجامد، که مشوق سرمایه گذاری داخلی و جریان سرمایه خارجی به درون کشور است. طی سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ میانگین تورم در کشورهای در حال توسعه با رشد سریع سالی ۸ درصد و کسر بودجه حدود ۲ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است، در حالی که در کشورهای در حال توسعه با رشد کند تورم سالانه ۱۴ درصد و کسر بودجه حدود ۶ درصد تولید ناخالص داخلی بود. مطالعات تجربی با استفاده از نمونه‌های کلان کشوری نشان می‌دهد که تأثیر تورم بر رشد اقتصادی با افزایش تورم از آستانه معینی-که بعضی از پژوهشگران آن را ۸ درصد می‌دانند- به شدت منفی است و از تأثیر خطی خارج شده و تأثیراتی تصاعدی پیدا می‌کند. طی دوران تورم اندک تا متوسط، تأثیر جانبی تورم بر رشد ممکن است ناچیز باشد، اما اگر تورم افزایش یابد، تأثیرات منفی به طور

تصاعدی آغاز می‌شود. کسر بودجه زیاد و مداوم نیز رشد اقتصادی را کند می‌کند، چون منجر به کاهش تأمین ذخایر قابل وام گرفتن برای بخش خصوصی می‌شود و سرمایه گذاری خصوصی را کاهش می‌دهد. آرژانتین در این مورد مثال بارزی است. کشوری که رشد اقتصادی آن از ۶ درصد در سال ۱۹۸۹ به نزدیک ۹ درصد در سال ۱۹۹۳ رسید، یعنی زمانی‌که تورم سالانه از نزدیک ۵۰۰۰ درصد به ۱۸ درصد تنزل یافت. هرچند یافتن رابطه مستقیمی بین کسر بودجه شدید و رشد اندک با اتکا به یک مورد دشوار است، اما بیشتر کشورهایی که رشد اقتصادی کمی داشته‌اند صاحب کسر بودجه شدید بودند. کشورهایی چون شیلی و اوگاندا طی دهه ۱۹۸۰ برای رسیدن به ثبات اقتصاد کلان تعدیلات مالی شدیدی برقرار کردند که به تغییر میزان ستانده به میزان زیادی انجامید.

آزادی اقتصادی و بازرگانی

سیاست‌های تجارت خارجی از جمله مهم‌ترین عوامل تسریع رشد اقتصادی و ادغام و یکپارچگی در کشورهای درحال توسعه است. در تجارت آزاد، قیمت‌های داخلی همان قیمت‌های جهانی است و در نتیجه منجر به تخصیص کارآمد منابع می‌شود. تجارت آزاد و سیاست‌های سرمایه‌ای نه تنها امکان بهره‌برداری از مزایای نسبی تولید را برای کشور میسر می‌سازد، بلکه امکان واردات محصولات ارزان قیمت را نیز که اغلب با تکنولوژی پیشرفته تولید شده است فراهم می‌کند. تجارت همچنین به یک کشور امکان می‌دهد تا از انواع گسترده‌تری از کالاهای واسطه‌ای و تجهیزات سرمایه‌ای بهره‌مند شود که بهره‌وری منابع خود کشور را بیشتر می‌کند. انتقال امکاناتی از قبیل تکنولوژی پیشرفته به کشورهای در حال توسعه سازوکار اصلی برای رسیدن به بهره‌وری تا سطح اقتصادهای پیشرفته است. تطبیق جدی بین سیاست‌هایی که تجارت را آزادتر می‌کند و رشد اقتصادی تندتر در این گزارش نشان داده شده است. طی دوران سال ۱۹۸۵-۱۹۹۵، کشورهای درحال توسعه به بیشترین رشد اقتصادی خود دست یافتند، در حالی که این کشورها به منزله یک گروه بالاترین نسبت صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی را داشتند. کشورهای بارشد متوسط و پایین دارای نسبت صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی به میزان نیمی بیش از کشورهای بارشد سریع بودند.

نقش شرکت‌های دولتی

دخالت بسیار زیاد دولت در اقتصاد نقش بخش خصوصی را در فعالیت اقتصادی تنزل می‌دهد و کنترل‌های اجرایی و اداری بر تولید و بازارهای مالی تخصیص منابع مالی را نابهنجار می‌کند. نتیجه این امر رشد و سرمایه گذاری کم و از آن بدتر کیفیت ضعیف سرمایه گذاری است. در میان بسیاری از کشورهای در حال‌توسعه، دخالت مستقیم دولت در فعالیت اقتصادی گسترده و رایج است که با شرکت‌های دولتی که صاحب حقوق انحصاری درشمار زیادی از بخش‌ها، ازجمله در بخش تولید و مالی هستند، انجام می‌گیرد. در حالی که شرکت‌های دولتی در کشورهای درحال توسعه ۱۱ درصد تولید ناخالص داخلی را طی سال‌های دوره ۱۹۷۸-۱۹۹۱ تولید کرده‌اند، دخالت آنها در کشورهای صنعتی به حدود ۵ درصد محدود بوده است. در کشورهایی نظیر اتیوپی، سومالی، سریلانکا و تانزانیا، سهم شرکت‌های دولتی در تولید بیش از ۳۰ درصد است.

درحالی که سهم بخش دولتی در اقتصاد در بسیاری از کشورهای درحال توسعه فقیرتر زیاد است، بسیاری از کشورهای درحال توسعه موفق‌تر نیز سهم زیادی از نظر تولید تحت کنترل دولت دارند. به هرحال، در موارد موفق‌تر، تنزل شدیدی در دخالت شرکت‌های دولتی طی سال‌های اخیر دیده می‌شود. برای مثال، در استان تایوان چین، سهم چنین شرکت‌هایی در ستانده تولید صنعتی از ۵۶ درصد در سال ۱۹۵۲ به حدود ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۰ و حدود ۱۱ درصد در سال ۱۹۹۰ تنزل یافته است. سهم شرکت‌های دولتی در ستانده تولید صنعتی در چین نیز به شدت تنزل یافته است. اما سهم شرکت‌های دولتی از منابع مالی هنوز در چین زیاد است که سیاست اقتصاد کلان را پیچیده‌تر می‌کند و به رشد آسیب می‌زند مگر آن که به سرعت کاهش یابد. عملکرد اغلب شرکت‌های دولتی ناکارآمد است و علی‌رغم جایگاه انحصاری آنها سودمندی ناچیزی دارند یا حتی زیانده هستند و بارمالی سنگینی بر دوش دولت‌ها به شمار می‌آیند. برای مثال، در هند طی سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۴ سود حاصل پس از کسر مالیات به عنوان درصدی از کل فروش در شرکت‌های خصوصی ۴ برابر بیشتر از شرکت‌های دولتی در بخش‌های مشابه بوده است. اصلاحات ساختاری مبتنی بر بازار (Market - Oriented) که دخالت دولت را در بخش‌های نامولد بازار محدود می‌کند (نظیر بخش بهداشت و درمان، آموزش و بخش‌های زیربنایی) و برکارایی دولت می‌افزاید، می‌تواند با کاستن از اشتباهات و تشویق درک بهتر بخش خصوصی رشد بیشتر را شتاب بخشد.

آزادسازی مالی

فعال کردن پس‌اندازها و تخصیص کارآمد آنها در میان طرح‌های سرمایه‌گذاری رقابتی مستلزم ثبات بازارهای مالی با ابزارهای هدفمند، هوشمندانه و خوب طراحی شده است. مطالعات با استفاده از اطلاعات بلندمدت نشان از تطبیق پایدار و مثبت بین رشد و شاخص‌های توسعه‌مالی و همچنین بین سطح اولیه بلوغ بخش مالی و رشد پس از آن است. کشورهایی که رشد آنها اندک است، نسبت به اقتصادهای بارشد سریع توسعه مالی بسیار سطح پایین و عقب‌افتاده‌ای دارند، چنانکه نسبت پول در گردش به تولید ناخالص داخلی آنها نشان می‌دهد. علی‌رغم رابطه مثبت بین توسعه مالی و رشد اقتصادی که نتیجه تأثیر دوجانبه است و در حالی‌که دلایلی در دست است که کشورهایی باتوسعه سریع آزادی مالی کمی داشته‌اند، توسعه محدود بازارهای مالی و سازمان‌های مالی یک مانع جدی در مسیر توسعه اقتصادی همه جانبه است. همچنین، به‌طور فزاینده‌ای معلوم می‌شود که آزادسازی مالی مستلزم همراه شدن با قوانین و مقررات قدرتمند سازمان‌های مالی برای اقتصادی است که می‌کوشد به بالاترین سطح سودمندی دست یابد.

حاکمیت

تأثیر شیوه‌های اصلاح اقتصادی بر رشد اقتصادی پایدار و کامیابی بلندمدت اغلب به کیفیت حاکمیت بر یک اقتصاد بستگی دارد. تعریف مبانی و مفهوم حاکمیت ساده و صریح نیست و داوری در مورد کیفیت آن ذهنی است، اما مطالبی نیز وجود دارد که بر سر آنها توافق همگانی پذیرفته شده است. در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، عدم شفافیت و ثبات سیاست‌گذاری دولتی و دخالت بی‌حد و مرز دولت و قانون‌گذاری آزاردهنده در فعالیت‌های اقتصادی مایه اصلی گسترش رشوه و فساد شده است. حاکمیت ضعیف و فساد نه‌تنها درآمدهای مالیاتی دولت را تنزل می‌دهد و به عدم توازن مالی و کاهش سرمایه‌گذاری دولتی در

بخش‌هایی چون بهداشت و درمان و آموزش می‌انجامد، بلکه سرمایه گذاری مستقیم داخلی و خارجی را نیز تحلیل می‌برد. حمایت ناکافی از حقوق مالکیت‌های خصوصی و حاکمیت ضعیف قانون نیز از جمله موانع بسیار مهم رشد اقتصادی است. دخالت کمتر دولت در امور اقتصادی و شفافیت بیشتر سیاست‌های قانون‌گذاری رشوه و فساد را کمتر می‌کند و به دولت امکان می‌دهد تا به دنبال وظایف اصلی خود باشد – حفظ نظم و عدالت، تخصیص منابع دولتی به اولویت‌های اصلی، سرمایه گذاری در بخش بهداشت و درمان و آموزش، کمک به حفظ ثبات اقتصاد کلان و ایجاد شبکه‌های تأمین اجتماعی هدفمند و باصرفه. درحالی‌که تعیین اثربخشی حاکمیت و گستره فساد دشوار به نظر می‌رسد، مطالعاتی که برمبنای شاخص‌های اولیه و تا اندازه‌ای ذهنی انجام شده است نشان می‌دهد که ضعف در این زمینه بسیار با اهمیت است و تأثیرات منفی پایداری بر رشد دارد. مطالعات دیگر با استفاده از شاخص‌های دیگر برای اثربخشی و تأثیر دولت نشان می‌دهد که عواملی چون کیفیت دیوانسالاری (شامل میزان خودمختاری و استقلال آن از فشارهای سیاسی)، خطرات ضعف دولت و عواملی از این دست تأثیر اندکی بر رشد دارد.

سیاست‌های منابع انسانی: آموزش و رشد جمعیت

سرمایه گذاری در آموزش و سرمایه انسانی به کسب مهارت می‌انجامد که باعث افزایش بهره‌وری و کارایی و استفاده گسترده‌تر از تکنولوژی موجود می‌شود و نیز باعث تسریع توسعه فن‌آوری‌های نوین می‌گردد. سطح سرمایه انسانی اولیه در کشورهای بارشد بسیار بیش از کشورهای کم‌رشد است که اهمیت چنین سرمایه گذاری‌هایی را نشان می‌دهد. تحلیل رسمی‌تر نیز نشان می‌دهد که سطح اولیه آموزش، به خصوص در سطوح ابتدایی، عامل مهمی در رشد بعدی است. به هرحال، مطالعات متعدد نشان می‌دهد که تغییر سطح آموزش تأثیر بسیار مثبتی بر رشد داشته است. معلوم شده است که آموزش عالی نقش بسیار مثبتی در رشد دارد و هزینه آموزش دولتی به منزله سهمی از تولید ناخالص داخلی ارتباط مثبت و مهمی بارشد دارد. این یافته‌ها نشان می‌دهند که کیفیت آموزش اهمیت دارد. همچنین، عوامل اجتماعی نظیر ماهیت سازمان‌ها و مؤسسات در جامعه، برآهنگ توسعه اقتصادی در یک کشور تأثیر می‌گذارد. سطح ابتدایی توسعه اجتماعی نیز که در آن سرمایه انسانی مؤلفه مهمی است، بی‌اندازه برای رشد بعدی درآمد سرانه و بهره‌وری اهمیت دارد.

در میان بسیاری از کشورهای فقیرتر، نرخ زیاد رشد جمعیت، تلاش‌های افزایش سطح آموزش و بهداشت را بی‌اثر می‌کند. هرچند رشد سریع جمعیت نیروی کار را افزایش می‌دهد و ظرفیت ستانده اقتصادی را بالا می‌برد، تحلیل‌های کشوری براساس اطلاعات بلندمدت نشان داده است که رشد جمعیت تأثیری منفی بر رشد درآمد سرانه دارد. در بسیاری از کشورها، علی‌رغم تلاش‌هایی که برای مهار رشد جمعیت انجام گرفته و باتوجه به فرهنگ و ارزش‌های ملی که در هرکشور متفاوت بوده است، پیشرفت اندکی در این مورد به‌دست آمده است. در این موارد، توسعه اقتصادی و اجتماعی بلندمدت و گریز از مدار فقر برای موفقیت بیشتر در کاهش نرخ رشد جمعیت بی‌اندازه اهمیت دارد.

ادغام اقتصادی و اهمیت مکمل‌های سیاسی

در حالی که سیاست‌ها در همه مواردی که در بالا توضیح داده شد می‌تواند به ترغیب انباشت سرمایه فیزیکی

و انسانی و توسعه تکنولوژی کمک کند و در نتیجه به رشد اقتصاد کشور بیانجامد، به نظر می‌رسد که سیاست‌های خاصی به ویژه اهمیت دارد. برای مطالعه تأثیرات بعضی از این سیاست‌ها بر رشد اقتصادی، اطلاعات مربوط به ۱۱۰ کشور درحال توسعه طی دوره سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ گردآوری شد، یعنی دوره‌ای که در آن فرایند ادغام جهانی که پیش‌تر توضیح داده شد با آهنگ تندی ادامه داشت. اطلاعات در مورد میزان آزادبودن بازرگانی و تجارت از پیش گردآوری شده بود؛ میزان ثبات اقتصاد کلان با انحراف معیار نرخ تورم نشان داده شد و میزان دخالت دولت در اقتصاد نیز با سهم هزینه‌های دولت از تولید ناخالص داخلی نشان داده شد، که علی‌رغم این که بهترین معیار دخالت دولت نیست اما مشکلات کمتری نسبت به دیگر روش‌ها دارد. کشورها به سه گروه «زیاد»، «متوسط» و «کم» تقسیم‌بندی شدند که مرز تقسیم آنها براساس معیارهای آماری است، هرچند اندکی انتخاب اختیاری نیز اعمال شده است. کشورهای درحال توسعه که میانگین رشد تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی آنها درسال ۱۹۸۵-۱۹۹۵، ۲/۹درصد یا بالاتر بوده است به عنوان کشورهای بارشد «زیاد» طبقه‌بندی شدند (مثل شیلی، تایلند و اوگاندا)، کشورهایی که نرخ رشد آنها بین ۰/۵درصد و ۲/۹ درصد درسال بود به عنوان کشورهای با رشد متوسط طبقه‌بندی شدند (مثل کلمبیا، مراکش و پاکستان) و کشورهایی که نرخ رشد آنها کمتر از ۰/۵ درصد در سال بود به عنوان کشورهای بارشد کم طبقه‌بندی شدند (مثل کامرون، اکوادور و زامبیا). در مجموع ۲۸ درصد کشورهای درحال توسعه به عنوان کشورهای بارشد زیاد طبقه‌بندی شدند، درحالی که ۴۴ درصد به عنوان کشورهای با رشد کم طبقه‌بندی شدند.

سه نوع سیاست کلی در کشورها دیده شده است. حدود $\frac{1}{5}$ همه کشورهای درحال توسعه در سری اطلاعات موجود اقتصادهای بسته‌ای دارند، ثبات اقتصاد کلان آنها ضعیف است و صاحب دولت‌های بزرگ و پرشماری هستند و سیاست‌های آنها بدترین و نامناسب‌ترین نوع سیاست‌هاست. $\frac{1}{5}$ دیگر کشورها تا اندازه‌ای از نظر اقتصادی آزاد هستند، ثبات اقتصاد کلان آنها متوسط و دولت آنها از نظر اندازه متوسط است. بخش دیگر کشورها از نظر اقتصادی بسیار آزاد هستند و ثبات اقتصاد کلان آنها زیاد است و دولت آنها از نظر اندازه کوچک یا متوسط است که بهترین سیاست‌ها را دارند. همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، تطبیق نیرومندی بین سیاست‌ها و رشد درآمدها دیده می‌شود: کشورهایی با موقعیت بازرگانی آزاد، اقتصاد کلان پایدار و با دولت به نسبت کوچک نسبت به کشورهای کمتر آزاد و ناپایدار و با دولت بزرگ رشد بهتری دارند.

شاید جالب‌ترین یافته این باشد که هیچ کدام از این سیاست‌های پیش‌گفته به نظر نمی‌رسد که به خودی خود برای تضمین رشد زیاد کشورها کافی باشد. یعنی آن که عملکرد خوب در یک بخش، اما عملکرد ضعیف یا متوسط در دو بخش دیگر عامل رشد اندک است. برای مثال، در میان کشورهایی که آزادترین نظام‌های بازرگانی را دارند، اما ثبات اقتصاد کلان آنها ضعیف است و دولت‌هایی بزرگ یا متوسط دارند، حدود $\frac{1}{4}$ رشد زیادی دارند و حدود نیمی از آنها رشد اندکی دارند. به همین ترتیب، از میان ۲۴ کشوری که کوچک‌ترین دولت‌ها را از نظر اندازه دارند، اما آزادی و ثبات اقتصادی ضعیفی دارند، فقط $\frac{1}{5}$ به رشد بالا دست یافته‌اند و نیمی از آنها رشد ضعیفی دارند. بافرض اتخاذ سیاست تک بعدی، احتمال ناکامی در موارد آزادبودن زیاد اقتصاد بسیار بیش از اندازه کوچک دولت است.

تحلیل‌ها همچنین نشان می‌دهند که عملکرد ضعیف در یک زمینه از سیاست‌ها می‌تواند اقتصاد را عقب

نگه‌دارد، حتی اگر سیاست‌های دیگر مطلوب و مناسب باشد. برای نشان دادن لزوم سیاست‌هایی که باید به‌طور همه‌جانبه خوب باشند - یعنی آن که همه سیاست‌ها مناسب اتخاذ شده باشند - کشورهایی را فرض کنید که ثبات کلان بالایی دارند و دولت آنها کوچک یا متوسط است، اما آزادی اقتصادی کمی دارند: فقط $\frac{1}{5}$ این کشورها رشد سریعی داشته‌اند و $\frac{2}{5}$ آنها رشد کندی داشته‌اند یا در کشورهایی که آزادی اقتصادی و ثبات متوسط یا زیادی دارند. اما اندازه دولت به طور آزاردهنده‌ای بزرگ است، کمتر از $\frac{1}{3}$ آنها رشد سریعی داشته‌اند، در حالی که حدود $\frac{2}{3}$ آنها رشد کندی داشته‌اند.

مهم‌ترین درسی که از این یافته‌ها می‌گیریم آن است که هیچ سیاستی به تنهایی برای رشد سریع کافی نیست و دست کم یک حد متوسطی از موفقیت سیاست‌ها در چند زمینه برای رسیدن به رشد سریع لازم است. یعنی آن که سیاست‌های خوب به طور دوجانبه تأثیر می‌گذارند و تأثیر می‌پذیرند و مکمل‌های سیاست‌ها بی‌اندازه اهمیت دارند. برای مثال، در یک اقتصاد به نسبت آزاد و باز، بازارهای مالی می‌توانند سیاست‌های نامناسب اقتصاد کلان را کیفر و سیاست‌های خوب را پاداش دهند که شدت کیفر و پاداش آن بسیار بیش از اقتصاد بسته است. کشورهای درحال توسعه که موفقیت زیاد یا متوسطی در هر سه زمینه سیاست‌هاداشته‌اند، $\frac{3}{5}$ شانس داشته‌اند تا طی سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ به رشد سریع دست یابند و $\frac{3}{4}$ آنها رشد متوسطی داشته‌اند یا رشد آنها سریع بوده است (۱۷ از ۲۱ کشور)، که اهمیت تکمیل‌کنندگی سیاست‌ها را نشان می‌دهد. کمتر از $\frac{1}{4}$ این کشورها رشد کندی داشته‌اند. این تحلیل ساده نشان‌دهنده رابطه محکم بین سیاست‌های خوب و دستاوردهای رشد خوب نیست و به طور حتم استثناهایی در این قانون وجود دارد که نتیجه تأثیر عوامل متعدد دیگر است (عوامل اجتماعی و سازمانی، اعطای منابع و نظایر آن) که همچنین تأثیر نیرومند آنها بررشد را نشان می‌دهد. برای مثال، اروگوئه از نظر بازرگانی زیاد باز نیست و طی سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ ثبات اقتصاد کلان متوسطی داشته‌است، با این همه رشد اقتصادی سریعی نیز داشته است. در کشورهای دیگر نیز از جمله در «بوتسوانا»، علی‌رغم بخش دولتی پرشمار و بزرگ، رشد اقتصادی به نسبت سریع است. نکتهٔ دیگری که این تحلیل روشن می‌کند این است که از میان ۱۱۰ کشور در حال توسعه که اطلاعات در مورد آنها طی سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۹۵ وجود دارد، هدف رشد درآمد بیش از همه از طریق پیگیری سیاست‌های مبتنی بر بازار به دست آمده است (یعنی از طریق سیاست‌های آزادی بازرگانی و تجارت و دولت‌های کوچک تا متوسط) و به‌خصوص در محیطی که ثبات اقتصاد کلان محسوس است.

دستاوردهای جهانی شدن و اجتناب از انزوا

در کشورهایی که مبانی به نسبت نیرومندی دارند و نوع سیاست‌هایی که در تحلیل بالا اشاره شد به رشد انجامیده است، آزادی اقتصادی به فرایند ادغام می‌انجامد. مالزی و تایلند مثال کشورهایی هستند که این ویژگی‌ها را دارند. سیاست‌گذاری در این کشورها با حفظ جایگاه سیاست مبتنی بر بازار، حفظ ثبات اقتصادکلان و ارتقای زیرساخت و تأمین نیروی کار ماهر چنانکه نیاز اقتصاد تأمین برآورده شود به‌دست‌می‌آید. فشارهای گداخت اقتصادی اغلب با جریان‌های سرمایه‌ای نیرومند رو به درون کشور دنبال شده است و تجارب نشان می‌دهد علی‌رغم این که جریان‌های سرمایه می‌تواند مکمل پس‌انداز داخلی باشد و به عملکرد اقتصادی قدرتمند بیانجامد، بدون سیاست‌های مناسب یا در شرایط شوک‌های خارجی، چنین جریان‌هایی می‌تواند آسیب‌پذیری یک کشور در برابر آشفتگی‌های مالی داخلی و خارجی را بیشتر کند. این

مسئله در بحران مکزیک دیده شد، که دوباره اهمیت حفظ ثبات مالی و اقتصاد کلان و موزانه پایدار پرداخت‌ها را بارزتر می‌کند. افزون براین، کمبود نیروی کار ماهر می‌تواند سطح دستمزدها را بالاتر ببرد، رقابت‌پذیری خارجی را تحلیل برد و به فشارهای تورمی بیانجامد. این مسئله نشان می‌دهد که اصلاحات بازار کار می‌تواند برای مقابله با چنین محدودیت‌های بالقوه‌ای نیز ضروری باشد.

کشورها همچنین باید به سرمایه گذاران داخلی در متنوع کردن سرمایه خود در سطح جهان کمک کنند، تا خطر سرمایه کمتر شود و از افزایش قیمت‌هادر بخش املاک و مسکن و دیگر بازارهای سرمایه داخلی جلوگیری شود. در این زمینه، کاهش محتاطانه و آرام کنترل سرمایه‌ها در چارچوب سیاست‌های توسعه نظام بانکداری داخلی سالم، همراه با سیاست مبادلات ارزی که تاحد زیادی انعطاف‌پذیر باشد، بار تعدیل مالی راکاهش می‌دهد و تعادل بهتری بین ابزارهای سیاست‌گذاری از طریق بخش مالی توسعه یافته‌تر برقرار می‌کند. افزون بر این، بسیاری از کشورها نظیر چین، تایلند و مالزی تقاضای بسیار سریع الرشدی برای حمل ونقل و دیگر امکانات عمومی داشته‌اند. مشارکت بخش خصوصی در این زمینه‌ها، از جمله در مالزی (در تأسیسات بندری)، فیلیپین (نیرو و برق) و شیلی (در امکانات عمومی) می‌تواند مکمل سیاست‌های دولت در رفع مشکلات بدون تحمیل بار مالی اضافی بردوش دولت باشد.

سیاست‌های اجتناب از منزوی شدن

بسیاری از کشورهایی که در ردیف‌های پایین جدول توزیع درآمد سرانه جهانی قرار دارند با شرایط سختی رو به رو هستند، از جمله کمبود سرمایه انسانی، ضعف منابع پایه و ناپایداری سیاسی - شامل جنگ‌های داخلی و منازعات منطقه‌ای که مانع رشد و سرمایه گذاری است. بسیاری از این کشورها بدهی‌های دولتی زیادی نیز دارند که شامل بدهی خارجی نیز هست که براثر سال‌ها مدیریت مالی ضعیف، شوک‌های قیمت کالا، ناپایداری اقتصاد کلان و حاکمیت دولتی ضعیف انباشته شده است. با این همه، شماری از کشورهای درحال توسعه این موانع را رفع کرده‌اند و شتاب گرفتن رشد تولید ناخالص داخلی در بعضی از کشورها بااصلاحات ساختاری و اقتصاد کلان همراه بوده است که از سال‌های اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شده است. شمار کشورهای منطقه جنوب صحرای آفریقا که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آنها بیش از ۴درصد است به آرامی از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ از ۱۴ به ۲۵ کشور افزایش یافته است و شمار کشورهای با رشد منفی از ۱۸ به ۹ کشور تنزل یافته است. اوگاندا، که اصلاحات دشواری را از اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز کرده بود فاصله درآمد خود را با کشورهای پیشرفته در دهه ۱۹۹۰ کمتر کرد و هند در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶، ۷درصد رشد داشت، که نشان‌دهندهٔ تأثیرات برنامه آزادسازی اقتصادی بود که از سال ۱۹۹۲ آغاز شد. میانگین درآمد سرانه واقعی ویتنام در سال ۱۹۹۰ کمتر از یک درصد سطح کشورهای پیشرفته بود، اما ۷درصد در سال از نظر درآمد سرانه رشد داشته است که اصلاحات ساختاری و اقتصاد کلان به آن شتاب می‌داد. با این همه، باتوجه به سطح پایین درآمد سرانه در این کشورهای درحال توسعه، نرخ‌های رشد زیاد باید سال‌ها حفظ شود تا شکاف درآمد باکشورهای پیشرفته مرتفع گردد.

همان‌طور که تحلیل تکمیل‌کنندگی سیاست‌ها در بالا نشان می‌دهد، استراتژی موفق برای رشد مستلزم آزادی در برابر تجارت بین‌الملل، ثبات اقتصاد کلان و دخالت محدود دولت در اقتصاد است. سیاست‌های بازرگانی حمایتی، نظیر تعرفه‌های سنگین و موانع گسترده غیرتعرفه ای آشکارا مانع ادغام بسیاری از

کشورها در اقتصاد جهانی است. برای مثال درکشورهای جنوب صحرای آفریقا، میانگین تعرفه‌ها حدود ۲۷درصد و در کشورهای شرق آسیا ۱۵درصد است و نسبت پوشش موانع غیرتعرفه‌ای بسیار بیشتر از سریع‌الرشدترین گروه کشورهای درحال توسعه است. سهم کشورهای جنوب صحرای آفریقا از تجارت جهانی دست‌کم تا اندازه‌ای به سبب چنین سیاست‌هایی از ۳درصد در میانه دهه ۱۹۵۰ به کمی بیش از یک‌درصد درسال ۱۹۹۵ تنزل کرده است و در سال‌های اخیر، این منطقه فقط حدود ۳درصد کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی درکشورهای درحال توسعه را جذب کرده است. بسیاری از کشورهای کم‌درآمد با کاهش موانع غیرتعرفه‌ای در چارچوب قراردادهای دور اروگوئه نیازمند بهبود رقابتی بودن صادرات‌شان هستند، که درگذشته رفتاری ترجیحی نسبت به آنها اعمال می‌شد.

کشورهای فقیر افزون بر بازتر کردن اقتصاد خود نیازمند اصلاح عملکرد دولت‌های‌شان هستند. این کشورها نیازهای زیادی در زمینه‌های بهداشت، آموزش و مسائل زیربنایی دارند، اما هزینه‌های دولت بیشتر صرف امور دفاعی و نظامی (دست‌کم تا سال‌های اخیر)، پرداخت سوبسید به شرکت‌های زیان‌ده و ناکارامد دولتی و بخش‌های اداری دولتی ناکارامد می‌شود. هزینه‌ها را باید صرف کاربردهای عام‌المنفعه‌تر کرد و به‌خصوص در مواردی که از کمک‌های بین‌المللی استفاده می‌شود، اجرای طرح‌ها را باید ارتقا بخشید. دولت‌های این کشورها نیازمند اصلاح نظام‌های درآمدزایی خود هستند. در بیشتر کشورها، معافیت‌های اختیاری و اجرا و حاکمیت ضعیف درعمل به تحمیل نرخ‌های مالیات سنگین بر مبنای اخذ مالیات خود سرانه انجامیده است. نتیجه آن است که بخش‌های مشمول مالیات انگیزه زیادی برای فرار از مالیات دارند. بسیاری از دولت‌ها برای جبران کسری‌های مالی سنگین خود به موانع و سرکوبگری مالی رو می‌آورند که به توسعه بازارهای مالی ضربه می‌زند یا بعضی از دولت‌ها به نشر اسکناس بی‌پشتوانه متوسل می‌شوند که باعث شعله‌ور شدن آتش تورم است، بعضی از دولت‌ها نیز به استقراض سنگین در بازارهای کوچک سرمایه داخلی پناه می‌برند که مانع سرمایه گذاری خصوصی و عامل افزایش بدهی دولتی است. این سیاست‌ها به آتش تورم دامن می‌زند و بی‌ثباتی اقتصاد کلان را افزایش می‌دهد.

بسیاری از کشورهای فقیر با کوهی از بدهی‌های خارجی رو به رو هستند، از جمله بدهی به سازمان‌های چند ملیتی. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای کاستن از مشکلات بدهی‌ها در کشورهای فقیر بدهکار یک ابتکار عمل مشترک به کار بستند که کمک ویژه‌ای برای کشورهایی است که از سیاست‌های سالم پیروی می‌کنند، اما این کشورها با متوسل شدن به شیوه‌های سنتی و متداول خلاص شدن از بار بدهی‌ها در حفظ جایگاه خارجی پایدار ناکام ماندند.

در بیشتر کشورهای فقیر و کشورهای درحال توسعه فقیر سابق، مزایای اجرای دوجانبهٔ بازگشت به جایگاه معتبر در نظر خارجیان، آزادی تجاری بین‌المللی بیشتر، ثبات اقتصاد کلان داخلی و حاکمیت خوب با هزینه‌های دولتی مبتنی بر اولویت‌های حساب شده می‌تواند به نرخ رشد بیشتر و ادغام سریع‌تر بیانجامد.

فصل پنجم- ادغام کشورهای درحال گذر اقتصادی در اقتصاد جهانی

ادغام دوباره کشورهای درحال‌گذر اقتصادی در اقتصاد جهانی عنصری ضروری در روند تحول این کشورهاست. این کشورها طی مدت ۵۰ سال یا بیشتر در مرزهای برنامه‌ریزی متمرکز گرفتار بوده‌اند که

نه‌تنها اقتصاد داخلی را به ویرانی کشانده است، بلکه روابط اقتصاد بین‌الملل را نیز تخریب کرده است. تجارت بین‌الملل و پرداخت‌ها به طور عمده تحت تأثیر دولت‌هاست تا نیروهای بازار و این گروه از کشورها روابط اقتصادی محدودتری با بخش‌های دیگر جهان دارند و در عین حال در پی الحاق و پیوند بیشتر با یکدیگر هستند. روابط بازرگانی و مالی بین اقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز و اقتصادهای بازار ضعیف شده است، درحالی که بین اقتصادهای بازار قوی‌تر شده است. ناکامی این آزمون عاقبت آشکار شد. پیش از تغییر به برنامه‌ریزی متمرکز، شماری از کشورهای اروپای مرکزی صاحب درآمد سرانه‌ای معادل نصف و $\frac{۲}{۳}$ اقتصادهای پیشرفته اروپای غربی بودند؛ در پایان این آزمون به میزان بسیار زیادی از این نظر عقب افتادند.

کشورهای در حال‌گذر اقتصادی اکنون میراث درون‌نگری به‌جا مانده از برنامه‌ریزی متمرکز را کنار گذاشته‌اند و به دنبال پیوستن به اقتصاد جهانی هستند که از مزایای روابط اقتصادی آزاد بین‌المللی برخوردار است. این فرایند ادغام، از طریق جریان‌های مالی و بازرگانی، مثل دیگر عناصر در فرایند تحول زمان زیادی می‌طلبد، به خصوص باتوجه به آشفتگی‌هایی که برنامه‌ریزی متمرکز به بار آورده است و انزوای ناشی از آن بسیار ژرف بوده است. این آشفتگی‌ها، هرچند به تخریب فیزیکی سرمایه منجر نشده است، از بعضی جنبه‌ها با مصائب اروپای غربی طی جنگ جهانی دوم برابری می‌کند. درهمین مورد، جبران خسارات جنگ جهانی دوم در اروپای غربی یک دهه یا بیشتر طول کشید. بیشتر کشورهای درحال‌گذر اقتصادی اکنون پنج تا هفت سال است که تحول را آغاز کرده‌اند. نتیجه فرایند ادغام دوباره چیست و چه دستاوردهایی برای ما به ارمغان می‌آورد؟ پاسخ به این سؤال موضوع بحث این فصل است.

بخش نخست این فصل به بررسی پیشرفت‌های به‌دست آمده در آزادسازی بازرگانی و ترتیبات پرداخت‌ها اختصاص دارد. سیاست اصلی در این زمینه به طور عمده به ادغام دوباره هدف و یکپارچه کردن آن بستگی دارد. نشان داده شده است که تفاوت‌های چشمگیری بین کشور در آهنگ و گستره آزادسازی تجاری وجود دارد. بعضی از کشورها به طور کامل موانع و محدودیت‌های معاملات حساب‌جاری را کنار زده‌اند و بعضی دیگر گام‌هایی به سوی جریان‌های مالی آزاد برداشته‌اند.

بخش دوم این فصل به توسعه‌های انجام شده از زمان آغاز تحول از نظر رشد و توزیع تجارت می‌پردازد. چنین به‌نظر می‌رسد که برای بیشتر کشورها جهت‌گیری عمده دوباره‌ای به سوی جریان‌های بازرگانی و تجارتی به وجود آمده است، چنانکه تمرکز تجارت با شرکای سابق در «شورای همکاری‌های اقتصادی دوجانبه» (CMEA) جای خود را به توزیع متوازن‌تر و بازاری‌تر صادرات و واردات داد. به خصوص کشورهای اتحادیه اروپا که از نظر جغرافیایی به هم نزدیک هستند اکنون نقش بسیار مهم‌تری پیدا کرده‌اند. ادغام دوباره فزاینده در نظام تجارت جهانی همواره با رشد بهره‌وری و دستمزدها در کشورهای درحال‌گذر اقتصادی همراه بوده است و این پیوندهای بازرگانی نشانگر جریان بی‌اندازه مهمی است که این کشورها از طریق آن دانش فنی و مهارت‌های مدیریتی را فرا می‌گیرند. علی‌رغم این‌که محدودیت‌های تجارتی در اقتصادهای پیشرفته به طور کلی مانع بزرگی برای صادرات بیشتر کالاهای ساخته شده به شمار نمی‌آید، محدودیت‌ها شامل محصولات صنعتی «حساس» خاص و محصولات کشاورزی است، یعنی در مواردی که اقتصادهای درحال‌گذر در آن زمینه‌ها از مزیت نسبی برخوردارند و این محدودیت‌ها هنوز وجود دارد و مانع بزرگی در راه توسعه کامل پیوندهای بازرگانی محسوب می‌شوند.

بخش پایانی این فصل به بررسی ادغام کشورهای درحال گذر اقتصادی در نظام مالی جهانی می‌پردازد. پیشرفت در این زمینه کمتر از زمینه بازرگانی بوده است. این مسئله پیش‌بینی شده بود، چون توسعه روابط مالی و جریان‌های مالی به عواملی بستگی دارد و از راه‌هایی باید دنبال شود که از توسعه روابط بازرگانی بسیار پیچیده‌تر و دشوارتر است، از جمله به نظام قانونی سرمایه گذار پسند (Investor - Friendly) و چارچوب حقوق مالکیت‌ها، مالیات و حاکمیت. ثبات اقتصاد کلان، ثبات سیاسی، سالم بودن نظام مالی داخلی و اطمینان سرمایه گذاران. چنانکه تجربه در بسیاری موارد نشان داده است، رسیدن به آستانه مطلوب موارد پیشگفته زمان زیادی می‌طلبد، حتی اگر سالم‌ترین، بهترین و مناسب‌ترین سیاست‌ها برای تثبیت اقتصادی و اصلاح اتخاذ شود.

شواهد مطرح شده در این فصل نشان می‌دهد که ادغام دوباره اقتصادهای درحال گذر در اقتصاد جهانی هنوز باشتاب بسیار زیادی دنبال می‌شود و رشد این مسئله بین کشورها بسیار متفاوت است. وجود این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم محکم نبودن پیوندها، تا اندازه‌ای به این دلیل که عوامل دیگر نیز دخالت دارد، کشورهای پیشرفته‌تر در فرایند تحول - از نظر پیشرفت کلی در زمینه سیاست‌های ثبات و اصلاح - تمایل دارند که در ادغام دوباره پیشرفت کنند و همچنین از نظر عملکرد اقتصادی به نسبت رشد بیشتری داشته باشند. کشورهایی که بیشترین پیشرفت را داشته‌اند به طور کلی بیشتر در زمینه بازرگانی رشد کرده‌اند تا در زمینه جریان‌های مالی. اما بعضی از کشورها عقب‌مانده‌اند و معدودی هیچ پیشرفتی نداشته‌اند.

آزادسازی تجارت و پرداخت‌ها

تجارت بین‌الملل در نظام برنامه‌ریزی متمرکز نسبت به کشورهای پیشرفته با اقتصاد بازار و کشورهای درحال توسعه نقش کمتری دارد. کشورهای با برنامه‌ریزی متمرکز که تاحد زیادی از نظام بازرگانی جهانی دور افتاده‌اند و بیشتر به توزیع مسئولیت‌های تولید در میان کشورهای «شورای همکاری‌های اقتصادی دوجانبه» بیش از مزیت نسبی خود وابسته شده‌اند از بسیاری مزیت‌های بازرگانی محروم مانده‌اند. کشورها با اتکا به برنامه‌ریزی متمرکز از نظام مالی بین‌المللی نیز جدا می‌مانند و در نتیجه ارزهای ملی آنها تبدیل‌پذیر نیست و بخش‌های داخلی و نظام‌های پرداخت برای بقا در نظام معاملات بین‌المللی تجهیز نمی‌شوند. اقتصادهای برنامه‌ریزی شده به وام‌های بین‌المللی دسترسی داشته‌اند، اما استقراض خارجی از سوی بانک‌های دولتی به نمایندگی از دولت‌ها صورت می‌گیرد و در نتیجه هیچ رابطه مستقیمی بین این جریان سرمایه‌ها و فعالیت اقتصادی داخلی و شرایط مالی وجود ندارد.

ارز و مسئله پرداخت‌ها

وضعیت ارزی منظم و سیاست محکم و اساسی نرخ مبادلات ارزی همراه با نظام مؤثر بانکداری و پرداخت‌ها و عملکرد شایسته بازارهای ارزی همگی پیش نیاز ادغام مالی بین‌المللی هستند. کشورهای اروپای شرقی و کشورهای بالتیک توانستند در این زمینه پیش از مرحله گذر اقتصادی پیشرفت کنند، که علت آن وجود یا دستیابی به استقلال ارزهای ملی و هماهنگی سریع با جریان‌های مالی و بازرگانی اقتصادهای پیشرفته، به خصوص در اروپای شرقی بود. ازسوی دیگر، روسیه و بیشتر کشورهای اتحادشوروری سابق با دوره طولانی ابهام در زمینه ترتیبات پولی روبه رو بوده‌اند.

بیشتر اقتصادهای اروپای شرقی و مرکزی که وارث ارزهای ملی بودند، به سوی تبدیل‌پذیری حساب‌جاری در مراحل اولیه تحول اقتصادی حرکت کردند. به همین ترتیب، کشورهای بالتیک اندکی پس از استقلال گام‌های اساسی معرفی ارزهای تبدیل‌پذیر را برداشتند؛ استونی و پس از آن لیتوانی نیز وضعیت ارزی خود را روشن کردند. استونی و لتونی (Latvia) در واقع ارزهایی به کمال تبدیل‌پذیر ارائه کردند و هیچ کنترلی برسرمایه اعمال نمی‌کنند و لیتوانی نیز در عمل از این کنترل‌ها استفاده نمی‌کند. روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق بدون توجه به تجزیه اتحاد شوروی در پایان سال ۱۹۹۱، به همکاری درمحور روبل ادامه می‌دهند. اما تلاش‌های حفظ سلطه روبل ناکام ماند و کشورهای عضو بر سر یک ساختار سازمانی قابل کار و قوانین هماهنگی پولی به توافق نرسیدند.

تا اوایل سال ۱۹۹۴ همه کشورهای منطقه غیر از تاجیکستان ارزهای مستقل یا کوپن‌هایی را به جریان انداخته بودند. تاجیکستان ارز خود را در ماه می سال ۱۹۹۵ به جریان انداخت، در حالی که گرجستان و اکراین ارزهای ملی موقتی خود را با ارزهای دائمی به ترتیب در سپتامبر سال ۱۹۹۵ و سپتامبر سال ۱۹۹۶ جایگزین کردند. پیشرفت در تبدیل‌پذیری حساب‌جاری با پذیرش تعهدات و الزامات بند هشتم مفاد مصوبه صندوق بین‌المللی پول از سوی شمار زیادی از کشورها شتاب بیشتری گرفته است.

چند کشور در حال گذر اقتصادی نیز گام‌هایی به سوی تبدیل‌پذیری حساب سرمایه برداشته‌اند، که به واقعیت پیوستن نهایی آن به حرکت آزاد سرمایه خواهد انجامید و لازمه عضویت در اتحادیه اروپاست. همان‌طور که در بالا اشاره شد، کشورهای بالتیک از محدودیت‌ها و موانع حساب سرمایه از زمان آغاز تحول استفاده نکرده‌اند. کشورهای عضو «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه» (OECD)، جمهوری چک، مجارستان و لهستان اقداماتی برای تسهیل جریان‌های سرمایه انجام داده‌اند. از جمله سرمایه گذاری داخلی، مالکیت املاک در کوتاه‌مدت و سرمایه گذاری مالی در خارج به شکل بلندمدت. محدودیت‌های اساسی جریان‌های سرمایه در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته در حال گذر اقتصادی هنوز باقی مانده است – شامل وضع محدودیت‌هایی برای درآمدهای ارزی و ممنوعیت مالکیت تساوی حقوق خارجی – اما این محدودیت‌ها در عمل اغلب کار را مختل می‌کنند.

کشورهای درحال گذر اقتصادی میراث یک نظام بانکداری و تسویه مالی هستند که برای انجام پرداخت‌های غیرمتمرکز (آزاد) بین کشورها طراحی نشده است. به خصوص روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروری سابق با مشکلات حادی در پرداخت‌ها رو به رو هستند که میراث فروپاشی اتحاد شوروی است، چنانکه نتوانسته‌اند محور بودن «روبل» را پایدار نگه‌دارند. از آغاز سال ۱۹۹۴، با به جریان انداختن ارزهای جدید و حذف فزاینده کنترل‌هایی که بر حساب‌های مربوطه اعمال می‌شد، فرصت‌های حمایت مالی غیرمتمرکز از تجارت در منطقه وضع بهتری پیدا کرد. اما مشکلات همچنان باقی است، به طوری که ترخیص کالا از گمرکات گاهی بیش از دو هفته طول می‌کشد. تسهیلات مالی بازرگانی و سازوکار مقابله با نوسانات نرخ ارز و مقابله با خطرات عدم پرداخت‌ها و عدم انجام تعهدات هنوز روشن نیست. چند کشور – بلاروس، ترکمنستان و به خصوص ازبکستان – هنوز محدودیت‌های زیادی بر بازارهای ارزی خود اعمال می‌کنند.

آزادسازی بازرگانی

آهنگ و گسترده آزادسازی بازرگانی در میان کشورهای درحال گذر اقتصادی بسیار با یکدیگر تفاوت دارد و شماری از کشورها، به خصوص جمهوری‌های بالتیک و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به سرعت به سوی برقراری نظام‌های بازرگانی به نسبت آزاد پیش می‌روند. مشارکت در اصلاح بازرگانی در این کشورها خود در ابتدا موجب اخلال در فرایند تحول می‌شود ونیز ممکن است به سردرگمی بازرگانی با دیگر کشورهای منطقه منجر شود، به همین دلیل تشکیل مناطق آزاد تجاری ضروری به نظر رسیده است. از جمله این مناطق یکی «منطقه تجارت آزاد اروپای مرکزی» یا (CEFTA) است، که از کشورهای جمهوری چک، مجارستان، لهستان، جمهوری اسلواک و اسلوانی تشکیل شده است و دیگر منطقه آزاد تجاری بالتیک که از سه جمهوری بالتیک تشکیل شده است. تلاش‌های تشکیل مناطق آزاد تجاری در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) که خطر سردرگمی بازرگانی را نیز به دنبال دارد هنوز در مرحله اولیه است.

علی‌رغم پیشرفت‌های به دست آمده، موانع بازرگانی هنوز در میان کشورهای درحال گذر اقتصادی، حتی برای تجارت بین مناطق آزاد تجاری وجود دارد، به خصوص با محدودیت‌هایی که برای تجارت کالاهای تولیدی صنایع سبک و محصولات کشاورزی وضع شده است، یعنی برای بخش‌هایی که سهم عمده‌ای در صادرات کشورهای درحال گذر اقتصادی دارد. این محدودیت بر واردات به شکل موانع تعرفه‌ای و مالیات اضافی بر واردات اعمال می‌شود. علی‌رغم این که بیشتر موانع صادراتی برداشته شده است، این موانع در بعضی موارد با شیوه‌های اجرایی و اداری که مانع تجارت است جایگزین شده است. افزون براین، روحیه حمایت از صنایع و محصولات داخلی در کشورهایی که اصلاح اقتصادی آنها متوقف شده رشد فزاینده‌ای داشته است. برای آن که کشورهای درحال گذر اقتصادی از توسعه روزافزون بازرگانی بهره‌مند شوند، گام‌هایی یک جانبه و چند جانبه بیشتری برای کاهش موانع تجاری باید برداشته شود.

دسترسی پایدار به بازارهای صادراتی در اقتصادهای توسعه یافته – یعنی مقصد اکثر صادرات از کشورهای غیر CIS– نیز برای کشورهای درحال گذر اقتصادی بی‌اندازه اهمیت دارد. شماری از کشورهای بالتیک و اروپای مرکزی و شرقی در آغاز دوران تحول اقتصادی خود در پرتو «گات» جایگاه مطلوبی پیدا کرده‌اند و تعدادی از این کشورها از دسترسی ترجیحی به بازار طبق قوانینی نظیر «موافقتنامه اروپا» که اتحادیه اروپا پذیرفته است برخوردار شده‌اند. عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO) برای کشورهای درحال گذر اروپای مرکزی و شرقی نیز در نظر گرفته شده است، البته غیر از آلبانی، کرواسی و جمهوری «مقدونیه» یوگسلاوی سابق که عضویت آنها همراه با عضویت مغولستان در دست بررسی است. کشورهای بالتیک، روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق نیز درخواست کرده‌اند که به سازمان تجارت جهانی بپیوندند. با این وجود. موانع دیگری از جمله سهمیه‌های واردات برسرراه صادرات «کالاهای حساس» از کشورهای درحال گذر اقتصادی وجود دارد، از جمله در برابر صادرات محصولات کشاورزی، آهن و فولاد، پارچه و پوشاک و کفش که همه آنها کالاهایی هستند که کشورهای درحال گذر اقتصادی نسبت به اقتصادهای پیشرفته در آن زمینه از مزیت‌های نسبی برخوردارند. صادرات کشورهای درحال گذر اقتصادی با وضع عوارض بر واردات ارزان (Antidumping) نیز آسیب می‌بیند و موفق‌ترین شرکت‌های صادراتی از چنین عوارضی به شدت آسیب می‌بینند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کوشیدند تا همکاری‌های بازرگانی

خود را براساس مذاکرات دولتی و قراردادهای تحویل دوجانبه کالا ادامه دهند. غیز از ترکمنستان، دخالت مستقیم دولت در تجارت کاهش یافته است. اما کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به مذاکره در مورد قراردادهای تحویل ادامه می‌دهند و بهای بعضی از تولیدات بازرگانی هنوز در این کشورها کمتر از سطح قیمت جهانی است، هرچند حرکت به سوی قیمت‌گذاری براساس بازار در این کشورها ادامه دارد. این دخالت دولت در تجارت، بازسازی صنعتی را با مشکل مواجه می‌کند، قیمت‌های نسبی را تغییر می‌دهد و انگیزه‌هایی برای انباشت بدهی کشورها به وجود می‌آورد و سوبسید دادن به قیمت‌ها باعث ایجاد بار مالی برای دولت می‌شود. این نکته مهم است که دخالت دولت درحال کاسته شدن است.

تقویت و تغییر ماهیت تجارت

از زمان آغاز تحول اقتصادی، تجارت به خصوص با اقتصادهای پیشرفته به بخش بسیار مهم اقتصاد کشورهای درحال گذر اقتصادی تبدیل شده است. در بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، نسبت تجارت به ستانده از ۱۰درصد یاکمتر درسال ۱۹۹۰ به بیش از ۲۰درصد در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته است. در کشورهای بالتیک، روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق، سهم تجارت از تولید ناخالص داخلی تنزل یافته است، اما این نکته نشانگر اضمحلال تجارت در اتحاد شوروی سابق است، در حالی که تجارت با مناطق دیگر جهان به خصوص در کشورهای بالتیک رونق می‌گیرد. میزان آزادبودن تجارت در کشورهای درحال گذر اقتصادی درحال حاضر با اقتصادهای پیشرفته و کشورهای درحال توسعه قابل قیاس است. اما تا اندازه‌ای باید احتیاط کرد، چراکه به دلایلی شاید ستانده کمتر از حد واقعی درنظر گرفته شده باشد، چنانکه شاید نسبت بازرگانی به ستانده بیش از حد واقعی در نظر گرفته شده باشد.

تغییر رویه جامع بازرگانی در ادامه اضمحلال برنامه‌ریزی متمرکز، همراه با سقوط تقاضای واردات و تنزل ستانده در بیشتر کشورهای درحال گذر اقتصادی اجتناب‌ناپذیر بود و الگوهای مصنوعی تجارت در داخل نظام سابق با روابط بازرگانی مبتنی بر نیروهای بازار جایگزین شد. این مسئله به تجارت فزاینده با اقتصادهای پیشرفته، به خصوص در اروپا انجامید. این تغییر در جریان‌های بازرگانی برخلاف دادوستد محض با کشورهای با برنامه‌ریزی متمرکز دولتی سابق در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی نیز رواج یافته است. این کشورها نه تنها از نزدیکی جغرافیایی با اروپای غربی، که اکنون ۶۰درصد تجارت با آن انجام می‌شود سود می‌برند، بلکه وضعیت اقتصادی جدید، اصلاحات سریع‌تر و ثبات اقتصاد کلان و جنبش‌های سریع‌تر در دسترسی به بازار که اقتصادهای پیشرفته امکان داده‌اند نیز برای این کشورها سودمند بوده است. اما، این وابستگی بسیار زیاد به بازارهای صادراتی اروپای غربی، صادرات کشورهای اروپای شرقی و مرکزی را به خصوص نسبت به رشد در کشورهای اتحادیه اروپا حساس می‌کند، چنانکه در جریان کند شدن رشد در نیمه اول سال ۱۹۹۶، صادرات به اروپای غربی نیز تنزل یافت. تجارت میان کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به تازگی رونق زیادی گرفته است، به خصوص بین کشورهای منطقه آزاد بازرگانی اروپای مرکزی، جایی که رشد تجارت در نیمه اول سال ۱۹۹۶ حدود ۶تا ۹ درصد بود. با این همه، غیر از تجارت بین جمهوری‌های چک و اسلواک، این تجارت حدود ۶ تا ۱۰ درصد کل تجارت در هریک از کشورهای عضو منطقه آزاد بازرگانی اروپای مرکزی است. تجارت با کشورهای درحال توسعه هنوز بین ۱۰ تا ۱۵ درصد کل تجارت را تشکیل می‌دهد.

برای بالتیک، روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق، تجارت با اقتصادهای پیشرفته اکنون بسیار مهم‌تر از دوران برنامه‌ریزی متمرکز است، به خصوص پس از تغییراتی که از سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ و در دوران «پروسترویکا» انجام شد. مشکلات پرداخت‌ها به تنزل شدید تجارت مبتنی بر «روبل» در میان کشورهای تازه استقلال یافته مستقل مشترک‌المنافع انجامید. تنزل تجارت با متلاشی شدن الگوهای تولید مصنوعی برنامه‌ریزی متمرکز که به جابه‌جایی مواد خام و به خصوص انرژی متکی است تشدید شد. اضمحلال تجارت در بخش انرژی و دیگر کالاهای به تنزل شدید ستانده و در نتیجه به تنزل شدید تجارت محصولات نهایی (تمام شده) انجامید. حذف موانع بازرگانی، آزادسازی پرداخت‌ها و رواج دادن ارزهای قابل تبدیل در بسیاری از کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به احیای تجارت در این کشورها انجامید و همچنین تجارت بین کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و کشورهای بالتیک و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی را رونق بخشید. ارزش تجارت بین کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ۲۵درصد بین نیمه اول سال۱۹۹۵ و نیمه اول سال ۱۹۹۶ رشد داشت که ۹درصد نسبت به سال ۱۹۹۴ افزایش داشته است. هرچند بیشتر رشد تجارت از نظر ارزش تجارت نتیجه افزایش قیمت کالاهاست تا افزایش حجم تجارت.

کشورهای بالتیک به سرعت تجارت را آزاد می‌کنند، مگر در زمینه محصولات کشاورزی که هنوز در لتونی و لیتوانی تحت حمایت است. در هر دو کشور لتوانی و لیتوانی دخالت دولت کم شده است و جریان تجارت بیشتر به سوی کشورهای صنعتی است. هرچند روسیه هنوز نخستین یا دومین شریک تجاری بزرگ برای هر سه کشور بالتیک است، این کشورها به طور عمده از تضعیف تجارت بین روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی اجتناب می‌کنند.

طی دوران تحول اقتصادی ترکیب کالاهای تجارتی نیز عوض شده است. صادرات بسیاری از کشورهای اروپای مرکزی و شرقی آرام آرام از مواد خام به صادرات تولیدات صنایع سبک از جمله پارچه، کفش و پوشاک تغییر کرده است. این موفقیت در صادرات کالاهای ساخته شده نشانگر هزینه‌های کارگری کم‌نسبت به اقتصادهای صنعتی و سهمیه‌های صادراتی برای هرکشور است که در بازارهای صادراتی در اتحادیه اروپا و ایالات متحده تعیین شده است، که از کشورهای درحال گذر در برابر رقابت با صادرکنندگان کشورهای درحال توسعه، حمایت می‌کند. سرمایه گذاری مستقیم خارجی نیز در موفقیت صادرات نقش‌داشته است و کشورهایی چون جمهوری چک، مجارستان، جمهوری اسلواک و اسلونی اکنون می‌توانند از مجتمع‌هایی که با سرمایه و تکنولوژی خارجی بنا شده است به اتحادیه اروپا اتومبیل و دیگر محصولات صادر کنند. اما کالاهای اساسی و شبه تولیدات[1] اکنون ۴۰ تا ۵۰ درصد صادرات کشورهای منطقه آزاد تجاری اروپای مرکزی را تشکیل می‌دهد و این رقم در کشورهای کمتر پیشرفته از نظر گذر اقتصادی مثل بلغارستان و رومانی بیشتر است. صادرات موادغذایی و محصولات کشاورزی به اروپای غربی در سال ۱۹۹۶ تنزل یافت و صادرات به روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع به شدت افزایش یافت. واردات ماشین‌آلات و تجهیزات حتی علی‌رغم کند بودن رشد در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی هنوز زیاد است، که نشانه شناور بودن سرمایه گذاری است که برای رشد اقتصادی این کشورها در آینده بی‌اندازه اهمیت دارد. تغییر و تنوع دادن به ساختار تولید هنوز مسئله مهمی برای کشورهای مستقل مشترک المنافع است، که بعضی از آنها به شدت به صادرات شمار اندکی از کالاها متکی هستند، مثل پنبه در

1. Semimanufactures.

ترکمنستان و ازبکستان و موادغذایی و دیگر محصولات کشاورزی در مولداوی.

توسعه تجارت: پیش نیازها و پیامدها

تجربه کشورهای درحال گذر اقتصادی، به خصوص کشورهای پیشرفته‌تر در تحول اقتصادی شماری از عوامل را نشان می‌دهد که رشد اقتصادی و تجارت را تسهیل می‌کند. کشورهایی که سریع‌تر در نظام تجارت جهانی ادغام شده‌اند عموماً کشورهایی بوده‌اند که سیاست‌های تثبیت اقتصاد کلان موفق را زودتر دنبال کرده‌اند. هرچند کشورهایی چون جمهوری چک و لهستان از شرایط کلی بهتری نسبت به دیگر کشورهای درحال گذر اقتصادی برخوردار بوده‌اند، موفقیت اولیه آنها در تثبیت شرایط اقتصادی بود که به سرمایه گذاران داخلی و خارجی اطمینان داد در این کشورها سرمایه گذاری کنند و جریان سرمایه خارجی را به کشور وارد کنند، که در مقابل به رشد و افزایش تجارت انجامید. تجربه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع اهمیت عملکرد مطلوب در تسویه حساب‌های بین‌المللی و سازوکار پرداخت‌ها را روشن‌تر کرد. ضعف نظام پرداخت‌ها اغلب نتیجه نظام معاملات تهاتری (پایاپای) بوده است و مانع عمده تجارت محسوب می‌شود. گام مهم بعدی برای ایجاد شرایط مناسب توسعه تجارت حل مسئله تبدیل‌پذیری ارز است که پیش از این اشاره شد. حل این مسئله مستلزم تثبیت اقتصاد کلان است، چون عملکرد ضعیف اقتصاد کلان، به‌خصوص به شکل تورم بالا یا نامعقول، به عدم ثبات بازارهای آزاد ارزی می‌انجامد.

همچنین معلوم شده است که توسعه تجارت رابطه مثبتی با رشد بازده اقتصادی دارد، هرچند تعیین میزان دقیق این رابطه دشوار است، چراکه تغییرات عمده فروشی در ساختار اقتصادهای درحال گذر یافتن معیارهای رشد بازده را اغلب دشوار می‌سازد. اصلاح ساختاری اقتصاد داخلی به‌خصوص برای افزایش رشد صادرات اهمیت دارد، چراکه معیارهای تغییر قیمت داخلی بر بازده تأثیر معکوسی دارد و توان رقابت شرکت‌ها را در بازار صادرات کاهش می‌دهد. حتی در بعضی کشورها تفاوت‌های عجیبی در دستمزدها و رشد بازده در صنایع مختلف دیده می‌شود که نتیجه رشد نامتعادل خصوصی‌سازی و آزادسازی قیمت‌ها و تجارت است. رشد واردات نیز به افزایش بازده و ستانده می‌انجامد، که تا اندازه‌ای به این علت است که واردات می‌تواند دروازه ورود فن‌آوری نوین به کشور باشد.

دستمزدها و رقابت‌ها

به تقریب همه کشورهای درحال گذر اقتصادی در ابتدا به دنبال سقوط برنامه‌ریزی متمرکز با کاهش شدید ارزش ارزهای خود مواجه می‌شوند و سپس با آغاز ثبات اقتصاد کلان ارزش ارزهای آنها به طور واقعی افزایش می‌یابد. این افزایش واقعی ارزش ارزها با افزایش قیمت‌ها همراه است که آهنگ افزایش آن تندتر از افزایش قیمت در کشورهای صنعتی است، درحالی که نرخ مبادله نسبت به ارزهای کشورهای صنعتی ثابت است یا کندتر از اختلاف تورم از ارزش ارز آنها کاسته می‌شود. افزایش واقعی ارزش ارزها در اطلاعات نرخ‌های مبادله واقعی دوجانبه در برابر دلار و مارک آلمان و اطلاعات نرخ‌های مبادله واقعی چند جانبه براساس وزن‌های تجارتی مشهود است. افزایش ارزش واقعی که پیامد فاز نخستین ثبات در اغلب کشورهای درحال گذر اقتصادی است بیشتر نتیجه کنارگذاشتن ارزش‌گذاری کمتر ارزهاست که پیش‌تر بروز کرده بود. با این وجود، افزایش ارزش واقعی پایدار که اتفاق افتاده بود به این نگرانی‌ها دامن زد که

کالاهای کشورهای درحال گذر اقتصادی امکان رقابت بین‌المللی خود را از دست بدهد و به موانع واردات و سوبسیدهای صادرات منجر شود و نیز به آزاد کردن سیاست‌های پولی مبتنی بر نرخ مبادله اسمی پایدار به عنوان ابزاری برای مقابله با تورم منتهی شود.

خیلی از نگرانی‌ها در مورد از دست رفتن توان رقابت به رشد سریع دستمزدها به دلار تأکید دارند که در بیشتر کشورهای در حال گذر به طور شگفت‌آوری افزایش یافته است. بخشی از این افزایش نشانگر کاهش ارزش ارزها در کشورهای درحال گذر اقتصادی است. به هرحال، ادامه این روند نه تنها نشان‌دهنده مزیت تبدیل‌پذیری ارزهاست، بلکه به بازده بیشتر می‌انجامد که محصول تغییر ساختار صنعتی و ژرف‌تر کردن بازار سرمایه در بستر تحول اقتصادی و تحولاتی است که انتظار می‌رود به رشد دستمزدها بیانجامد.

درحالی که رشد دستمزدها به دلار در اقتصادهای پیشرفته‌تر اروپای مرکزی و شرقی تا اندازه‌ای در سال ۱۹۹۶ کندتر شد، این روند به نوعی نشانگر افزایش ارزش‌دلار، به خصوص در برابر مارک آلمان و دیگر ارزهای اروپایی بود (مارک آلمان ارز مهم‌ترین شریک تجاری بیشتر کشورهای درحال گذر اقتصادی است). با محاسبه دستمزدها به مارک آلمان، دستمزدها در بیشتر کشورهای درحال گذر اقتصادی در سال ۱۹۹۶ رشد زیادی داشت و هزینه‌های کارگری به مارک آلمان را افزایش داد و نگرانی‌هایی در مورد توان رقابت به وجود آورد.

دلیل این نگرانی روشن است، زیرا افزایش دستمزدها در رابطه با بازده نیروی کار در هرکشور در حال گذر تا حدی که هزینه نیروی کار را افزایش دهد منجر به برهم خوردن موازنه بازرگانی می‌شود. به هرحال، علی‌رغم رشد دستمزدها به ارز اقتصادهای پیشرفته، معلوم نیست که دستمزدها تاحد تحمل‌ناپذیری در کشورهای درحال گذر افزایش یافته باشد. با فرض ادامه بازسازی اقتصادی، ژرف‌تر کردن سرمایه و در نتیجه رشد بهره‌وری و بازده، افزایش دریافت دستمزدها به دلار قابل پیش‌بینی است، هرچند بازهم نسبت به کشورهای صنعتی دستمزدها پایین است.

پیشرفت باادغام مالی

شکست برنامه‌ریزی متمرکز و ترتیبات بازرگانی مربوطه در میان اقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز به چند دلیل پشتیبانی مالی از خارج را ضروری ساخته است. نخست آن که، حرکت به سوی قیمت بازار جهانی منجر به کسری رابطه مبادله در بسیاری از کشورهای درحال گذر اقتصادی، به خصوص درکشورهای واردکننده انرژی خواهد شد. دوم آن که، ایجاد امکان تبدیل‌پذیری ارزها در حساب‌جاری نیز مستلزم پشتیبانی ارزی خارجی کلان است. سوم آن که، افزایش شدید استقراض خارجی طی دهه ۸۰ در شماری از کشورها به وضعیت ناپایدار بدهی خارجی انجامیده است و در بعضی موارد باید برای بازپرداخت بدهی‌ها مهلت قانونی قائل شد. سرانجام و عام‌تر آن که منابع مالی مورد نیاز برای احیا و مدرنیزه کردن ساختار صنعتی و زیربنای لازم بسیار بیش از ظرفیت پس‌اندازهای داخلی است.

مشکلات مالی در روسیه و دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق بسیار شدیدتر است. در اتحاد شوروی‌سابق، نظام ویژه انتقالات مالی از طریق بودجه مرکزی و تحویل کالا (به خصوص سوخت و انرژی) ارزان‌تر از قیمت‌های بازار جهانی، به بیشتر جمهوری‌ها امکان داده بود تا بیش از تولید خود مصرف کنند، درحالی که روسیه بیش از دیگران به عنوان کمک کننده شناخته می‌شد. پس از فروپاشی اتحاد شوروی،

انتقال صریح کنار گذاشته شد و صادرکنندگان عمده انرژی یعنی روسیه و ترکمنستان بهای تحویل نفت وگاز به کشورهای اتحاد شوروی سابق را تا نزدیک قیمت‌های جهانی بالا بردند. نتیجه وارد آمدن شوک‌های شدید به رابطه مبادله درکشورهای بالتیک و کشورهای واردکننده انرژی در اتحاد شوروی سابق بود. کشورهایی که از بالاترین انتقال آزاد سرانه پیش از تحول بهره‌مند بودند، یعنی گرجستان و مولداوی، بیش ازهمه زیان دیدند و رابطه مبادله آنها به ترتیب بیش از ۳۵درصد و ۴۳ درصد از نظر تجارت بین کشوری در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۴ تنزل یافت.

از آغاز فرایندتحول اقتصادی، معلوم شد که نیازهای مالی اقتصادهای درحال گذر را نمی‌توان فقط از طریق بازارهای مالی خصوصی برآورده کرد. گروه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش اصلی را در سازماندهی تلاش‌های پشتیبانی مالی رسمی، از جمله برای زمان‌بندی بازپرداخت بدهی‌ها داشته است. افزون بر پشتیبانی مالی از طرف خود این مؤسسات، به کارگیری شرایطی که مؤسسات «برتون وودز» تعیین می‌کردند یک عنصر تسهیل کننده برای ارائه کمک‌های مالی رسمی بوده است، از جمله پشتیبانی از موازنه پرداخت‌ها از سوی اتحادیه اروپا و دیگر اقتصادهای پیشرفته. در عین حال، معلوم شد که پشتیبانی مالی رسمی در مقیاس بزرگ و دوران طولانی امکان‌پذیر نیست. هدف اصلی کمک مالی رسمی، کمک به کشورهای در حال گذر برای تحمل شوک‌های خارجی، ثبات بخشیدن به اقتصاد کلان و انجام اصلاحات ساختاری بوده است، تا شرایطی برای جذب سرمایه‌های خصوصی خارجی ایجاد شود.

تا اوایل سال ۱۹۹۷، به تقریب همه اقتصادهای در حال گذر از پشتیبانی و کمک‌های مالی مؤسسات «برتون وودز» و دیگر کمک‌های رسمی برخوردار بودند. جریان سرمایه خالص رسمی متوسط تا بلندمدت به اقتصادهای در حال گذر طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۶ حدود ۸۰ میلیارد دلار بوده، که ۱۷ میلیارد دلار آن را صندوق بین‌المللی پول تأمین کرده است. وام‌های رسمی راه افزایش جریان‌های سرمایه خصوصی را هموار کرد. که سهم آن از کل پشتیبانی مالی از ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۶۵ درصد در سال ۱۹۹۶ افزایش یافت که به طور عمده به افزایش جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی نسبت داده می‌شود.

سهم جریان‌های مالی رسمی به اروپای مرکزی و شرقی به شدت تنزل یافته است. کشورهای پیشرفته‌تر در فرایند گذر اقتصادی از پشتیبانی مالی خصوصی به طور کامل برخوردارند و دیگر به کمک مالی رسمی متکی نیستند. شماری از کشورها که در مرحله میانی گذر اقتصادی هستند، مثل قزاقستان، مولداوی، رومانی و روسیه از سرمایه‌های مالی متوسط تا بلندمدت در بازارهای مالی بین‌المللی بهره‌مند بوده‌اند، در حالی که همچنان به کمک‌های مالی رسمی نیز متکی هستند. نقش فزاینده جریان‌های مالی خصوصی در هر دو گروه کشورها در بخش بعدی به تفصیل بحث می‌شود.

نقش فزاینده پشتیبانی مالی خصوصی

بسیاری از اقتصادهای در حال گذر همواره به کمک‌های مالی خصوصی دسترسی داشته‌اند. همچنان‌که ثبات اقتصاد کلان به نرخ‌های بهره زیاد داخلی و نرخ‌های مبادله پایدار بستگی دارد، کمک‌های مالی خصوصی در ابتدا به شکل جریان‌های کوتاه مدت، شامل بازگشت سرمایه‌های فراری از کشور بستگی پیدا می‌کند. چنین جریان‌هایی اغلب به اندازه اقتصاد نیز بستگی پیدا کرده که ملاحظات زیادی را در سیاست پولی ایجاب می‌کند. مرحله بعدی در توسعه کمک مالی خصوصی به این کشورها به افزایش اهمیت

جریان‌های پایدارتر متوسط تا بلندمدت بستگی دارد. این بخش به بررسی تجربه کشورهای در حال گذر در جذب سه شکل اصلی کمک‌های مالی خصوصی متوسط تا بلندمدت می‌پردازد: وام‌های بین‌المللی و وام‌های سندیکایی، سرمایه گذاری مستقیم خارجی وسرمایه گذاری خارجی درحمایت‌ازبدهی داخلی‌وبرقراری‌تساوی‌حقوق.

استقراض خارجی و بازارهای قرضه

شماری از کشورهای در حال گذر اقتصادی رشد بسیار زیادی در دسترسی به استقراض بین‌المللی و بازارهای قرضه داشته‌اند. دسترسی به این بازارها می‌تواند به وام‌گیرندگان خوش حساب کمک کند تا نیازهای مالی خود راکه بیش از توان و ظرفیت بازار داخلی است برآورده کنند و می‌تواند به عنوان منبع ارزشمند نیروی تخصصی و مالی به شمار آید. شرایط اساسی اقتصادی لازم برای یک کشور در حال گذر در دسترسی به بازارهای بین‌المللی، افزون بر ثبات معقول اقتصاد کلان و پیشرفت با اصلاح ساختاری، تعدیل روابط با اعتبار دهندگان در مورد بروز مشکلات بازپرداخت و وضعیت بدهی خارجی پایدار است. برای این کشورهای در حال گذر اقتصادی که با مشکل بازپرداخت بدهی‌ها پیش یا پس از آغاز تحول رو به رو بوده‌اند، قراردادهایی که با اعتبار دهندگان رسمی در «باشگاه پاریس»[1] و اعتبار دهندگان تجاری در «باشگاه لندن»[2] امضا شد، برای بهره‌مندی دوباره به بازارهای مالی بین‌المللی ضروری بود.

بسیاری ازاقتصادهای با برنامه‌ریزی متمرکز، از جمله اتحاد شوروی، به سرعت استقراض خارجی خود را در دهه ۱۹۸۰ افزایش دادند و سرانجام نتوانستند بدهی‌های خود را طبق برنامه بازپرداخت کنند. لهستان از پیش با مشکل بازپرداخت بدهای خارجی روبه‌رو بود، درحالی که بلغارستان یک طرفه، مدت بازپرداخت بدهی‌های خارجی خود را در ابتدای سال ۱۹۹۰ به تعویق انداخت. تجزیه دو کشور از بدهکارترین کشورهای جهان یعنی اتحاد شوروی و یوگسلاوی مسئله بدهی‌های خارجی را پیچیده‌تر کرد.

پیشرفت‌هایی اساسی در سال‌های نخست فرایند تحول در تعدیل روابط با وام‌دهندگان باشگاه «پاریس» و «لندن» به انجام رسید و این فرایند اکنون نزدیک به اتمام است. شماری از مسائل در رابطه با مطالبات موروثی شوروی از کشورهای در حال توسعه، مطالبات تسویه نشده بین کشورها و بدهی‌های دولت‌های مستقل مشترک المنافع به یکدیگر و مطالبات اعضای سابق شورای کمک‌های اقتصادی دوجانبه به روسیه هنوز حل نشده باقی مانده است. بازپرداخت بدهی کشورهای در حال توسعه به روسیه و بدهی‌های بین دولتی که کشورهای کم درآمد مستقل مشترک‌المنافع طرف بدهکار آن هستند مستلزم مذاکرات بیشتری در مورد کاستن از بدهی‌ها و برنامه زمانی جدید بازپرداخت آنهاست.

به هرحال، این بحث‌ها نباید مانع ادغام بیشتر روسیه و دیگر کشورهای مستقل مشترک المنافع در بازارهای مالی بین‌المللی شود.

قراردادهایی که با باشگاه لندن و پاریس و دیگر اعتباردهندگان منعقد شد، همراه با رشد درآمدهای صادراتی، بیشتر کشورهای در حال گذر اقتصادی را در موقعیتی قرار داد که بتوانند بدهی‌های خارجی عقب‌افتاده خود را پرداخت کنند و عاقلانه برنامه استقراض‌های دیگر را دنبال نمایند. فشار بدهی‌ها، که با

1. Paris Club.
2. London Club.

نسبت بدهی خارجی ناخالص به صادرات اندازه‌گیری می‌شود در آلبانی، بلغارستان و لهستان تا اندازه زیادی کاسته شده است که به طور عمده نتیجه قراردادهای مربوط به بدهی‌هاست. با این معیار، بار بدهی‌های مجارستان، که به عنوان یک کشور بسیاربدهکار وارد فرایند تحول اقتصادی شد نیز بسیار سبک‌تر شد، در حالی که هیچ قراردادی برای به تعویق انداختن بدهی‌هایش امضا نکرده بود. اما کشورهایی چون کرواسی، جمهوری چک، اسلواک و اسلوانی حتی از زمان پیش از آغاز تحول اقتصادی کشورهای به نسبت کمتر بدهکاری بودند.

در ادامه قراردادهایی که به موجب آنها روسیه به عنوان طرف بدهکار همه بدهی‌های خارجی شوروی قلمداد شد، دیگر کشورهای مستقل مشترک المنافع فرایند تحول رادر شرایطی مطلوب‌تر آغاز کردند، در حالی که روسیه خود یک سری قراردادهای جداگانه با اعتبار دهندگان خارجی منعقد کرد. براساس نسبت ناخالص بدهی به صادرات و طبق معیار طبقه‌بندی بانک جهانی، در سال ۱۹۹۶ چهار کشور در حال گذر اقتصادی ارمنستان، بلغارستان، مجارستان وجمهوری قرقیز، بدهی متوسطی داشتند، در حالی‌که آلبانی و گرجستان به‌شدت بدهکار بودند. پیشرفت‌های اخیری که در دسترسی به بازارهای مالی بین‌المللی پدید آمده است از شمار فزاینده کشورهایی که اعتبار بین‌المللی از مؤسسات اعتباردهنده عمده جهانی دریافت کرده‌اند و همچنین از شمارفزاینده کشورهایی که خواهان دریافت اعتبار بین‌المللی هستند مشخص می‌شود. در دو سال گذشته، کشورهایی که در فرایند تحول اقتصادی پیشرفته‌تر بودند نیز از نظر دریافت وام‌ها و اعتبارات بین‌المللی در صدر جدول اعتبار گیرندگان قرار داشتند. هفت کشور در حال گذر اقتصادی- جمهوری چک، مجارستان، لهستان، اسلواک، کرواسی، لتونی و اسلونی - به عنوان کشورهای عمده سرمایه‌پذیر قلمداد می‌شوند.

شمار زیادی از کشورها و محدوده وسیعی از وام‌گیرندگان در بازارهای بین‌المللی مالی حضور یافته‌اند. تا پایان سال ۱۹۹۴، فقط سه کشور - جمهوری چک، مجارستان و اسلواک - مقدار وام‌های خود را در بازار مالی افزایش دادند. شمار کشورهای در حال گذر اقتصادی که از بازارهای بین‌المللی وام گرفته‌اند، ناگهان در سال ۱۹۹۵ افزایش یافت. چنانکه لهستان و رومانی پس از غیبت طولانی وارد این بازارها شدند و برای نخستین بار لتونی و لیتوانی اوراق قرضه بین‌المللی صادر کردند و قرقیزستان نخستین وام بین‌المللی خود را دریافت کرد. شمار وام‌گیرندگان در سال ۱۹۹۶ و اوایل سال ۱۹۹۷ افزایش یافت. وام‌گیران هنوز فقط دولت‌ها و بانک‌های مرکزی هستند، اما شهرداری‌ها و مقامات محلی و شرکت‌های خصوصی و تا اندازه‌ای خصوصی شده نیز به تازگی دریافت وام را آغاز کرده‌اند.

بهتر شدن وضع و شرایط دسترسی به وام‌ها برای بعضی از کشورهای در حال گذر نشان پیشرفت فزاینده ادغام شدن در بازارهای مالی بین‌المللی است.

نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

سرمایه گذاری مستقیم خارجی می‌تواند نقش بسیار مهمی در فرایند تحول اقتصادی داشته باشد. کشورهای در حال گذر اقتصادی نیازمند سرمایه گذاری ثابت هستند، چنانکه وارث بازار سرمایه ثابت و زیربنای ناکافی و ناقص هستند. از نظر اقتصاد کلان، سرمایه گذاری مستقیم خارجی مکمل پس‌انداز داخلی است و منجر به افزایش سرمایه گذاری کل در کشور بدون افزودن به بار بدهی‌ها می‌شود. افزون بر این،

سرمایه گذاری خارجی مزایای دیگر نیز با خود دارد که آمدن تکنولوژی پیشرفته، مدیریت کارآمد و مهارت‌های بازاریابی و نیز دسترسی به بازارهای صادراتی بخشی از آنهاست. اما، عدم اطمینان نسبت به حقوق مالکیت و محیط قانونی و مالی که کسب و کار در آن انجام می‌شود می‌تواند مانع سرمایه گذاری مستقیم خارجی باشد. با توجه به این عدم اطمینان‌ها، جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی به بسیاری از اقتصادهای در حال گذر هنوز به نسبت اندک است و سرمایه گذاری اغلب فقط شامل سرمایهٔ بازارهای داخلی است. همچنان‌که تحول اقتصادی به‌پیش می‌رود، سرمایه گذاری مستقیم خارجی می‌تواند با امتیازاتی کسب شود و متنوع‌تر و هماهنگ‌تر با صادرات انجام شود.

هرچند سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال‌گذر اقتصادی از سال ۱۹۹۱ افزایش یافته است، جریان‌های مالی در این کشورها هنوز نسبت به مناطق دیگر و انتظارات اولیه اندک است. جریان سالانه به اروپای مرکزی و شرقی، بالتیک و کشورهای مستقل مشترک المنافع در سال ۱۹۹۱ نزدیک به ۲/۵ میلیارد دلار بود که در سال ۱۹۹۵ تا ۱۳ میلیارددلار افزایش یافت. برآورد می‌شد که تا اندازه‌ای به سبب کاهش خصوصی‌سازی، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشورها به حدود ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ تنزل یابد. اقتصادهای در حال گذر هنوز سرمایه گذاری خارجی اندکی نسبت به مناطق دیگر جذب می‌کنند. کل جریان سرمایه از سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۹۶ حدود ۴ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای در حال گذر برآورد می‌شود، در حالی‌که این رقم در امریکای لاتین ۶ درصد و درکشورهای در حال توسعه شرق آسیا ۱۳ درصد است.

توزیع بخشی و جغرافیایی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال‌های نخستین تحول اقتصادی نامناسب بود. از نظر مقصد، اروپای شرقی و مرکزی و کشورهای بالتیک بیش از ۷۰ درصد جریان‌های انبوه سرمایه گذاری خارجی را طی دوره‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۶ به اقتصادهای در حال تحول خود جذب کردند و مجارستان و جمهوری چک به تنهایی حدود ۵۰ درصد کل این جریان‌ها را جذب کردند. به‌طور میانگین، سرمایه گذاری مستقیم خارجی سرانه که کشورهای مستقل مشترک المنافع جذب کردند کمتر از ۱۵ درصد سرمایه گذاری جذب شده درکشورهای اروپای مرکزی و شرقی و بالتیک بود.

از نظر کشور، اتریش، آلمان و ایالات متحده سرمایه گذاران اصلی بوده‌اند که بیش از $\frac{۲}{۳}$ سرمایه گذاری در کشورهای در حال گذر اقتصادی را در سال ۱۹۹۴ انجام دادند و نزدیک به $\frac{۲}{۳}$ جریان سرمایه گذاری انبوه را در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۸ به خود اختصاص دادند. اتریش و آلمان همچنین از جمله اقتصادهای پیشرفته هستند که بیشترین سهم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در کشورهای در حال‌گذر نسبت به ممالک دیگر دارند. از نظر ترکیب بخشی، اطلاعات موجود حاکی از آن است که در سال ۱۹۹۴ سهم عمده سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال‌های نخست تحول اقتصادی به‌طور عمده در بخش‌های تأمین بازار داخل از جمله، در بخش‌های تجارت و توزیع و بخش تولید و صنایع غذایی، نوشیدنی و دخانیات صرف شده است.

الگوی نامناسب بخشی و جغرافیایی سرمایه گذاری مستقیم خارجی به عوامل متعددی بستگی دارد که تا اندازه‌ای نشانگر ویژگی‌های فرایند تحول اقتصادی است. نخست آن که، جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای پیشرفته‌تر در فرایند تحول به شدت رو به افزایش است. دوم آن که جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی از شکل و برنامه زمانی فرایند خصوصی‌سازی تبعیت می‌کند. کشورهایی چون استونی و مجارستان که سیاست خصوصی‌سازی را برگزیدند و این سیاست مستلزم فروش‌های کلان

کارخانه‌هاو... به سرمایه گذاران خارجی است، بیش از دیگران در جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی موفق بوده‌اند. سوم آنکه بخش زیادی از سرمایه گذاری مستقیم از کشورهای همسایه می‌آید یا از کشورهایی که روابط تاریخی و فرهنگی یا پیوندهای بازرگانی با کشور دارند می‌آید. چهارم آنکه سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ابتدا با فرصت‌هایی برای سودبردن به سبب آن که نخستین وارد شونده در بازارهای جدید همان سرمایه گذار جدید است همراه خواهد بود؛ این انگیزه‌ها برای سرمایه گذاری مستقیم خارجی با نگاه به درون کشور در کشورهای بزرگ‌تر در حال گذر اقتصادی و برای سرمایه گذاری در بخش‌های تجارت و توزیع و صنایع اتومبیل سازی و مواد غذایی بی‌اندازه اهمیت دارد.

جمهوری چک، استونی و مجارستان توانستند در مقایسه با اقتصادهای بازار روبه توسعه در مناطق دیگر جریان‌های سرمایه گذاری مستقیم خارجی را بهتر جذب کنند و نظر به این که چهار عامل مؤثر که در بالا به آن اشاره شد تا اندازه‌ای زودگذر هستند، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دیگر کشورهای در حال‌گذر نیز به پیروی از موارد پیش‌گفته اتفاق خواهد افتاد.

همچنین انتظار می‌رود که سرمایه گذاری مستقیم خارجی بیشتر برون‌گرا شود و به افزایش بیشتر جریان‌های بازرگانی بیانجامد، همچنان‌که شرکت‌های خارجی از نیروهای کار ماهر و تحصیل کرده و دستمزدهای پایین نیروی کار در کشورهای در حال گذر اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. قدم‌هایی که در بعضی از کشورهای در حال گذر برداشته شده است تا به خارجی‌ها امکان دهند به زیربنا، نیازمندی‌های عمومی و بخش‌های واسطه‌ای مالی دسترسی پیدا کنند، بیش از گذشته سرمایه گذاری مستقیم خارجی را رونق خواهد داد.